



Ketabton.com

اختصار وقایع

مهم هفته

در خارج

جرالد فورد رئیس جمهور امریکا
دیشب به مرکز بلژیک و محل اتحادیه
پیمان ناتو وارد شد.

اسحق رابین صدراعظم اسرائیل اظهار
داشت که وی با تشکیل دولتی برای فلسطینی
هائیکه مخالف میباشند زیرا این دولت برای اسرائیل
حیثیت به ساعتی را خواهد داشت.

احزاب مخالف پاکستان برای یکساعت در
جلسه اسمبله فیدرال آنکشور اشتراک ورزیده
وبعداً برای ادامه مقاطعه خود با پارلمان یار دیگر
از جلسه خارج شدند.

شنبه ۱۰ جوزا:

انور السادات رئیس جمهوریت عربی مصر
که اکنون پس از سفر یوگو سلاویا در اطریش
بسر میبرد در مورد ملاقات خود با جرالد فورد
رئیس جمهور امریکا در سالزبورگ
توضیحاتی ارائه کرد.

جرالد فورد رئیس جمهور امریکا در ختم
کنفرانس پیمان ناتو گفت: بزرگترین موفقیتی
در سفر او پایبندی این بوده است که به
اعضای پیمان ناتو اطمینان دهد که امریکا به
سیاست انزوا طلبی متوسل نخواهد شد.

یکشنبه ۱۱ جوزا:

رشید کرامی صدراعظم منتخب لبنان هنوز
موفق نشده است هیات حکومت جدید خود را
تشکیل بدهد و قرار معلوم از همکار خود
کمال جمیل که از جناح چپ نمایندگی میکند
دچار مزاحمت شده است.

دوشنبه ۱۲ جوزا:

مجلس نمایندگان کنفرانس عالی فورد
و سادات در شهر تاریخی سالزبورگ اتریش
پایان یافت.

بعد از شش ماه تصادم شدیدی بین افریقای
های رودیشیا رخداد که در آن پانزده نفر کشته
و سدها نفر مجروح گردیدند.

رشید کرامی صدراعظم منتخب لبنان از
همه لبنانی ها تقاضا کرد بگویند کشور را به
حیات نورمال آن برگردانند تا این زمینه مسر
شود که به امور عامه توجه عمیق تری صورت
بگیرد.

در کشور

پنجشنبه ۸ جوزا:

قرار داد ترانزیتی بین دولت جمهوری
افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی در وزارت
تجارت عقد گردید.

پروتوکول مربوط به امداد تخنکی دولت
اتحاد جماهیر شوروی جهت مساعدت در تهیه
و طرح پلان اول جمهوری افغانستان در عمارت
وزارت پلان به امضاء رسید.

شنبه ۱۰ جوزا:

خطاندازی پلان تفصیلی ساحه رهائش شهر
کندهار که برای هزار و دوصد خانواده
در نظر گرفته شده توسط انجیران آمریت
شهر سازی وزارت فواید عامه ادامه دارد.

وزیر فواید عامه از جریان کار سرکها و
برخی تاسیسات دیدن کرد.

وزیر صحت و باشاملان کورس انتانت
معدوی وامعایی ملاقات نموده آنها را پیش از
پیش بوظایف حساس و پرمسئولیت شدن
در برابر صحت و سلامت هموطنان متوجه
ساخت.

یکشنبه ۱۱ جوزا:

دولت جمهوری افغانستان فیصله نمود تا
بانکها و بانکداری در افغانستان ملی گردد.
این فیصله به تاسی از مشی دولت جمهوری
به منظور ایجاد یک اقتصاد سالم در سکتور
های دولتی و خصوصی استفاده از منابع مالی
داخل کشور به طریق ازدیاد تولیدات ملی و
بالاخره نیل به اهداف انقلاب دولت جمهوری
صورت گرفته است.

ایالات متحده امریکا در چوکت چار موافقت
نامه جدیدی که بتاريخ ۱۰ جوزا در کابل غور
شد در اعمار یک تعداد پروژه های انکشافی
افغانستان کمک بلاعوض مینماید.

دوشنبه ۱۲ جوزا:

پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور
که بنابه دعوت حکومت بلغاریا چندی قبل
به آنکشور رفته بود بروز یکشنبه بکابل
مراجعت کرد.

کار ساختمان یک سرک موتر رو بطول
پانزده کیلو متر در ولسوالی سید آباد ولایت
وردک روز ده جوزا توسط پناهنگلی عبدالصمدوالی
آنجا آغاز گردید.



از بالا به پایین:

پناهنگلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
هنگامیکه اعتماد نامه سفیر کبیر جمهوری
کوريا را در قصر ریاست جمهوری می پذیرد.

پناهنگلی علی احمد خرم وزیر پلان و پناهنگلی
ایلیوت سفیر کبیر امریکا بعد از امضای
موافقت نامه همکاری بلاعوض امریکا
در یک عده پروژه های انکشافی افغانستان.

پوهاند دوکتور نظر محمد سکندر وزیر
صحت هنگام تشریف گذاری الحاقیه سوخت
افغانستان در محوطه آن فابریکه.





عکس روی جلد: ایزابل اجانی
ستاره فرانسوی

نظاره از بام دنیا

بیایید باهم از شهر تاریخی بامیان دیدن کنیم

کوریا - یا بامداد آرام

آرزو بیکه گل کرد

راز هاز زندگی پرندگان

جشن های تا بستانی در جاپان

آفت عصر برای گروتمندان
اختطاف کنندگان در کمین اطفال

رادر علیه ملخ

همکاری در فضا علیه اتمال در
پرواز های کیسانی آینده

در شهر کابل

لحظات در تصویر

بیکر تراش پیرم و باتیشه خیال...

تابلوی متن «چهره باوقار يك زن افغان از آن زنانیکه برده باری، شهادت، زحمتکشی را بالاترین صفت می بیند» در بزم و رزم یاور و غمخوار مرد است.

لطفا تصحیح شود

در شماره ۹ ژوندون در برخی از شماره های این
اغلاط چاپ شده که باید تصحیح شود:

در صفحه ۱۶ در ستون اول سال تولد میرمن
سراج به ۱۳۲۴- و در صفحه ۶۰ زیر کلیشه
میرمن حبیب به میرمن هاجره که برآورد
صفحه ۸ در شرح عکس اول حرف «د» به «الف»
عوض شود.

در صفحه ۶۰ زیر عکس فقیری به

سید محمد نبی معلم لیس حبیب

تصحیح شود.

صفحه ۳

بتاسی از این فر موده موسس
جمهوریت و برای اینکه بانکداری
به نفع اکثریت مردم سهم فعال
خود را ایفا نموده باشد ا یجاب
می نمود تا یک سیستم مجهز و مونر
بانکداری در افغانستان ایجاد
کرد تا بعد ازین از انحرافات و
تشبیهاتی جلوگیری بعمل آید که
از ناحیه قسمتی از فعالیت های
بانکی و بانکداری به محور اصلی
اهداف بانکداری و بموازین عدالت
اجتماعی سازگار نبود.

با مطالعه ما هیت کلی مداخله
دولت در امور اقتصادی جا معه
هدف ایجاد پیشرفت و بهبود
اوضاع اقتصادی و بلند بردن
هرچه بیشتر سطح تولید رو شن
میگردد مگر هدایت وار شاد اقتصاد
و مداخله در فعالیت های اقتصادی
جامعه تنها به بهتر و بیشتر تولید
کردن منحصر نمانده و در همین
زمینه محدود نمیشود بلکه توزیع
بهرتر ثروت ها و در نتیجه ایجاد
تعداد اجتماعی بین طبقات و قشر
های مختلف اجتماعی نیز از مهمترین
هدف های سیاست اقتصادی دولت
ها بشمار میرود.

به همین ترتیب مداخله دولت در
امور اقتصادی به اهداف دیگری
در ساحت بین المللی و حفظ استقلال
وحاکمیت ملی نیز متوجه میگردد.
بهر حال اکنون که با ملی شدن
امور بانک و بانکداری، فعالیت
های بانکی از تضمین و حمایت
دولت بر خوردار میگردد و اعتبارات
بانکی از تنظیم و رهبری بهتری
بهره مند میشود و این امر با جلب
سرمه داران بیشتر و جذب پول ها
و سرمایه های راکد ساحت فعالیت
های بانکی را نیز رو به توسعه
میگردد تدویر معاملات بانکی از
قبیل حساب جاری، امانات و پس
انداز ها بصورت اکتیف از لحاظ
حجم و مقدار قابل انکشاف تلقی
میشود و با این مساعدت ها منافعی
که در نتیجه فعالیت های بانکی
عاید میگردد بر خدمات اجتماعی و
اقتصادی موثریت بیشتری را حائز
وموید پلانها و طرحهای انکشافی
مملکت میگردد که از این طریق نیز
عدالت اجتماعی که از مناسیر علیای
نظام جمهوری ماست بوجه احسن
رشد و اعتبار یافته و به قاطبه
مردم افغانستان یکسان خدمت
می شود.

پیک ژوندون

دولت جمهوری اسعار خارجی را در کشور کنترل چندی خواهد کرد.
دولت از دوران پول در بازار سیاه سر سود فاحش جلوگیری بعمل خواهد
آورد و امانات و پس اندازها را در بانک ها تشویق و تضمین خواهد کرد.
از بیانات رئیس دولت

بنجشنبه ۱۵ - جوزای ۱۳۵۴ - ۲۵ جمادی الاول ۱۳۹۵ - ۵ - جون - ۱۹۷۵

بانک ها ملی شد

طی هفته گذشته ملی شدن امور
بانک و بانکداری در کشور از خبر
های بود که از يك اقدام مونر و
مثمر دیگر در جهت تحقق اهداف
خدمت به اکثریت مردم مژده بخش
افتاد و جامعه ما تو فیک یافت تحت
لوای با عظمت جمهوریت جوان خویش
در حدود تامین منافع و رفاه اکثریت
مردم حرکت مثبت دیگری را بمنظور
خدمت متعادل ساختن اقتصاد
کشور تنظیم نماید.
این اقدام که متکی به اهداف و تضمین خواهد کرد.

رمز معاشرت

تحقیقات در ساحة روانشناختی و انکشاف این دانش که به تناسب سایر رشته های علمی آنرا جوان میگویند از راز های مبهم پرده برداشته و تا اندازه بسزای درمان امراض و بیماری های در دنیای نا مرئسی و پنهان روح آدمی به توفیق رسیده که امروز با استفاده از این دانش برای بیماران روحی و آنانی که به آشفتگی های روانی گرفتار اند امید درمان و تسکین و شفا از آلام گنگ را میسر ساخته است .

میدانیم انسان ها نظیر یکدیگر در برابر نیاز های بدنی به خوراک ، پوشاک ، هوا ، آب ، مسکن و وسایل تامین کننده راحت جسمی احتیاج دارد همانطور از پهلوی آسایش و آرامش روان یک سلسله نیاز مندی های اساسی او باید بر آورده گردد . احتیاج به محبت ، آزادی فکر و عمل ، امنیت خاطر ، عزیز و محترم بودن ، معاشرت و امثال آن خواسته های دیگر روحی از جمله نیاز هایست که همواره وقتی بیاختن خود رجوع و با خود خلوت کنیم پیمانه و سلسله آن بهتر برای ما معلوم میگردد .

چنین نیاز ها در صورتیکه بر آورده نشود متناسب بدرجة معروضیت در آدمی عقده تولید میکند و این عقده ها است که سر چشمه زلال و شفاف روان آدمی را تیره و آتینه بی غبار روح او را مکرر میسازد ، در نتیجه این کدورت ، بیماری های مختلف پنهانی که ریشه درد و آزار آن فقط در جهان مبهم روان آدمی تنیده می شود و از همان عالم ابهام حیوانه

صفحه ۴

می زند و باخلق ، عادت فکر و عمل شخص تظاهر می نماید ، و نه میگرد دو تعادل روح انسان را بهم می زند و این روح نا متعادل است که از انسان سلب راحت می نماید جریان عادی زندگی او را به اختلال مواجهه میگرداند و چه بسی که این عامل در شکل منفی آن محرک گرایش به اعمال خطرناک میگردد .

متکی به مطالعات وسیع در ساحة روان شناسی ، علما از لجاجت عادی اطفال و از نوسانات و ارتعاشات عادی عصبی افراد تا حرکات جنون آمیز ، جنایت ها ، چا کاردی ها انحراف از واقعیت های قبول شده در اجتماع و انواع سقوط در فساد و اضمحلال اخلاقی را نتیجه عقده ها و گره های میاندند که در روان آدمی از ناحیه معروضیت نیاز مندی های روحی انسان رخنه میکنند ، تکوین میابد ، ایجاد میشود و تظاهر میکند . درست مانند مراحل مختلف سیر امراض جسمی در بدن انسان .

بیشتر در جمله يك سلسله نیاز مندی های روحی از نیاز معاشرت تذکر رفت ، با توجه باین حقیقت که انسان فطر تا يك موجود اجتماعی است . معاشرت با دیگران از نیاز های عمده او تلقی میشود . همانطور که معروضیت درین ساحة موجب تکلیف

روحی و آزار باطنی شخصی می گردد همانطور اگر به سلامت معاشرت التفات نشود و معاشرت شخص سلیم نباشد زیانها و خسارتی عاید او میگردد که جبران و تلافی آن درد ناک و عمری سرا سیمگی ویر یشان حاصلی را به شخص تحمیل خواهد کرد دانشمندی را پرسیدند خارج از مصروفیت های تعلیم و تدریس ، مطالعه و تالیف دیگر اوقات را به چه گرفتاری و بکدام شغل می پردازد ؟

او در جواب گفت به تجارت ! باز پرسیدند تو که مدرک و متالی سرمایه و ثروتی نداری و همواره بجز جافه دویشی در سر و برت ملا حظله نشده چگونه سوداگری داری ؟

او گفت وقتی از حلقه درس فارغ و از انزوای مطالعه کنار می روم برای درمان تنهایی رو به معاشرت دیگران میاورم این خود يك نوع تجارت است که قسمتی از وقتم را میدهم و به ارضای میل و غریزه می پردازم که فرار از تنهایی را بمن حکم می کند ،

همچنین وقتی باطرف معاشرت می شوم در فکر آنم چیزی از خوبی هایی که در خود تشخیص میکنم باو بدهم و چیزی از خوبی های او ببرد دارم و به همین ترتیب چیزی هم از بدی ها و از زشتی ها و عادات بد او عبرت بگیرم و آن نقایص را از وجود خود از اخلاق و کردار ، خود ، از حرف و بیان خود طرد کنم که باز هم این یکتو تجارت منفعت بار دیگر است که بمن موقع میدهد هم در اصلاح معاشرت و مباشر خود بکوشم و روزنه خوبی ها را بر او بگشایم و هم با برداشت نیکی ها و خوبی های او و عبرت از انفعالات و خلق منفی و کردار نا مطلوب او در پی اصلاح خویشم باشم . پس چه تجارتی بهتر از این که برای سود سلامت روان ، تنمیه روحی و نشاط روان بار می آورد ؟

صحبت بر سر معاشرت بود و این مثال هم بخاطر توضیح مطلب مجمل و زیاد قابل بحث و انشراح است که در مورد انتخاب معاشرت و نحوه معاشرت با دیگران و هدف از آن باید ارزیابی میشود .

تا بای مبارات و دوری از دیگران در بین نیاید ، تا دیگران از آمیزش با دیگران و از انتخاب دوست و معاشرت بار ندامت و زیان قتیاع عمر بر شانه های ما سنگینی نکنند بهتر است در انتخاب معاشرت و رفیق محکم و ملاکی که تصویر معاشرت و تفکر آن دانشمند را همواره در خاطر ما روشن نگه دارد در اختیار ما باشد . در غیر آن رفیق نا هموار و مصاحب سیه نام داغ دل و بار خاطر همیشگی خواهد بود .

وقایع

مهم

سیاسی

مفید

تحلیل و تفسیر سیاسی هفته

بقلم جوینده

دریچه امید صلح

در شرق میانه

اسرائیل چه منظور نظر دارد آیا بقای اسرائیل مقصود حفظ اسرائیل رادرسر حدان قبل از ۱۹۶۷ دارد یا مناطق اشغالی را نیز دوبر میگیرد.

سائز بودم؟

مذاکرات دوازده سائز بورگ مسلمان برای قبیل سوالات روشنی انداخته است مخصوصا که سادات باموقف استوار از سابق با اطمینان از دوستان عربی و با اعتقاد باین اظهار وی که (فورد مردیست دوست و صمیمی) ددبرابر فورد قرار گرفت.

گرچه نتیجه مذاکرات و تفصیل مذاکرات تاوقت ملاقات فورد با اسحق رابین مکتوم گذاشته شده است، اما همه حلقه ها با این عقیده هستند که فورد در این ملاقات و مذاکرات طرح جدیدی که از طرف امریکا برای شرق میانه تهیه شده است با سادات در میان گذاشته و روی همین طرح تبادل نظر شده است.

افتتاح کانال سوئز

فردا ۱۵ جوزا کانال سوئز با تشریفاتی افتتاح میشود. سادات باین تصمیم و رفتن بسائز بورگ آرزو مندی خود را برای صلح

باتبایات رسانید و عکس العمل اسرائیل باین اقدامات سادات بشدت انتظار میرفت چه این عکس العمل میتواند باین نقطه

روشنی اندازد که شرق میانه کدام راه را باید بسرعت اتخاذ کند صلح یا جنگ؟

اعلام نامها نی اسحق رابین صدراعظم اسرائیل مبنی بر عقب کشیدن ۳۵۰۰۰ عسکر و تسلیحات نظامی اسرائیل در جبهه سینا و کانال سوئز دریچه امیدی را برای صلح شرق میانه باز کرد. که در همه جا بسا خوشبینی و امید واری استقبال گردید.

انور سادات ضمن استقبال از این اقدام اسرائیل این اقدام را تشویق کننده خواند و گفت که این قدم بود بسوی صلح، کیسنجر ضمن استقبال از این اقدام گفت: اقدام اسرائیل یک تصمیم مفید بود که هدف آن واضحا کاستن از تنشج و رفع مزاحمت از یک معامله ممکنه بامصر است.

اکنون جهان از این دریچه بسوی شرق میانه مینگرد و اگر چنین روحیه در حلقه های اسرائیل قوت بگیرد و این اقدام با اقدامات بعد نظیر آن همراه باشد، میتوان منتظر خبرهای خوشی از این حوزه نا آرام جهان بود.

بیشتر و توحید نقاط نظر کشور های عربی مساعد گردانید باین ترتیب اختلافاتی که در بعضی موارد بین دول ذی علاقه عربی بر سر طریق حل مسائل شرق میانه موجود بود و این اختلافات مانع موفقیت دول عربی برای اتخاذ یک موقف واحد میگردد، رفع شد، در پایان این تماس ها چنین ظاهر شد که دول عربی اعم از سوریه، اردن، کشور های خلیج فارس و سایر دول عربی از موافقت سادات برای حل مسائل شرق میانه طر فدا و پشتیبانی میکنند.

سیاست تجدید نظر

عدم همکاری اسرائیل در حل گام بگام مسائل شرق میانه سبب شد که مقامات امریکایی چند بار از تجدید نظر در سیاست خود راجع به شرق میانه صحبت کنند.

اظهار تجدید نظر در سیاست امریکا در شرق میانه در حلقه های مختلف جهان منجمده حلقه های اسرائیل چنین تعبیر گردیده که امریکا دیگر حاضر نخواهد بود اسرائیل را تا آنجائیکه اسرائیل میخواهد کمک و پشتیبانی کند.

نامه سنا توران امریکایی مبنی بر دادن هر نوع کمک از طرف حکومت امریکا به اسرائیل از یک لحاظ میتواند با همین سوالاتی که در واشنگتن ایجاد شده است ارتباط بگیرد.

کیسنجر نیز در یک بیان اخیر خود راجع با وضاع شرق میانه گفت که (امریکا به بقای اسرائیل در هرگونه راه حل مسائل خاور میانه متعهد است و برای حفظ صلح در خاور میانه ایفای نقشی از جانب امریکا لازم است).

اما سادات و دول عربی بسیار دلچسپی داشتند بدانند امریکا در تعهد خود برای بقای

امادگی و سعی سادات برای حل مسائل شرق میانه همراه با جبهه برای تجهیز بیشتر مصر نمودار آرزوی جدی است که مصر و دول عربی برای پایان دادن به وضع نا آرام شرق میانه دارند.

کشور های عربی و مخصوصا مصر اکنون پوره مستعززند که برای مدت بیست و هفت سال در حال جنگ و در انتظار جنگ بسر بردن، کشور های عربی را شدیداً متضرر ساخته است.

در عین زمان پایان دادن بانار کجای و اسرائیل و بیرون کشیدن اراضی اشغالی عرب از تسلط قوای اسرائیل یک ایدیال جدی واولی دول عربیست.

عرب صلح میخواهد ولی خطر حمله و تجاوز اسرائیل همیشه ملت عرب را تهدید میکند. رفع این تهدید مستلزم همکاری قدرتی های بزرگ جهان و مخصوصا امریکا است که اسرائیل خود را متکی بحمايت آنکشور می داند.

ملاقات گرومیکو و کیسنجر

ملاقات دوهفته قبل گرومیکو، کیسنجر دروین بعد از شکست مساعی کیسنجر در راه مارچ گذشته و ناکامی پلان حل گام بگام زمینه را برای تجدید مساعی امریکا در حل مسائل شرق میانه مساعد گردانید.

و یکبار دیگر امید های بیشتری را برای مداخله امریکا در امر حل و فصل مسائل شرق میانه ایجاد کرد، و باین ترتیب راه را برای کنفرانس عالی مصر و امریکا در سائز - بورگ هموار تر گردانید.

سادات ودول عرب.

قبل از مذاکرات سائز بورگ سادات بیک عهده کشور های عربی مسافرت هایی نمود و با سران دول عربی ملاقات ها و مذاکراتی انجام داد. این ملاقات ها زمینه را برای اتحاد تفاهم

نظاره از بام دنیا

آنجا که حرارت خورشید در برابر
برفهای انبوهش سپر می اندازد

چراگاه قچمار کویولو در دامنه های سیم اندود

زندگی در خرگاه های نمده، برای مردمان
زحمتکش ودلیر بامیر آرام بخش و گواراست
است. خانه های مخروطی شکل که از گل و
سنگ بنا یافته جسته جسته جلو چشم
نما شاگر خود نمایی میکند. زمین پا میر
تا هنوز قلبه زربخشی دهقان رادر سینه
سختش نیدرفته است و کاروان گنیم از
بدخشان به سوی بامیر های جو پان راه
میکشد در بامیر قچ مارکو بولو، آهو، گرگ
بلنگ، روباه، بامردم نزدیک وبی رهند گیوتا
آشنایی زندگی میکنند.
در بامیر کوسفند ویز، غزگاو واسپ یافت
میشود. گله های غزگاو گاهی که از زیر بار
بقیه در صفحه ۵۷

ابتدایی عهد چارم طبقات الارضی شکل هموار
سطوح مرتفع بامیر شرقی را برای چندین
هزار سال در مقابل عمل سر یع آبهای
جاری حمایت کرده است یخچالهای دوره های
مابعد که از نوع یخچال دره می باشد آثار زیادی
از قبیل صفا ها، چپیل های یخچالی، بندها و
غیره را در بامیر ها گذاشته است، چپیل
های زور قول یازر قول، قره قول، سری قول و
امثال آن همه یخچالی بوده که امروز در اثر
ذوب یخ و تحلیل یخچالهای موجوده آب
آنها تقویه میگردد و همین چپیل ها ست که
منبع و سر چشمه بسی دریاهای آسیای
مرکزی را تشکیل نموده است.

واخان که حصه ای از بامیر غربی است بین
۳۶ و ۳۷ درجه و ۲۷ دقیقه عرض البلد
شمالی و بین ۷۲ و ۷۵ درجه طول البلد
شرقی واقع گردیده است درین تا حیطه
کوهستانی با آنکه بارندگی خیلی کم است
وجود بر فهای دایمی و یخچالها باعث تشکیل
دریاها و سیلابها میگردد دریای (آق سو)
و بامیر خورد و هکذا آب واخان یا اکسوس از
یخچالهای واخان و بامیر، یا از چپیل های
یخچالی از قبیل جقق، تین قول و سری قول
(چپیل ویکتوریا) منبع میگردد. بادهای
منطقه و دوره طولانی زمستان در سر زمین
واخان برای امرار حیات انسانی و حیوانی
و نموی نباتی مانع بزرگی است آنها در بعضی
دره های نسبتا وسیع، مخصوصا دره های
که روبجنوب بوده و آفتاب بیشتر دارد زندگی
انسانی ممکن میباشد.

کثرت مراتع و چرا گاهها حیات نباتی و رعمه
داری را بیشتر رواج داده است با اینهمه قریه
های کوچک و نفوس محدودی در واخان امرار
حیات دارند.

زمستان آنجا طولانی و سرد است ۹ ماه سال
از سبیل تا نور درجه حرارت پائین تر از صفر
میباشد. جوزا، سرطان و اسد بهار پا میر
شمرده میشود. بادهای در واخان با از هم پاشیدن
توده های عظیم برف برای جنبش زند گی جای
تنبه میکند.

درین شماره با خوانندگان گرامی ژو ندون
از بام دنیا صحبت میکنیم.

در انتهای شمال شرقی سرزمین زیبای
ما، بامیر افغانی زیر انبار بر فهای دایمی
هر بامداد بیکر سیمینش را بانگستین بو سه
های گرم خورشید سستشو میدهد یا میر
افغانی به دو قسمت شرقی و غربی از هم
جدا می شود.

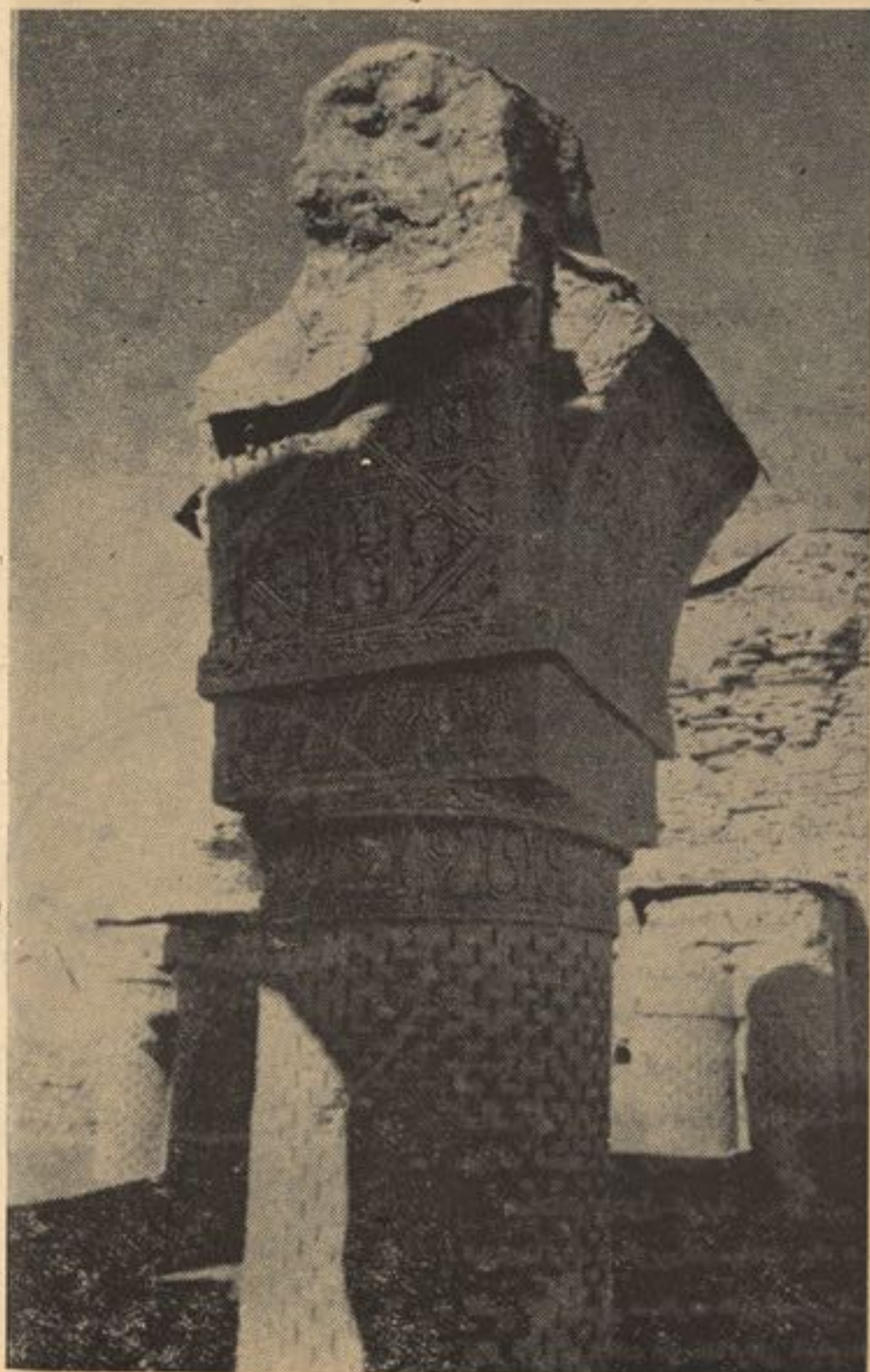
بامیر شرقی از سطوح مرتفعی تشکیل
یافته است که بلند ترین آن بیش از شش
تا هفت هزار متر از سطح بحر ارتفاع دارد و با
دره های سه پناکی که بیش از یک هزار و پنجاه
تا دو هزار متر عمق دارد قطع میشود.

بامیر از دو کلمه دری (پای) و (میر) اشتقاق
یافته است که مفهوم (پای قلل کوه) را افاده
میکند.

بامیر سطح مرتفعی است که در وسط آسیا
شکل عقده و گرهی را بخود گرفته و از محل
اتصال مهمترین سلسله جبال قاره کهن ما
(تیان شان، التایی، قراقرم، همالیا و هندوکش)
تشکیل گردیده است. نظر بر ارتفاع زیاد
اشکال نسبتا هموار این فلات فلک سای
خیلی وسیع و مرتفع است که از همین جهت
آنها بام دنیای نامند.

وجود اختلافات در ارتفاعات توپو گرافی
بامیر را از نظر طبقات الارضی زیاد مبهم
ساخته است چه این اختلافات در حقیقت شا هد
دوره های مختلف تشکیل و تخریب بامیرها
میباشد.

بامیر غربی یا بامیر خورد دارای اشکال
خوبی بوده و عمل اشکال دره های عمیق و
متعدد را در بالای این سطوح مرتفع ترسیم
و تشکیل نموده است. تاثیر عمل اشکال یخچالی
بر هر دو بامیر زیاد مؤثر و مبهم بوده است و امروز
هم بامیر مانند همالیا و تیا نشان بزرگترین
یخچالهای زنده دنیا را دارا میباشد، مثلا
یخچال (قچ جنکو) که فعلا دارای ۷۵ کیلومتر
طول بوده و بیش از یکصد تا شصت متر
ضخامت دارد و دومین یخچال دنیا می باشد،
اگر حجم بزرگ یخچال نوع (ملا بارانسی)



سمبولی ازیک اثر ارجمند تاریخی بلخ (رواق حج پیاده)

آموخت بلکه به کمک هوش تیز و ادراك قوى خویش در اصطلاحات انسان انگلیسی تا حد خارج از تصور، پیشرفت بزودی در السنه الهامی فرانسوی، لاتینی و رشته های ریاضیات و فزیک نیز تصادفاً دقیق معتبری بدست آورد.



هلن کالر

تمام ایالات اتازونی بمسا فـسـرت پرداخت.

هلن بطور عموم روش مفید تربیوی نابینایان را پیش برد و علامات و نشانه های راجحیت توحید اصول نگارش نابینایان جهان وضع کرد و این خدمات برجسته او، نامش را در بین بزرگه تاریخ قرار داد.



ادوارد جنر

ادوارد جنر

۱۷۴۰-۱۷۴۶-۲۶ ژان ۱۸۲۳

«از عشق و آبله هیچگاه نمیتوان معاف شد.»

باتکرار این جمله موز و حکمت آمیز که حیثیت ضرب المثل را پیدا کرده بود از دیرزمان مردم جهان خود را متسللی میساختند که در مقابل آبله خطر ناک هیچ نوع وسیله و قایق و معافی وجود ندارد اما ادوارد جنر کشیش جوان انگلیسی با آن جمله میان تپی نمیخواست و در درازی کند این جوان محقق کشیش دهکده کوچک بریکلی واقع بر بستول شاگرد

(۱۷۱۸-۱۷۳۹) بود و از سال ۱۷۷۳ بعد از دگاشش بحیث جراح شامل طبیب بزرگ انگلیسی جان هانتس

در آن زمان تجربه میکردند که آثار آبله را به آبله کوپی بوسیله ریسم خدمت شد.

اما این تجربه خیلی مانا هنجار و حتی خطرناک بود. و جرک ضعیف شده آبله از بین ببرند ادوارد جنر مدت تطبیقات خویش در دهکده از عقاید قدیمی مردم آن سامان شنیده بود که با یچار مریضس بوسیله آبله بی ضرر گاو قبل از بروز آبله میتودن از اضرار و ازده آن جلوگیری کرد. تا این وقت هیچ طبییی نمیتوانست قبول کند که چنین ارتباطی بین مریضی انسان ها و حیوانات وجود دارد زیرا این امر «نا ممکن» تلقی شده بود. این طبیب گم نام هاتی به این نام ممکن معتقد نبود و لا جرم سالیان متعددی بهلو های مختلف این پرابلم را بکمال دقت از بوتله آزمون میگذاشتند و در اخیر تجاربش به اندازه بی دقیق و درست نتیجه میداد که توانست بسالای انسان تطبیقات خود را اعلامی کند.

او در ۱۴- ماه می ۱۷۹۶ طفل هشت ساله بی را بوسیله آبله گاو آبله کوپی کرد و چند ماه بعد بوسیله آبله خالص این تجربه خود را تکرار نمود. طفل صحتمند باقی بماند و در نخستین مرحله تطبیق آبله کوپی با تطبیق مرحله درمی آن مخالف شد تجارب بعدی او بی هم همه نتایج واحدی بار آوردند.

جنر هنوز هم مجبور بود در این راه مبارزات شدید و دامنه داری دنبال کند این مبارزه اش جهت بود که متود های نوین آبله کوپی را بیشتر کاپیش برد و بدینو سیه آبله ترس و واهمه بی را که بر مردم وارد آورده بود از دست داد امروز دیگر آبله در اکثر شهر های متمدن آستان کد ام خطری نیست. وقتی مشاهده کردیم که امسال در سازمان صحی بحیث سال الهای چیچک اعلام نمود و این خال های بدمنظر را در لبه پرتگاه سقوط نشان داد، دانستیم که نهال ادوارد جنر بارور شده و اندیشه انسانی دش در نجات بشریت از دجنجال آبله نتیجه دارد.

ناموران تاریخ

ترجمه و تالیف: حسین هدی

ژوندون

تقدیم میکنم

در شوونخی رایت هومازونا ی نیو- یارک شامل شد این شوونخی همان محلی است که هلن در آن نه تنها طرز صحبت و رموز فن ایراد خطابه را

هلن کالر

متولد ۲۷ ژان ۱۸۸۰

«من در ۲۷ ماه جون ۱۸۸۰ در توسکو مییا یک شهر کوچک واقع ساحه شمالی الاباما چشم بجهان گشودم یکن از نیاکانم نخستین معلم کرها و لال هادر زورین بود.»

نویسنده نابینا و کرامر یکا بی در سال ۱۹۰۴ در کتاب «داستان زندگی من» چنین نوشته است.

این اثر یک مثال معروف و برجسته جهانی را توصیف میکند که علی رغم معاذیر جسمانی بدست یاری فهم و روح بزرگ خود به هدف عالی خویش رسید و جام پیروزی را مستانه سر کشید.

هلن کالر هنوز طفل نرزه ماعه بود که بعد از یک اختلال بطنی و اشتعال و ماغی حواس سامعه و باصره خویش را از دست داد. چشمش نور ندا شد و گوشش تا سخن بلند نبود نمسی شنید اما این حادثه هیچگاه بر روحیه این دختر مصمم تاثیر سوپی وارد نکرد بلکه او را در رسیدن به هدف پیدا ری وجدان رشید تر گردانید و بر آتش داشت تا ابواب بسته جهان خود را بگشاید و در حیات همگانی سهم فعالی اختیار کند.

هلن کالر در تابستان سال ۱۸۹۴

رازها

ترجمه: ن. ر.

از زندگی

حیوانات و پرندگان



پرندۀ مقبولى كه بالای جان حشرات و پرازیت های نباتی است . این پرندۀ گنجگاوی
دهوشیار دشمن راز مسافه های دور تشخیص میدهد.

علمای طبیعی و حیوان شناسی
همدردی انسان را بارها در بین بعضی
حیوانات مشاهده کرده اند. در پنجاه
سال آخر تقریباً کلیه علمای طبیعی
و حیوان شناسی با این امر مشغول
شدند تا بدانند که آیا در میان حیوانات
هم از عواطف و احساسات
چیزی یافت میشود یا خیر، یکی از
آنانیکه موهایش را در راه کشف
رموز زندگی پرندگان سفید کرده بود
باری در یک مجمع بزرگ گفت که
پرندگان نیز مانند انسانها صاحب
بسیاری عواطف، خاصه همدردی
میباشند. افسانه او به روی شنیده ها
چشم دید های خودش استوار بود
و آن راز دار جمعیت پرندگان آن
اسرار را چنین افشا کرد:

چند سال قبل من و یکی از رفقایم
جهت سیاحت علمی، با تمام لوازم
سفر دور از شهر ها، راه سپردیم و
چون شاگردان زیادی بامن بسود
خیمه ها برپا کرده مشغول گنجگاو
در حیات بی زبانها گردیدیم. در یکی
از روز ها که هوای تمناك، بار زرد
رنگ آخرین اشعه خورشید را به
روی برگهای آبچکان درختها می
نشانده، برای آشپز ما که زن خوش
معاشرتی بود تخم «موف» یکی از
مرغان دریایی را آوردند. او تخم را
در جای گرمی قرار داد، و فر داد از
همان تخم چوچه مرطوبی بیرون آمد.
چوچه نخست با حیرت و اندکی دست
پاچکی به اطراف تکر پست، و آنگاه
آشپز را به حیث ما در خود، اطفال را

چون همجنسان خود و احاطه جای
درس را آشپز نذخود فرض کرد.
در آن محله کو هستانی از این
نوع مرغان کمتر بود، اما باز هم

وقتی دیگر مرغان میرسیدند، و آواز
می کشیدند بر آن هیچ تاثیری
نمیکرد. گویی اصلاً از جنس انسان
بود و با مرغان هیچ پیوندی نداشت.
دوماه گذشت هوا بهتر شده می
رفت. در یکی از روز ها برای یکی
از رفقای ما یک دار کوب قشنگ
آوردند، مرغک زیبایی بود، معلوم
میشد آن هم از کودکی همراه انسان
پرورش یافته اما چون با لایش
اطمینان نداشتند، در قفس طلایی
رنگی او را حفظ کرده بودند. مرغک
خوش پر و زیبا همواره با منقار
و پنجه هایش روی سیمها بازی
میکرد، در حالیکه دیوانه وار خود را
گاهی شدیداً بدیوار قفس میزد و آواز
های تأثیر آمیز و غمگین از حنجره
برمی آورد.

ما با تمام تعجب میدیدیم که
او قتیکه دار کوب شروع به ناله و
فریاد می کرد مرغک در یائی خانگی
ما با سراسیمگی به هوا برمیخاست
و آنگاه بالای جو بی در کنار قفس
می نشست و از نیم متری حال
دار کوب را مشاهده می کرد. رفیق
جا نورشناس در این اثنا تأملی کرد
و اضافه نمود:

بلی میدانید که دیگر چه شد؟
موف پرندۀ دریایی خانگی شدۀ ما
دیگر معطل نمیشد و به زودی خود را
بالای قفس رفیقش می رساند، در این



یک نوع مار خطرناک که مرغ و ماهی از آزار او مأمون نیست اینجا يك بقعه بزرگ را می بلعد.



اینهم از پرندگان عجیب که منقار قوی و سنگین آن هم آله دفاع است و هم وسیله تغذی و انتقال خوراک از یک محل به محل دیگر برخلاف دیگر پرندگان زوج همیشه در حمایت زوج خود است از لحاظ حس تعاونی که درین پرندگان موجود است آنرا مرغ کمک دهنده نامیده اند.



سگ آبی ها دنیای عجیب و عادات شگفتی دارند، به گروپ ها تقسیم می شوند و هر دسته از خود آمی دارد که در هر حال از امر و فرمان اطاعت می شود اینجا رهنمای این دسته به دیگران هدایت میدهد مگر ما نمیدانیم درجه باره؟

غذا می خواسته است با وجود آنکه بوم ما از آن بو مهای و حشی نبود اما ناله وی آنقدر درد ناک بوده که با وجود بیگانگی بو مهای جنگل رابه کمک واداشته است.

من خودم خاطره یی دارم که به راستی نماینده احساسات و عشق و علاقه در بین مرغان است. در یکی از روز های گرم فصل تا بستان بقیه در صفحه ۴۴

صلحه

نگاه کردم، دیدم در تاریکی شب دو جسم بزرگ، مانند دو سایه از هوا به نزد یک جایگاه بوم جوان بر زمین فرود آمدند و دو موشی را که با خود آورده بودند پیش روی بوم گذاشتند و آنگاه آهسته و خموش دوباره بر واز کردند و رفتند و ما دانستیم که صدای ناله بوم از گرسنگی بوده و از مرغان جنگل

نگاه کردم، دیدم در تاریکی شب دو جسم بزرگ، مانند دو سایه از هوا به نزد یک جایگاه بوم جوان بر زمین فرود آمدند و دو موشی را که با خود آورده بودند پیش روی بوم گذاشتند و آنگاه آهسته و خموش دوباره بر واز کردند و رفتند و ما دانستیم که صدای ناله بوم از گرسنگی بوده و از مرغان جنگل

بر بود. من خیلی متعجب شدم. ر فقا گفتند شاید موش صحرا یی گیرش افتاده باشد. دو شب بعد آن معما حل شد.

هنوز شب به نیمه نرسیده بود و ما به بستر هایمان آمده خواب بودیم که صدای ناله گرسنگی بوم اهلی ما که با تمام قدرت فریاد می کشید بگو ش رسید. از بستر برخاستم و از سو راخ خیمه به بیرون

النا دار کوپ ساکت و آرام در کنج قفس قرار می گرفت و در حالیکه هر دو به جای ناله های جگر خراش صدای شیشه زمره و درد دل از حنجره شان بیرون می کشیدند به یکدیگر مشغول می شدند. این دو مرغ از جنس مختلف بودند اما تا جاییکه برای ما ثابت شده آن مرغ دریایی دارای حس همدردی بود که همه روزه برای تسکین درد های رفیقش پیش قفسش می آمد و آنرا آرام می کرد. رفیق طبیعی دان در حالیکه تبسم خفیفی بر لب داشت باز هم ادامه داد:

ممکن در این قسمت من در گفتار خود مبالغه کرده باشم اما باید اعتراف کنم که هر قدر من زیاد تر بپرندگان ها بوده ام، از اینگونه صفات بیشتر دیده ام. یک روز خوب به خاطر دارم و قتی که شوهرم به خانه آمد سخت متعجب بود در حالیکه سعی داشت آهسته سخن بزند. مرا صدا کرد:

هابی! آیا وقت داری که برایت حکایتی کنم؟ گوش هایم تیز شد و وی در حالیکه پیوسته میخندید گفت: از چندی قبل من یکی از مرغان ساوان را زیر آرمایش گرفته بودم. آنها از بیست روز پیش تخم گذاشته بودند، و روی آن زحمت می کشیدند، دیروز دفعتاً تخمها از هم شکافته شد و چوچه ها دیده به دنیا باز کردند، اما چیز یکی از شنیدن آن باید تعجب کنی اینست که ما ده ساوان ما در چوچه ها چند لحظه بعد از به دنیا آمدن چوچه ها توسط مار بزرگی زخمی شد و متعجباً جان سپرد.

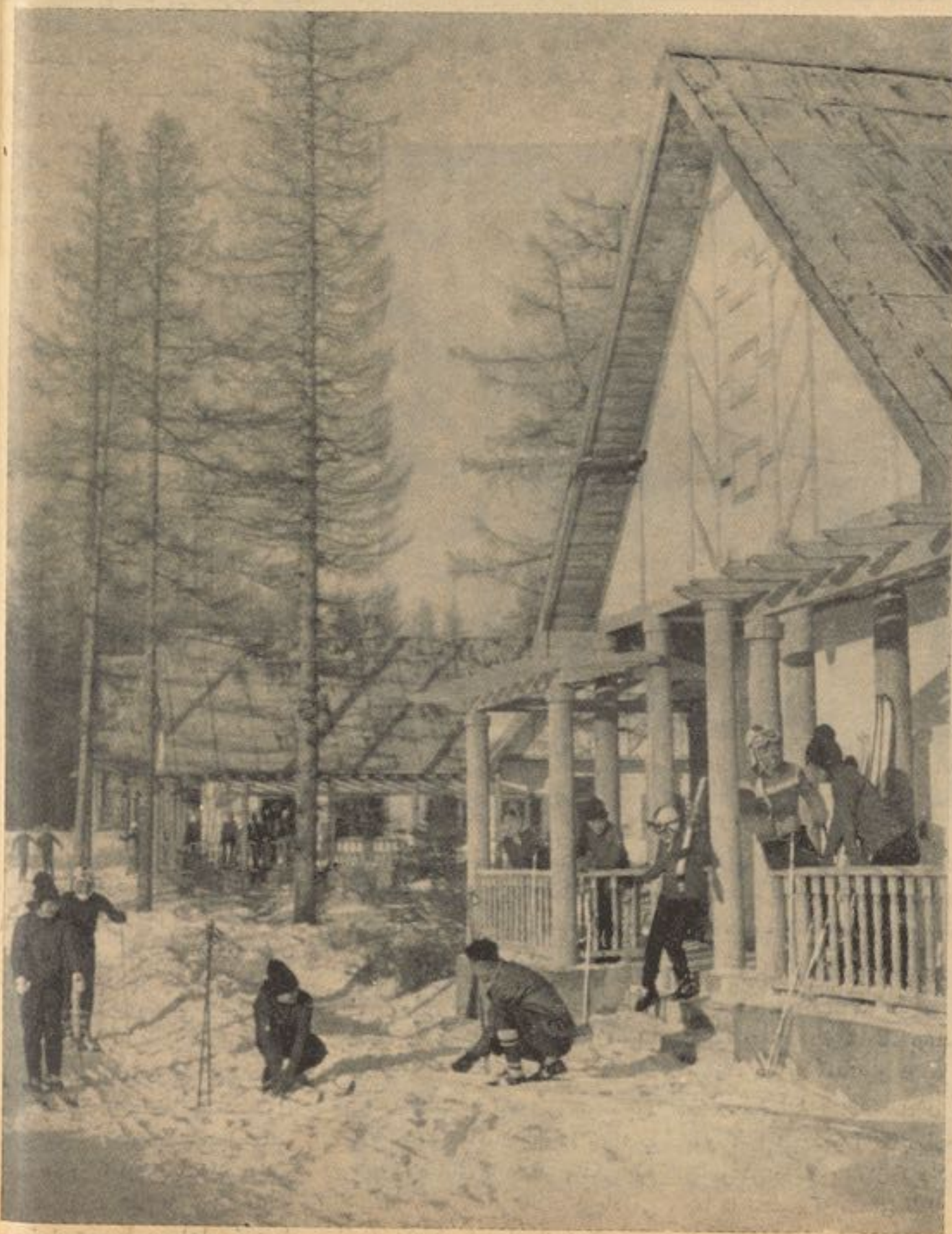
ساوان پدر از دیدن این منظره آنقدر خود را نباخت و فوراً در صدد آوردن ماده دیگر شد.

یک ساعت بعد، ساوان نر با ساوان ماده دیگری که نمیدانستیم از کجا با خود آورده بود روی آشیان نشستند. ساوان ماده فوراً روی چوچه ها بر هایش را هموار کرد و مانند اطفال خود آنها را غذا میداد، اما میدانی که پدر چوچه ها هم تادیری زندگی نکرد و امروز جان سپرد. مادر اندر چوچه ها با طراف پرید و وزود، جفت دیگری برای خود یافته آورد.

این دو پدر و مادر عوضی حالا با کمال جدیت و علاقه مشغول پرورش چوچه های یتیم میباشند. ما شب ها در کنار جنگلها خیمه می زدیم. یک روز وقتی از خواب بیدار شدم و خواستم بچه بوم اهلی خود را دانه بدهم دیدم سنگدان او کاملاً



کوریا دیروزه بکلی تغییر و امروز شکل اروپایی را بخود گرفته است در اینجا یکی از قشنگترین پارکهای نیپال دیده میشود



امروز تفریحگاه و سناتوریم ها در هر گوشه و کنار کوریا مهیا و تقریباً همه اهالی از آن مستفید میشوند. زوندون

سرزمین ۳ هزار نوع نباتات جهان شبه جزیره افسانه ها و حکایات ملی کوریا. یا بامداد آرام

کوریا شبه جزیره ای در آسیای شرقی دارای ۲۲۰۸۹۱ کیلو متر مربع مساحت و بصورت عموم سرزمین کوهستان نیست که بلندترین نقطه آن به ۲۵۴۴ متر میرسد و صرف سواحل غربی را زمین های پست اشغال کرده است.

جمعیت کوریا، بالغ بر ۳۵ میلیون نفر است که قسمت اعظم اهالی این شبه جزیره در قسمت جنوبی به زراعت و مالداری مشغولند و وعده ای در سواحل زرین بشکار ماهی و مر و ارید اشتغال دارند که کوریا پناه درین مسلک سرآمد زبانهاست.

جوانان کوریا پدر و مادر خود را فوق العاده تقدیس میکنند خصوصاً پدر را چنان ستایش می کنند گویی



اهالی کوریا بدین و مذهب خود خیلی احترام داشته چنین معا بد عالی در هر گوشه و کنار شبیه جزیره دیده میشود

گردیده است.

در کوریا معمول است که اگر مسافر خارجی با دو شیزه کوریایی از دواج کند لازمست تا با تازه عروس بخانه نزدیکترین عالم مذهبی رفته و پس از انجام مراسم و تشریفات مختصر مذهبی بمنزل داماد بر میگرددند آنگاه گوشه نشینی را اختیار و یگانه رهنمای خوب منزل شوهر میشوند و در عین حال دختران کوریایی خیلی برده بار و باوفاند.

تمام این جزیره نما کو هستا نات بلند و غیر قابل عبور بوده و این جنگلهای مقبول مستور است این کو هستا نات و جنگلهای محل سکونت ماهیگیران غیر متمدن انتخاب شده است. آب و هوای کوریا نسبتا معتدل میباشد. سواحل کوریا مستور از سنگلاخ و کوه های صعب العبور بوده و بهمین جهت نگهبانی و حفظ از سرحدات آن اشکال زیادی دارد. این کوهستانهای صعب العبور در میان ملل آسیایی مدت ها مانده اند در پیایی بود و اکنون تا هم قبران تریاک و سایر مواد ممنوعه در گرد و نواحی آن زیاد دیده میشوند.

یکی از جاده های مقبول و بی نظیر کوریا جاده ایست که میدان هواپی سیول با یتخت کوریایی جنوبی را بشهر وصل میسازد که از هر حیث قابل توصیف است.

در کوریا شمالی منابع معدنی مخصوصا نود فیصد معادن زغال قرار گرفته است با این ترتیب قسمت مهم و ثروتمند کوریا در بقیه در صفحه ۴۴

در نظر آنان لباس مفید علامت اندوه و سوگواری بشمار میرود و آنها عقیده دارند که لباس سفید رمز پاکدامنی و وقار است از اینرو مردم این سرزمین دلچسپ در موقع سوگواری لباس سفید بپوش میکنند. مردمان کوریا در میان بازیها و سپور آنها علاقه مفرطی مانند مردان منگولیا به تیر اندازی داشته درین فن مهارت کاملی دارند و لی در هنگام تصرف کوریا از طرف جاپانی ها تیر اندازی برای مردم کوریا ممنوع قرار داده شده بود زیرا روزی یکی از صاحب منصبان جاپانی هدف تیر قرار گرفته بود که تصادفا تیر بگلاهی وی اصابت ولی بخودش صدمه ای وارد نکرده بعد از آن روز باستثنای جاپا نیساتیر اندازی برای مردم این سرزمین منع قرار داده شده بود و لی امروز آن سپورت باستانی خود را تقویه کرده و پیشرفت های قابل ملاحظه ای نصیب شان

که در برابر معبدی قرار دارند. هرگاه پدری نسبت بفرزند خود خشمگین شود، فرزند کفش پدر را از صمیم قلب میپوسد تا رضایت خاطر پدر را حاصل کند.

جوانان این سرزمین آنقدر باحیا اند که سگرت کشیدن برای جوانان تازه بالغ تقریبا عیب بشمار میرود و همه جوانان باید برای اینکار از پدر اجازه بگیرد و این ناممکن است که جوانی بدون اجازه پدر دست به کشیدن سگرت بزند و هرگاه پدرش مرده باشد باید از پدر کلان و اگر او هم مرده باشد باید از کاکا و بهمین ترتیب از سایر اقوام نز دیک و بالاخره از یکی از دو ستان نز دیک پدرش اجازه بگیرد.

یکی از خصایص عمده مردمان کوریا اینست که هرگاه یکی از اهالی کوریا بمیرد نز دیکان او لباس سفید می پوشند و این عادت در جاپان و چین نیز مروج است زیرا



از عمارات جدید و عصری کوریا

هنگامه نو

در جهیل سانفرانسسکو خط آهن الکتریکی زیر آبها

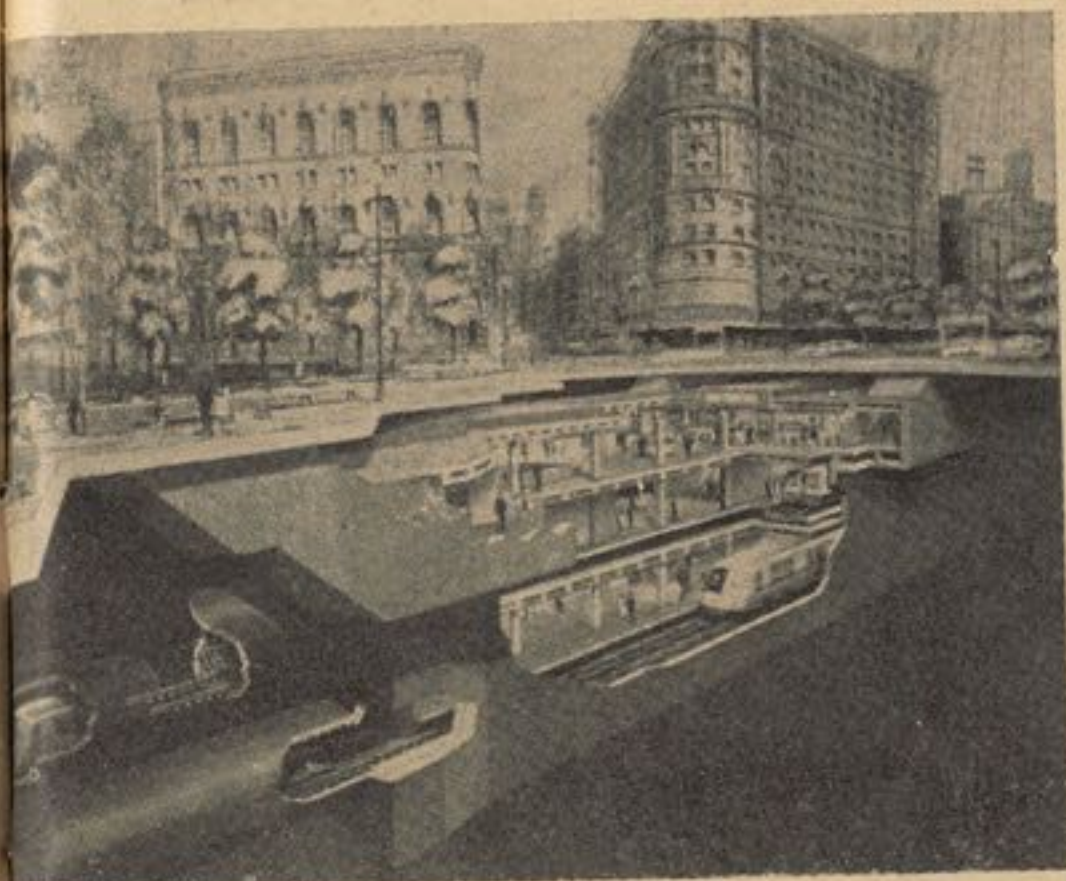
کشتی بار بردار است.

این پارچه ها یا حصه ها توسط کشتی های مخصوص به کف جهیل انتقال داده می شود. ستونهای شعاع لایزر در جایجا کردن آنها کمک میکند.

بعد کشتی هایی که تحت آب حرکت میکنند هر دو حصه را با هم وصل میسازند بدین ترتیب تمام حصه های تیوب یا هدیکرا اتصال یافته و زمینه و ابرای به کار انداختن ریل های سریع در بین تیوب آماده میسازد. این لوله ها که جمعا تیوب را تشکیل می دهند خاصیت ارتجاعی داشته در اثر مدو جذر، زلزله و غیره صدمه نمی بینند.

چونکه این تیوب از زیر جهیل میگذرد مصادف با پل مشهور سان فرانسسکو در سطح جهیل میباشد. نا گفته نماند که پل سان فرانسسکو از پر ازدحام ترین پل های

کشتی بزرگی يك حصه از تیوب بزرگ ترانسپورتی دارد عمق جهیل یا تین میسازد.



استیشن های زیر زمینی سه طبقه سیستم ترانسپورت آینده سان فرانسسکو را نشان میدهد. در اینجا مترو را نشان میدهد که در تحت مارکیت قرار دارد. ریل های سریع السیر در طبقه تحتانی حرکت میکنند و ریل های معمولی در طبقه وسط رفت و آمد دارند. ماشین های اتومات فروش تکت در طبقه فوقانی برای خدمت حاضر اند.

دنیا است.

درین سیستم ترا نریزی سریع کلید اتصال در حقیقت خود جهیل است زیرا سان فرانسسکو از شهر های او کلینده و بر کلی توسط يك ساحه وسیع آب جدا گردیده است قیمت تمام شد تیوب ترا نریزی (۱۸۰) میلیون دلار خواهد بود قیمت تخمین کلید ساختمانی (بارت) (تعمین خط ترا نریزی سریع السیر حوزه جهیل) ۲۰۰ میلیون دلار میشود. باشند کان حوزه جهیل پرداخت مصارف ابتدائی را به عهده گرفتند. و آنها با پرداخت این مبلغ میخواهند خود را از مصیبت ازدحام ترافیک نجات دهند.

از بین تیوب زیر آب عبور نموده به سطح زمین خود را مانند و از بین جاده های پر ازدحام شهر عبور نموده مسافری را از استیشن های مختلف جمع میکنند.

البته تمام کار ریل ها از قبیل بحرکت در آوردن، باز و بسته کردن دروازه های ریل و پیدا کردن نقاطی که در آن نواقص موجود باشند همه به دوش کامپیوتر است.

تقریباً ده سال را در بر گرفت تا پلان دقیق و صحیح برای احداث زیر زمینی ها کشیده شدو مطابق به آن چهار سال کامل انجیر ها عملا به کار کردن توانا پر داشتند آنها در هر قدم به مشکلات زیاد مواجه شدند چه در موقع مدو جذر تراوش آب در کف جهیل و وجود تپه های زیر آب کار آنها را پنی میساخت.

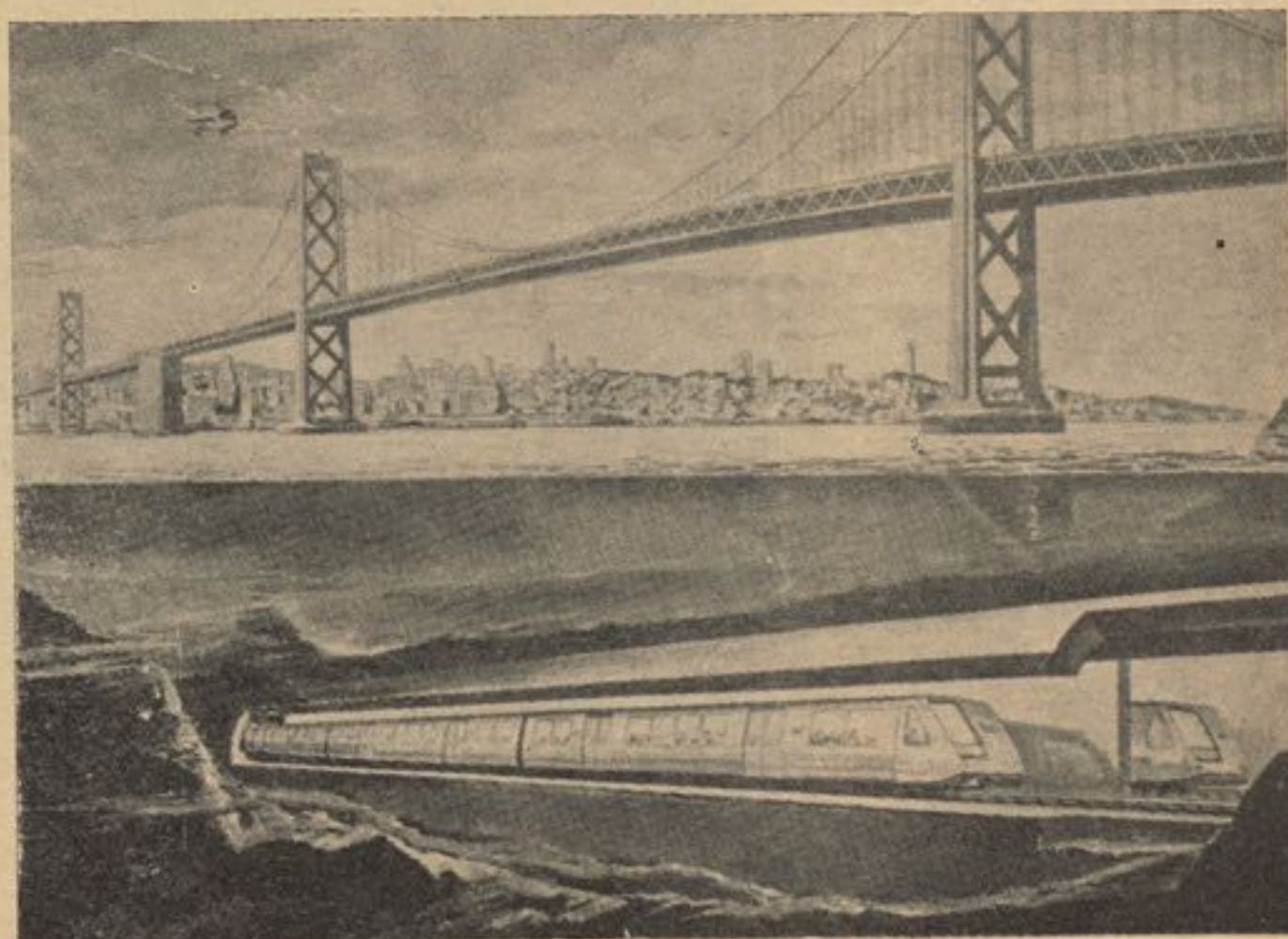
پس از کندن کانال در کف جهیل باید یک تیوب بزرگی را که ۳۶ میل طول دارد در کف جهیل قرار میدادند.

این تیوب از ۵۸ حصه تشکیل شده که هر حصه اش يك تونل رفت و يك تونل آمد برای ریل دارد. هر کدام آن به اندازه يك میدان فوتبال بوده و وزن آن برابر به يك

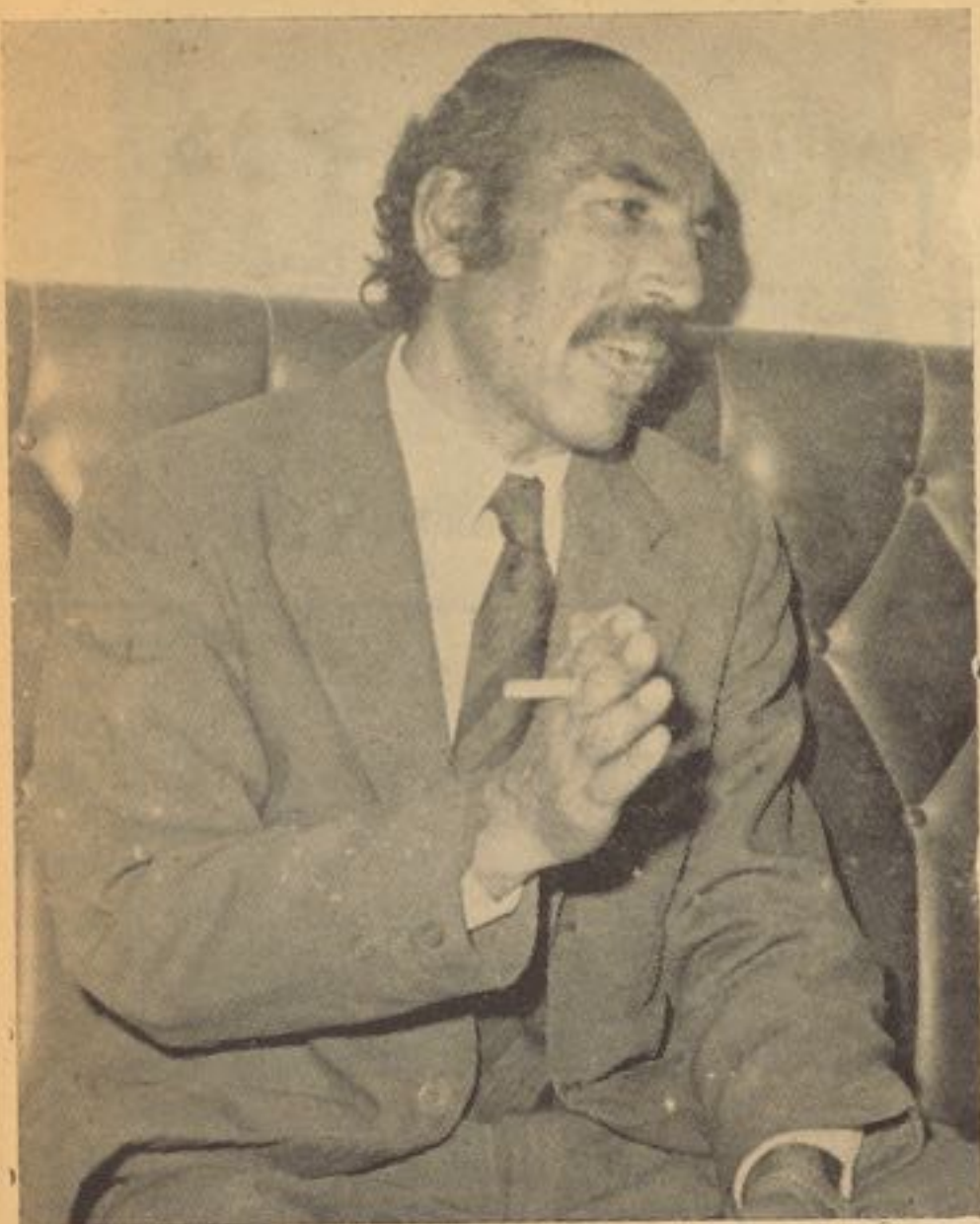
سان فرانسسکو یکی از شهر های مشهور اضلاع متحده است. در ساحل غربی شهر سان فرانسسکو به یکی از پراپلم های مهم عصر امروز مواجه است و آن اینست که چطور میتوان تعداد زیاد مردم را به سرعت و سهولت از محل اقامت شان بمحل کار مغازه ها و مکاتب و از آنجا دوباره بخانه های شان انتقال داد.

برای حل این پراپلم به ساختمان يك تیوب بزرگ در تحت جهیل اقدام کردند آنها ئی که از بیرون شهر به مرکز شهر می آیند باید توسط وسایل حمل و نقل سریع حرکت کنند روی این منظور در نظر است که يك تیوب بزرگ در تحت جهیل قرار داده شود تا ریل های سریع بتوانند به آسانی از بین تیوب مذکور عبور کنند.

طوری که پیش بینی شده این ریل ها فاصله بین سان فرانسسکو و او کلینده را به هشت دقیقه می پیماید سرعت آن (۸۰) میل فسی ساعت خواهد بود. این تیوب ترا نریزی به فاصله ۷۵ میل سه ناحیه حوزه جهیل سان فرانسسکو را با هم وصل میسازد. ریل های الکتریکی به صورت برق آسا



ریل ترا نریزی زیر جهیل که مصادف با پل مشهور سان فرانسسکو در سطح می باشد.



شاعر نو سینده معا صر کشور پوهاند الهام

شعر

حله‌ی تنیده ز دل و بافته ز جان

فرزند بلخ، حکیم غزنه و بیدل همه دل

به سلسله مصاحبه های اختصاصی مجله ژوندون

مصاحبه از: احمد غوث زلمی

خوانندگان عزیز مجله ژوندون، به سلسله مصاحبه های اختصاصی مجله تان این هفته صحبت را با شاعر نو سینده معا صر کشور پوهاند الهام آغاز میکنیم:

قرار و عده قبلی استاد را در دیوار تمننت دری پو هنخی ادبیات و علوم بشری که آمر آن دیوار تمننت است ملاقات نموده و گفتگویی خویش را آغاز کردیم:

لطفا در باره اینکه شعر چیست کمی صحبت نمایند؟ استاد بعد از آنکه خوشتر در چو کی خود جا بجا نمود چنین به صحبت خود آغاز کرد.

باری «بوزول» مؤلف شرح حال داکتر سامویل جانسن نقاد معروف انگلیسی پرسید: «پس جناب، شعر چیست؟» و جانسن در پاسخ گفت: چرا، جناب، آسانتر اینست که بگویم چه نیست؟ همه میدانیم که نور چیست ولی دشوار است بگویم که چیست؟

اگر ما بگویم آنچه را که مولینا جلال الدین بلخی، سنایی غزنوی و میرزا بیدل دردواوین خود به یادگار

گذاشته اند شعر است، قانع خواهیم شد، ولی خواهیم پرسید که چرا؟ و اگر گویم که «شعر حله تنیده ز دل و بافته ز جان» خواهیم گفت که فرخی حله شعر را از دل تنیده و از جان میبافته، ولی چگو نه؟

درواقع نه تعریف شعر با چند کلمه، ساده و آسان است و نه بر کدام تعریفی اتحاد نظر وجود دارد. بنابراین بهتر است در جستجوی پاسخی برای سوال خود به سیری زودگذر در آثار و آراء گذشتگان از حکیمان و نادانان و ادیبان بپردازیم.

حکمای قدیم یونان شعر را ودیعه الهی و نوعی از الهام میدانستند که به شاعر در حالات غیر عادی شبیه به خلسه و اغماه القاء میگردد این نظریه جنبه ماورا طبیعی دارد و بنا بر آن شرح و تفسیر آن دشوار است.

نخستین بحث منظم و تا حدی مفصل و مستدل در باره شعر، وظیفه، فواید و اضرار آن، که از دنیای عتیق به ما رسیده از افلاتون حکیم معروف یونان است. وی در بخشهای مختلف از کتاب معروف «جمهوریت» بر ما عیت و وظیفه شعر

از دیدگاه فلسفی مختص به خویشتن نظر افکنده و جنبه های گوناگون آن را بر رسی و تحلیل کرده است.

افلاتون معتقد است که شعر، تقلید و محاکات طبیعت است و لای وظیفه و تاثیر آنرا از لحاظ ارتباط و تطابق آن با عالم واقع میسنجد و در ضمن اثرات تربیتی آن را بر کودکان ارزیابی میکند، ولی شعر را از دو لحاظی که یاد کردیم باموازی و معیار اخلاقی سنجش و تحلیل کرده است. افلاتون چنین میپندارد که شعر در واقع تقلید نا درست و ناصواب واقعیت است و از برای اثبات این پندار خود دلایلی می آورد. وی در بخشی از کتاب جمهوریت گوید که درک محسوسات عالم واقع توسط حواس آدمی صورت میگیرد و حواس آدمی در احساس اشیا اشتباه میکند، چنانچه پارچه چوبی را در آب فرو بریم چوب شکسته می نماید در حالیکه واقعا شکسته نیست چنین اشتباهاتی ممکن است در احساس محسوسات توسط سایر حواس آدمیزاده صورت گیرد. بنا بر این شرح واقعیات یا تقلید

و تعبیر واقعیات، که درک آن با حواس آدمی صورت میپذیرد، از اصل واقعیت بدور و خطاست، و ی بادلایل دیگر که مبنی بر جهان بینی «مثل» وی، ضرورت و مو جو دیست شعر را به شدت نفی میکند چنانکه میدانید، افلاتون برای هر واقعیتی به وجود مثال معتقد بود که آن را خداوند (ج) آفریده است. آنچه را آدمیزاده میسازد، در واقع «کاپی» و محاکات (تقلید) آن مثال است، وقتی شاعر شعری میسازد، کاپی مثال، نه خود مثال را تقلید و کاپی میکند. تقلید مثال دوبار از واقعیت دوری دارد. بنا بر این شعر با عالم واقع ارتباطی ندارد و تعبیر نا درست واقعیات است. یعنی دروغ و خطاست. شاید حکیم نظامی مفکوره یی نظیر همین پندار افلاتون داشته که گفته است:

در شعر میبچ و در فن او
کا کذب اوست احسن او
«درآیدن» یکتن از نقادان قرن
مقدم ازو یا معتقد است که شعر
تقلید طبیعت و واقعیت انسان است.
وظیفه شعر به عقیده وی تصویر
بقیه در صفحه ۴۳



واکسن جذام

در آستانه ظهور

کشف حیوانی بنام آرمی دلا امید تهیه واکسن جذام را افزایش داده است.

قابلیت سرایت جذام به مرا تب کمتر از امراض ساری است.

جذام در آغاز و در مراحل ابتدایی بخوبی قابل درمان میباشد

سالها قبل یکی از مراکز جذامی هارا در فلمی دیدم که هنوز خاطره اش در ذهنم باقی است، البته نه تمام داستان فلم بلکه فقط صحنه ای از آن صحنه عمارتی را نشان میداد یا در های آهنین، پنجره های فولادی و دیوار های بلند و کشیده که دریکی از نقاط دور دست و بیرون از شهر موقعیت داشت. از نمای خارجی آن چنین فکر میشد که گویی قلعه متروک و بدون سکنه باشد اما وقتی یکی از درهای بزرگ آن قلعه گشوده شد و قهرمان فلم پا بدرون گذاشت، بینندگان با چهره وحشتناک ساکنان آن بنا رو برو گردیدند.

ساکنان آنجا را گروهی از اسکلت های متحرک انسانهای معیوب تشکیل میداد. همه معیوب، بی دست، بی پا، کور، موهای تکیده و قیافه غیرعادی انسانی که در یک اتاق بزرگ محبوس بودند و تنها لطف اطرافیان (یک دونفر مؤظف) این بوده که آب و غذای بخور و نمیزی را در یک وقت معین برایشان بر تاب مینمودند و آنها با وجود معیوبیت و نداشتن قدرت بلند شدن از شدت ضعف و گر سنگی عقب آن پارچه نان بر تاب شده چنان تلاش میکردند که دل هر بیننده سخت دلی را نیز پاره میساخت.

گرچه این صحنه ای از فلمی بود اما صحنه ایکه واقعیت زندگی اینگونه مریضان را آشکار میساخت مثال های زنده چنین نمایش رامیشد در بین فامیل هائیکه مریض جذامی داشتند نیز مشاهد کرد. فامیل هائیز با او، با نزد یکتا رس کسانشان، با عضوی از خانواده شان

که قبل از بروز جذام او را عزیز و گرامی می داشتند ناگه بر اثر معاشرت او احتراز و دوری اختیار میکردند تا بالاخره این موجود طرد شده از اجتماع قربانی گردیده زندگسی نکبت بارش بی پایان میرسید و آرام میافت.

حال جهانی طب ثابت ساخته که مریضان جذامی خطرناک و قابل هراس نیستند و هرگاه در مراحل ابتدایی تحت درمان قرار گیرند بزودی علاج پذیر میباشند. امید است در آینده طب ازین هم پافرا تر نهاده و بتواند با تهیه واکسن جذام این مرض را نیز مانند چیچک، توبرکلوز و غیره از پا در آورد و نابود سازد.

اینکه بشر چرا تا کنون نتوانسته موفق به ساختن واکسن جذام گردد یا سعی و کوشش درین راه تا کجا پیشرفت کرده و آیا این امید واری پیدا شده تا در آینده واکسن جذام در بهلولی واکسن های دیگر جاگیرد؟ سوالاتی است که از پرو فیسر شایر میسر سیم شایر کیست؟

پرو فیسر شاید متخصص امراض جلدی در ایالت ایلوئای امریکا است که بنا به دعوت مؤسسه مدیکو مدت یک ماه برای ویزیت از امراض و واقعات جلدی در افغانستان دعوت شده است.

وی در یکی از کنفرانس هاییش در بوئنوس آیرس کابل مرده داده بود که راه برای تهیه واکسن جذام تا اندازه ای هموار گردیده و سعی و تلاش جلدی و پیگری درین زمینه دوام دارد. او را در شفاخانه ابن سینا ملاقات میکنم.

دوکتور یار محمد متخصص الرژی با اوست که ما را درین مورد همراهی مینماید.

پرو فیسر شایر راجع به چگونگی تهیه واکسن جذام گفت:

گرچه تهیه واکسن جذام بر ای جلوگیری ووقایه این مرض از سالها بدین طرف آرزوی جهان طب بوده و سعی زیادی در جریان است تا همان طوریکه واکسن بی.سی.جی از مرض توبرکلوز (سل) پیش گیری میکند با تهیه واکسن جذام از شیوع این مرض نیز جلوگیری به عمل آید اما تاکنون این همه کوشش ها به یاس مبدل نگردید چه برای تهیه واکسن، هر نوعی که باشد، ابتدا باید میکروب آن به حیوانی تطبیق و آنرا مصاب سازد تا بعداً از آن واکسن بسازند در حالیکه میکروب و جذام هیچ حیوانی را مصاب نمی ساخت. لیکن درین اواخر کشف حیوانی بنام آرمی دولا که توانسته میکروب جذام را بگیرد. این امید واری را بیشتر ساخته.

آرمی دولا حیوانی است فقاریه، مورچه خوار و بی ضرر که در نواحی جنوبی اضلاع متحده امریکا و امریکای لاتین زیاد پیدا میشود.

داکتر شایر در پاسخ اینکه عامل جذام چیست و اگر میکروب است از کدام نوع میباشد چنین اظهار کرد:

میکروب جذام بنام «مایکوب بکترو لیم لیبراه» یاد شده و به میکروب توبرکلوز شباهت زیاد دارد. به عبارت دیگر این دو میکروب قرابت فیزیکی نزدیکی داشته و واقعیت کاکای همیگراند.

وی راجع به فرق این دو مرض افزود:

توبرکلوز بیشتر به شش ها علاقه داشته و جذام به جلد و رشته های عصبی ولی ممکن است این دو، اعضای مختلف را نیز مصاب

داکتر شایر متخصص جلدی سازند.

شایر سرایت و انتقال جذام را از شخصی به شخصی چنین بررسی کرد:

این را باید جداً بخاطر سپرد که جذام آنطوریکه مردم فکر میکنند ساری نیست. امکان سرائتش به مراتب کمتر از توبرکلوز میباشد. پرو فیسر شایر انواع جذام را چنین توضیح کرد:

به طور عموم دو قسم جذام موجود است: یکی آن خفیف است و مردم مقابل آن مقاومت بیشتری دارند که بنام تبرکلوئید یاد میگردد. دومی آن لیرومتس نامیده میشود که شدید و وخیم است.

در دنیا نود فیصد مردم به مقابل جذام معافیت طبیعی داشته و از ده فیصد آنها نیکه معافیت ندارند هفت فیصد به شکل تبرکلوئید و سه فیصد آن به شکل لیرومتس مصاب میگرددند. فرق این دو در میکروب نبوده بلکه در معافیت طبیعی اشخاص است.

از دوکتور شایر میسر سیم: در مدت اقامتش در افغانستان با کدام نوع جذام برخورد کرده و بیشترین نوع آن درین کشور کدام است؟

میگوید: مریضان جذام در افغانستان بیشتر به شکل لیرومتس که مرحله وخیم و پیشرفته است مصاب میباشند.

وی در پاسخ اینکه آیا معیوبیت های جذام درمان پذیر است یا خیر توضیح کرد:

معیوبیت های دست، پا، کور شدن چشم و امثال آنرا جذام گفته نمی توانیم چه این معیوبیت ها از نتایج جذام است یعنی هرگاه جذام تداوی نگردیده شکل حاد و پیشرفته گیرد چنین معایب را بار خواهد آورد، در حالیکه اگر در شروع شناخته شده



جذام انسان را چون خوره میخورد و جودش را ذره ذره به مرور ایام آب میکند.

خویش دریغ نور زند.

وی در اخیر گفت لطفا اینرا نیز بیافزایید: آن لکه های سفید یکه بعضا روی جلد بعضی از مردم رونما میگردد (بیس) هرگز خطر ناک و ساری نبوده و نباید مردم از آن نفرت نمایند. این لکه ها فقط و فقط تغییر رنگ جلد است و کدام عامل میکروبی ندارد.

(باقیدارد)

خوشبختانه اکنون تعلیمات و تبلیغات

صحی نه تنها باعث گردیدیم تا اندازه ای ذهنیت

عامه را در مورد جذام روشن سازد و قسمتی

از خرافات و طرز تفکر سابق را دفع نماید،

بلکه توانسته ترس و دلهره مردم را ناشی از جذام کم و کمتر سازد.

...

قرار معلوم جذام در افغانستان نزد

مردمانیکه در مناطق کوهستانی مانند هزاره جات

بودوباش دارند بیشتر دیده شده در حالیکه

در ممالک دیگر این واقعات در نقاط حاره معمولا

زیادتر می باشد که تاکنون دلیل آن آشکار

نیست.

این مرض را خیلی کم دارند.

از شایر میسر سم: تداوی جذام چگونگی و با چه دارویی صورت میگیرد؟ پاسخ میدهد: درمان جذام ما تنها درمان تبر کلوز مدت زیادی لازم دارد.

دوای آن بنام های دامپسون، کلوفامزین و ریغم یسین میباشد که در کلینیک وزیر اکبر خان کابل از هر سه نوع آن موجود است. کلینیک مذکور به معاونت المانها آماده گردیده تحت نظر متخصصین وزارت صحتیه و خود المانها اداره میگردد.

وی میگوید: گرچه این کلینیک خیلی موثر است اما نا گفته نباید گذاشت که به منزله قدم اولی است درین راه و امید است در آینده این نوع کلینیک ها در اطراف واکنا ف افغانستان گسترش یابد، چه مرض جذام به اطراف مخصوصا هزاره جات بیشتر از مرکز دیده شده. او علاوه کرد: ذکاوت و قدرت تفکر مردم افغان نظر به اکثر مردم جهان بهتر و بیشتر برده فقط به تبلیغ صحیحی احتیاج دارند تا درک کنند که جذام مرض ساری و غیر قابل علاج نبوده و درمان پذیر میباشد و روش خرافی و ترس از مریض جذام بی مورد است.

شایر افزود: تداوی آنده جذام میانیکه در مرحله نهایی رسیده و معیوب بشان ساخته مشکل و قیمت میباشد بنا بر آن مردم نوع دوست افغان وظیفه دارند با همجواری صا تاحد ممکن از معاونت مادی و معنوی

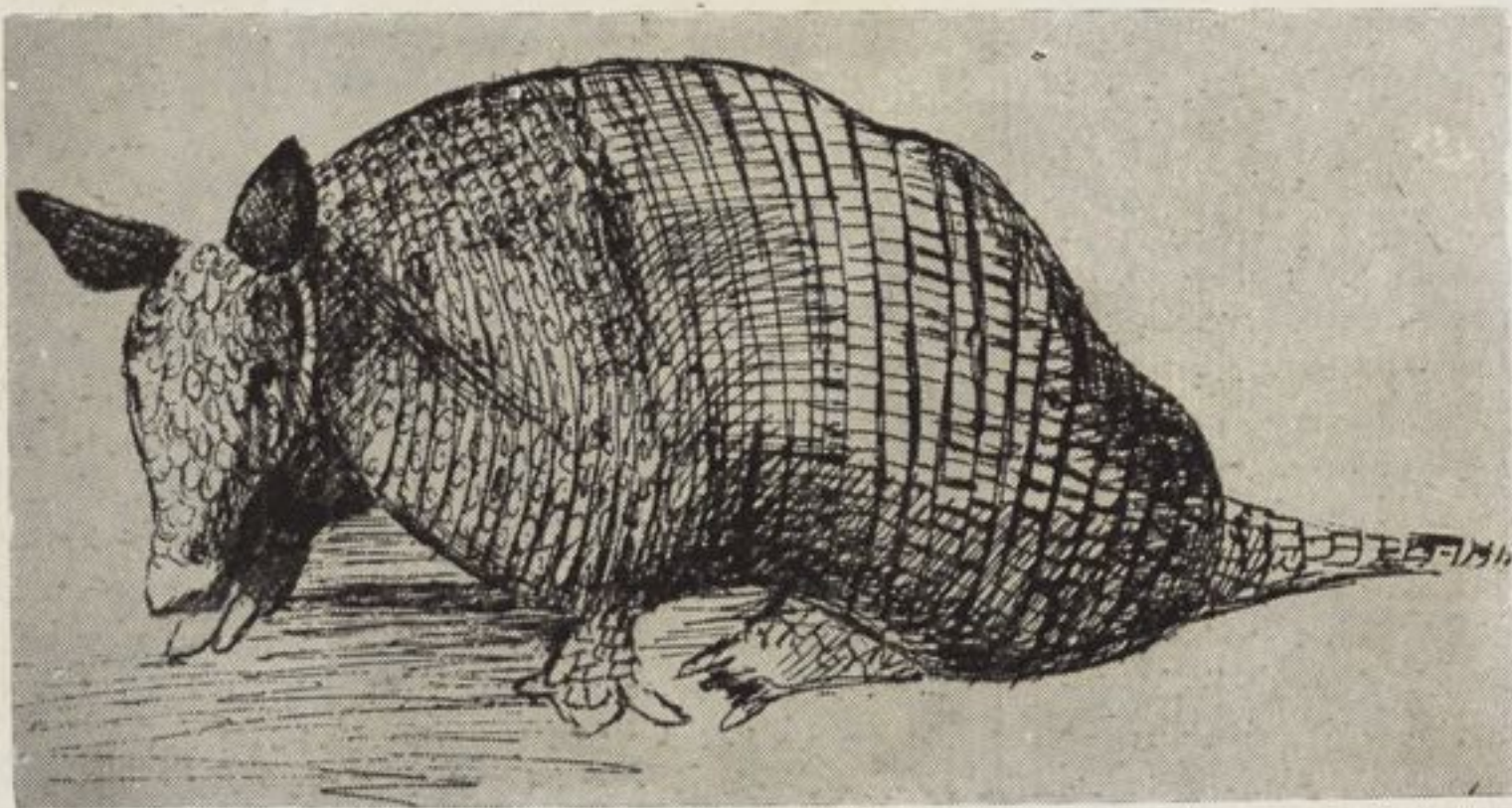
درمان گردد از بروز چنین عیوب ب بخوبی پیش گیری میگردد. وی ادامه داد:

پول و وقت خویش را نباید در درمان این نوع معیوبیت ها که اکثرا قابل تداوی نیست صرف کرد بلکه باید علاج واقعه را قبل از وقوع کرده همین پول و جهد خود را برای تداوی جذام در شروع و ابتدای مرحله مصرف کرد تا از بروز همچو عیوب جلو گیری گردد.

او افزود: شروع واقعه جذام خطر ناک و تراژیدی نیست، تراژیدی آن در مرحله است که تداوی نشده و مریض پس از معیوبیت نزد دکتور مراجعه میکند. و این وظیفه طبیب است تا افراد فامیلی مریض جذام را یک یک معاینه کرده و در صورت تشخیص مرض نزد آنها باید تداوی را از همان مرحله ابتدایی شروع کند تا از بروز آن در ۲۰-۳۰ سال آینده جلو گیری نموده باشد. (میکروب جذام بعد از یک مدت نسبتا طولانی تبارز میکند یعنی ممکن است شخص میکروب را امروز بگیرد اما علایم آن چندین سال بعد تبارز میکند.)

پرو فیسر شایر در مورد اینکه تأثیرات اقلیمی و فقدان مواد غذایی در سیر و بروز جذام چه رول دارد گفت:

غذا و اقلیم رول فوق العاده مؤثری بر جذام دارد. در شرایط اقلیمی خوب و گوارای افغانستان آنانیکه تغذی خوب و غنی از نگاه تنوع مواد غذایی دارند چانس گرفتن



آرمی دولاحیوانیکه امیدتیه واکسین جذام را بیشتر ساخته است.

آفت عصر برای ثروتمندان

اختطاف کنندگان در کمین اطفال

چرا سوفیا بزرگترین الماس هدیه

شوهرش را قبول نکرد؟

مترجم: مهدی را فی

که جلو حر کات جنایت انگیز این گروه را گرفته و از تو سعه اعمال آنها جلو گیری نماید. یکی از جراید معروف نوشته است که حفاظت و حمایت اطفال خرد سال سر ما به داران، برای آنان يك شغل و وظیفه جدی شده که آنها تلاش میکنند در يك خوف و رجا این وظیفه را عملانه انجام دهند.

از جمله این وظیفه داران یکی هم ستاره مشهور جهان سینما «ادری هیون» میباشد که بعد از از دو اچ بادکتور «اندری دوتی» در روم زندگی می کند و موضوع اختطاف آنقدر او را بخود مصروف نموده و به وحشت اندر ساخته که عده را استخدام نموده تا هر روز صبح فرزندش سالا را بزمکتب ببرد.

این عده اشخاص در بدل مزد ماهانه همه روزه با اسلحه گرم از پسرش سالا سالا ستاره مشهور مواظبت و مراقبت مینمایند تا عبادا شکا ر و گرگان کانگستری های بچه دزد شود و در جانب دیگر «ادری هیون» با خدمه خاص منزل خود هر روز صبح و عصر فرزندش را بزمکتب و از مکتب بمنزل میرساند که این وضع يك مشکل درد آوری در زندگی خصوصی او بوجود آورده است.

«سوفیا لورن» که از مدت دو سال است بهمین درد سری آغشته و گرفتار میباشد اخیراً الماس بزرگ و قیمتی را ز «تارلو بونتی» قبول نکرد و این موضوع ملحو طی جز حیات مادرانه بی از اطفالش در قبال ندارد اگرچه شایعات و نشرات پیرا هون این موضوع چیز های دیگری میرساند که از آن جمله یکی هم شناسنامه الماس میباشد.

در یکی از جراید معروف این موضوع بشکلی انتشار یافته است که

وقتی نواسه «پاول کیتی سوم» میلیاردر معروف ایتالیائی تو سط کانگستری اختطاف شد بعد از مدت کوتاهی موفق شد در بدل پرداخت هفت ملیون مارك المانی نواسه خود را صحیح و سالم باز یابد این اعلام جدید خطر برای ثروتمندان و سرمایه داران شماره يك بشمار آمد و با آنها هوشدار داد که باز هم موضوع اختطاف در دایره حر کات جدید کانگستری ها شامل شده است. چنانچه از جمله واقعات اختطاف گرانه کانگستری ها در حدود ده طفل در بدل پول قابل توجه بخانواده های شان برگردانده شده که پول تادیه شده در حدود یکصد ملیون مارك به حساب گردیده است.

پولیس ایتالیا که با اسلحه گرم و مرد روز و مجرم با بر تو افکن های قوی میباشند نه در روشنائی روز و نه در تاریکی شب موفق شده اند



فرزند نقاش معروف ایتالیائی گسیمو در عوض يك مبلغ پولیکه افشا نشده پدرش تسلیم داده شد



محافظینی را که «ادری هیون» برای فرزند خود استخدام نموده است



محافظین استخدام شده با نظریق از فرزندهای سوفیا لورن نگهبانی مینمایند.



سوفیا لورن میگوید بهچکس نمیتواند اعتماد کند



«ادری هیبون» و خد مه اش هر روز صبح و عصر شخصا فرزند خود را میرساند



پولیس درهمه جاهای که جال اختطاف می تواند پهن شود فعالیت میکند

گویا الماس بزرگ نحو ست های برای الیزابت تایلر و ریچارد برتون بیمار آورده که سوفیا نخواست پای آن نحو ست در زندگی زنا شو بی او هم کشیده شود ولی حقیقت غیر از این است زیرا سوفیا لورن از عرصه دوسال است که باین مطلب نیگو آگاه گردیده که بزرگترین درد سری او در مورد اطفالش، از رهگذر زیورات قیمتی بوده و اگر به مقدار افزوده شود بدون تردید مشکلات و درد سری های او را نیز بیشتر خواهد نمود.

چه در حال حاضر سوفیا و فرزندانش در دایره زندگی بسیار می آورند که بی شباهت بیک زندان خصوصی نیمه باشد. کلکین ها و دروازه های قصر بزرگ و مستحکم باسیخ های آهنی بوده و در گرداگرد حویلی او مردان مسلح کشیک میدهند تا مبادا اطفال و یا یکی از طفل های او بدام اختطاف گران بیفتند.

«سوفیا» گفته است بیشتر از دوسال را در جنگ اعصاب عقب گزارده که شایعه اخیر یک ضربت صاعقه نما نیست که سلسله اعصاب او و شوهرش را تخطیر و تهدید می کند.

بسراغ بچه های سایر پولداران :

دو فرزند ده ساله و دوازده ساله نقاش معروف لیائی «گسیمو» مانسیو» چندی قبل از ویلای شخصی او توسط باندی از بچه دزدان اختطاف گردید. «گسیمو» که در ویلای



شوهر: عزیزم غذای دیروز نیم پخته بود و شب تاسحر نخوابیدم!

زن: و امشب این توته گوشت سوخته تلافی دیشب را می کند !!

از طرف بیمه کننده افشا می شود در آن صورت طبق یکی از ماده های مندرج شرایط بیمه، شعبه مربوط در برابر بیمه کننده هیچگونه مسؤولیتی نخواهد داشت.

یکی از راه های واصله میرساند که ظرف چند ماه گذشته یکی از شعبات نامدار بیمه حیاتی در حدود یکصد و نود و پنج هزار مارک آلمانی از مدرک بیمه های جدید حیاتی بدست آورده است.

پولیس ایالتی را عقیده پائین است که اختطاف گران غالباً بیرون از سرحدات ایتالیا بوده و اینان بصورت امواج بحر در طلاطم میایند و در نتیجه مد و جزری بوجود میاید که از نگاه پولیس قابل اندیشه میباشد. یکی از ثروتمند موجود ایالتی

در ضمن اینکه نارضایتی محسوس در صحبت او محسوس بود گفت: فعالیت دستگاه های برقرار کننده امنیت با نیست موافق و مواری با سیر تمدن و انکشاف عمومی یک کشور باشد، اگر قرار باشد که ایتالیا به حیث یک مملکت متکشف و متمدن در برابر طغیان های یک عده افراد محدود تصمیم گرفته نتواند بهتر این خواهد بود که پولداران یا پولهای خود را تا آن پیمان به اختطاف کنندگان و طغیان گران تحویل بدهد که دیگر برای شان چیزی نماند و یا اینکه هر کدام یک دستگاه پولیس مجرب شخصی برای خود تهیه نموده و در پهلوی این کار مانع و رفتن فرزندانشان ب مکتب و مدرسه و حتی تفریح و تفرج گردند.



يك تعداد از معلمين لسه سلطان رضيه دريك مجلس روزانه



يکتن از معلمين به سوالات خبر نگار پاسخ ميدهد



دختران در حال نمايش «فیشن شو» در يکي از مکاتب شهر.



يك گروه از شاگردان صنوف عالي لسه سلطان رضيه



دختران خارتدو ي در حال بجا آوردن مراسم تحليف



فوتو راپور از مريضى روشن

فقط يك روز به پايان سفرم باقى مانده است. درين يك روز آرزو مندهستم هر براى تماشا به طرف فابريکه كود و برق بروم و هم سخنى چند بامدير لسه سلطان رضيه بزنم.

در آغاز اين صبح دل انگيز هنگاميكه نازه پرنده ها يا همسره خود سكوت طبيعت زاردمم مى شكند از خانه بر مى آيم برون از چهار ديوارى خانه روى سرك قبر كاروان هاى از شتر ها ميگذرد و غريب كاري تازه آغاز يافته است. در دوطرفه سرك خانه ها را ويران مى كنند، بايد سرك را گلان ساخت و در دو طرفه آن پياده رو چهار متره گذاشت

صدای افتادن گل و سنگ بروى هم بلند است و بعضى جاها خاكباد غايرين را اذيت ميكند.

تصميم دارم در آغاز يك روز گل هاى شقايق را ببينم. گل هاى كه هزاران نفر را بسوى خود مى كشانند.

هر چند از شهر دورتر شده ميروم، دشت ها سبزي خود را به سرخى تبديل كرده مى روند راه دهمادى رادريش مى گيرم و هنوز از شهر در حدود چند كليومترى فاصله گرفته ام كه اينك يكمبار ديگر جوش گل آغاز ميشود

گل هاى سرخ، گل هاى كه كوفى براى اين آفريده شده اند كه بيننده را شيفته ترسازند. اگر در راه نتوانسته بودم به اين كرد هاى گل نزديك شوم، اينك در دومترى من دنيای گل قرار دارد. برگ هاى اين را خيلى نازك و ساقه آنها كم جان مى يابم. در كنار هر گل حوزه ديگرى روينده است فقط يك نكته معلوم ميشود كه جطور گل زيبائى مانند شقايق نتوانسته است با گل ها و بته هاى سرور سازد.

ساعت ها روى تپه از سيزه مى نيشينم. دلم مى خواهد شاعر باشم شعر بگويم، سرود ها بسازم و از مغان اين سفرم ديوانى باشد از شعر فقط براى گل سرخ.

يگرمان در مى يابم كه عقربه اى ساعت روى نه صبح قرار گرفته است و از سر و رويم بخاطر گرمايى كه تازه آغاز ميشود عرق مى ريزد. با تاسف جدا مى شوم. راه كودو برق را در پيش ميگرم.

در پانزده كيلو مترى شهر دوراهه ميرسد و قيرريزى ختم ميشود. در سمت چپ سرك كودو برق و طرف راست سرك راه بطرف باغ كه در واقع محل رهايش آمرين و متخصصين شوري است، باز ميشود.

زیبده روفی در حالیکه پوره حس میکنم از سوال ها در هم و بر هم من خسته شده با لبخندی در مقابل این سوال که مکتب چند اطاق دارد جواب می گویند : ۳۴ اطاق و با آنهم می گویند : ۳۴ اطاق، و کمبود میز و چوکی هم احساس میشود .

می پرسیم که ساعت های درسی چند دقیقه ای اند ، میگویند ۴۵ دقیقه می پرسیم که معلمین همه داخلی اند ، میگویند نه ، دو نفر خارجی برای تدریس لسان هم داریم . از اهل مجلس خواهش می کنیم که مرایه



این ها اند شاگردان ساعی، زحمت کش و با استعداد مکتب سلطان رضیه.



دختران در کتابخانه هنگام مطالعه کتاب



در لای کتاب میتوان به هر چیزی دسترس پیدا کرد.

معلمه آنها را تدریس می کند تعداد داخله سنف ها خیلی زیاد نیست و اگر این کاملاً درست باشد که آنها را به سه گروه تقسیم کرد ، در حدود ۸ الی ۱۰ نفر هر صنف شاگردانی اند که از عهده درس ها بصورت کامل ، در حدود ۱۲ تا ۱۵ نفر هم بصورت متوسط بقیه بشکل از عهده درس ها برمی آیند .

در لیسه مایک معلم میتواند دو مضمون را هم درس بدهد در حالیکه بعضاً دو معلم یک مضمون را درس میدهد کمبود معلم احساس میشود ولی روی هر فقه موفقیم. در درون مکتب بیغیر از کتف انس ها کانسرت ها ، نمایش لباس های دست دوزی کمیته خاندنوی هم وجود دارند و عده زیادی درین کمیته شامل اند . اگر کارهای اداری مکتب را ما انجام میدهم کار های اجتماعی را فقط شاگردان انجام میدهند کتابخانه ای داریم و جراید قلمی و ما خیلی خوب و دلچسپ اند .

از متعلمه میپرسم که در طول امسال چند جلد کتاب خوانده است اگر خوانده است چند جلد آن مربوط به کتاب های کتابخانه مکتب بوده است . لبخندی میزنند و میگویند : من کتاب ها را در خانه و از کتاب های خانه می خوانم .

از معلمی که در مجلس حضور دار می پرسیم که آیا از کتاب خانه استفاده میکنند . کتابی را که بنام (اهمیت و منشاء این است) بمن می نمایند و می گویند ، آخرین کتابی که از کتابخانه گرفته این است .

فریده روفی اضافه میکند . بلی شاگردان ما ، از کتب کتابخانه استفاده می کنند ، ولی این استفاده مواقع خاصی دارد و مرسوم است اگر امتحان ها در پیش است و یا درس هادر پیش است و یا درس ها زیادند ، شاگردان نمی توانند مطالعه خارجی کنند و کتابخانه دور از استفاده می ماند .

از اهل مجلس می پرسیم که به عقیده آن ها مواد کتابخانه چه باید باشد ، همه می گویند ، آموزنده علمی ، دینی ، روز گذشته هنگامیکه در محوط روضه مبارک گشت و گذار می کردم و روز چهارشنبه بود ، عده پزله گویان از بقل خانم ها می گذشتند ، موضوع را مطرح می کنم .

دختری میگوید ، هر روزه که سنگ زلف عار نداریم در مورد مود و لباس می پرسیم میگویند در هر چیز باید اعتدال را مدنظر گرفت .

از ارتباط آن ها ، مجله ژوندون می پرسیم می گویند ژوندون در حالیکه تازه خواندنی شده است خیلی کم به شهر میرسد . هنگامیکه آن ها را در مقابل سوال اینکه مجله بهتر است یا اخبار می گذارم ، یکی مفید بودن اخبار را فقط از نگاه تنظیم و تقدیم از معلمین جامع بودن مجله را بر اخبار و اوضاع و اطلاعات روزانه ها پت می کند .

دود کش های فابریکه با اینکه خیلی دور اند ، با آن هم با خیلی وضاحت دود به آسمان می فرستند و راه بطرف فابریکه بعد از این که از محل دروازه بان می گذرد چون ماری دردل دشت کوچکی پنهان میشود .

در طول چند شماره آخری ژوندون خواننده ها خود را کافی پاکود و برق آشنا ساخته اند دلم نمی خواهد ، باز دیگر چیز هائی را که گفته شده و خواننده محترم ژوندون ازمن دانسته است یکبار دیگر تکرار کنم از اینرو امیدوارم بتوانم برای جبران چنین امری اینک خواننده محترم را با خود به لیسه سلطان رضیه بکشانم .

ساعت ده روز است ، راه را بلد نیستم ، یا پرسیان و جویان بعد گذشتن از کوچه و پس کوچه ها اینک به لیسه سلطانه رضیه رسیده ام باشی مردی که در دهن دروازه ایستاده است ، با تعجب بمن می نگرد ، شاید خیال می کند که ایستاده شدن من به صفت یک مرد آن هم در مقابل مکتب دخترها شائسته نیست ، از اینهم برونش میاورم و کارت خبرنگاری خود را به او نشان میدهم تا به مدیره لیسه بنمایاند و خود در انتظاری مانم بعد یکی دود فیه او مرایه درون مکتب دعوت می کند .

قسمت جلونی مکتب را درخت های عکاسی شائده اندو کرد های کلی را که نمیدانم تخم کاری کرده اند یا نه مرتب می بینم . سکوت مکتب مراد تعجب می اندازد ، من که یک زمانی لیسه غازی را خوانده و خلاص کرده ام ، در طول سال های تحصیل خود هیچ لیسه را ساکت و آرام ندیده بودم .

داخل دهلیزی می شوم که در دو طرفه آن زینه ها منزل اورا بمنزل دوم وصل می کنند. نمیدانم به کدام سمت بروم چون باشی مرا دهن دروازه رها کرده است ، به سمت چپ می پیچم و همینکه دو گام بر میدارم ، دروازه باز میشود ، خانمی که چندان بلند قد نیست و لبخند نمکینی دارد احترام کارانه مرا خوش آمده می گوید .

اندکی بعد در حالیکه ما باهم در اطاق مدیره لیسه قرار داریم در می یابیم که او فریده روفی مدیره لیسه سلطانه رضیه است .

برای حفظ ظاهر هم که شده ، خود را بهتر معرفی میدارم ، واز او تقاضا می کنم بمن فرصت دهد که بایکی دو شاگرد و یکی دو استاد در محضر او صحبت کنم ، خواسته ام پذیرفته میشود و در طول چند دقیقه ای د و استاد و چند شاگرد دعوت می شوند .

با هم دوستانه نشسته ایم و من چنین آغاز می کنم : لطفاً مدیر صاحب بفرما لید چند نفر در لیسه شما درس می خوانند و اگر در هر صنف فرضا چهل نفر شاگرد باشد ، چند نفر آنرا شباهه شاگردان ممتاز و چند نفر آنرا به متوسط و عادی تقسیم کرده میتوانید ؟

تعداد داخله مکتب ۷۶ نفر است که ۴۰

تجلی هو ما نیسم

در آثار جامی

قسمت سوم



اما قوت داستان «یوسف وزلیخا» درین نکته نهفته است که شور و حرارت عشق قا در است تمام موانع را بسوزاند و بخاکستر مبدل سازد در پیشگاه عشق، تا لیر زمان از بین میرود و مرز پیری از میان برداشته میشود. زلیخا که عشق یوسف را تازمان برو مندی او، با صداقت و وفاداری در دل نگه میدارد، سر انجام مو فق میشود عشق او را نسبت بخود بر انگیزد و سر از نو جوان میگردد.

جامی در جریان گفتگو از عشق شگفت انگیز ترین عواطف قلب و محبت که از پاکترین، زیبا ترین آدمی است، غا لباً بحیث یک شاعر بزرگ هنر مند از دایره جهان بینی «مثالی» خود بیرون میرود. خود شاعر نیز بدین نکته ملتفت است، چنانچه در پایان داستان «سلا مان واپسال» لازم می بیند تا توصیه کند که میباید خوانندگان تمام تمثا لها را با مفا هیم صوفیا نه آنها درك نمایند، ولی خوانندگان، اینگونه آثار او را بصفت منظومه های عشقی شیرین و دل انگیز میخوانند و مطابق ذوق خود آنها را تفسیر مینمایند.

عشق و محبتی که جامی می ستاید، عشق حقیقی دنیوی است. احساساتی که ازین عشق دنیوی سر چشمه میگردد، در لا بلای سخنانی چون:

پر تو شاهد عشق است جمال دل مرد

کی کند میل جمال آنکه به دل نیست جمیل

طنین انداز میگردد. قرنهای که جامه های ملو از شور و آهنگ عاشقانه او دهان بد هان میگردد و بلا انقطاع سروده میشود.

یکی از عواملی که موجب گردید جامی از دایره جهان بینی خویش فرا تر رود، را هیا بی وسیع ایجاد های شفاهی مردم از قبیل مثل ها و مقوله ها و برخی روایات و حکایات در آثار شاعر و نیز تاثیر فیض بخش ایده های مردمی بود که در مغز مغز این بدیده های ارزنده جا داشت. برای این مطلب میتوان مثالهای زیادی نقل کرد، مخصوصاً این تاثیر در «سلسله الذهب» «خرد نامه» اسکندر ری» و «بهار ستان» بوضاحت تام محسوس است.

مصلح الدین سعدی «گلستان» خود را از فصل مربوط به سلا طین آغاز کرده بود، اما جامی «بهار ستان» خود را از حکا یتهای عاید به مشایخ و در و یشان شروع مینماید. شاعر در «بهار ستان» عمو ما ایده های پیشرو و مردمی روزگار خود، مانند انساندوستی، عدم تبعیت انسان از انسان دیگر، تلاش برای کسب دانش و معرفت، دست بردن از طمع، قناعت به محصول دسترنج خود، مجامده در راه امحای بیداد و زورگویی، متصف بودن به آداب نیک، راستی و درستی، داشتن صفای قلب و سایر اندیشه های خود را در زمینه تقویة خصایل عالی انسانی، ضمن حکایه های کوچک کوچک بیاری تمثالهای روشن و لطیف تلقین مینماید. این حکایه ها که غالباً از گنجینه ایجاد مردم اقتباس میگردد، با اشعاری پر محتوا و آبدار خاتمه می یابد. از همین نقطه نظر این کتاب نه تنها در شرق، بلکه در کشور های غربی نیز شهرتی بزرگ یافته است.

جامی که شاعران سرای رابعنوان اشخاص «بدنام»، «طماع» و «فر و مایه» بحساب می آورد، اثر های خود

را برای مردم عادی نوشت و ثمره استعداد خویش را نه بیک گروه خاص و ممتاز، بلکه به تسوده های وسیع مردم تقدیم داشت.

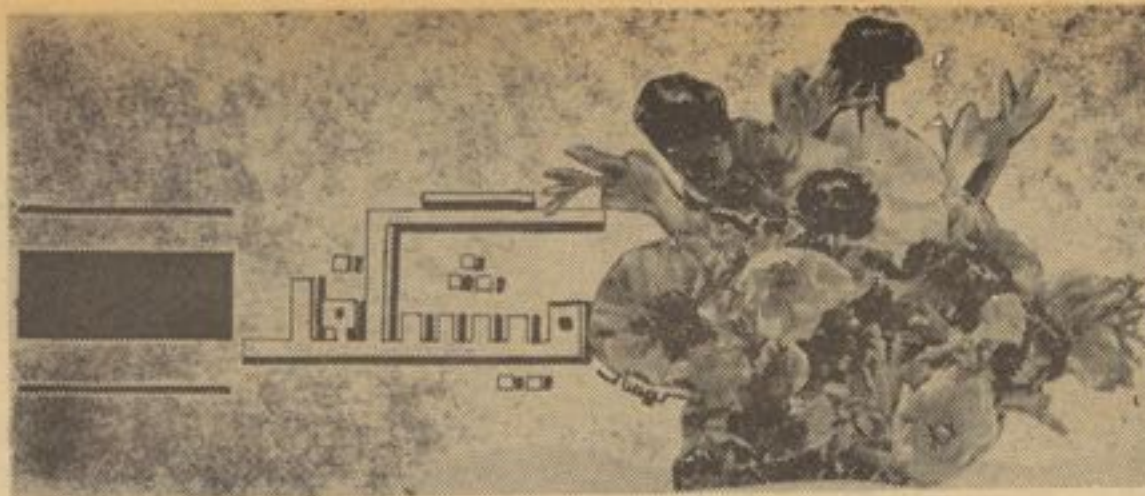
جامی ... برای مردم ارزشمند قایل است و در اطراف این که عناصر مردم آزار سر انجام مغضوب واقع خواهند شد و در پیشگاه آفریدگار مورد باز پرس قرار خواهند گرفت، به تفصیل سخن میراند، او خود پیوسته با مردم میزند، از رفتن به سرای سر باز میزند و در خارج از شهر، در میان مردم عادی حیات بسر میبرد...

شاعر چه در آثار خود و چه در زندگی شخصی خود از سر فرود آوردن در برابر لثیمان و زیستن در سایه منت آنان سخت متنفر است این علو همت را با مثالهای بسیار مبالغه آمیز، خیلی موثر و رسا افاده میکند.

به دندان رخنه در فولاد کردن
به ناخن سنگ خارا را پریدن
فر و رفتن به آتشدان نگو نساز
به پلک دیده آشپاره چیدن
به فرق سر نهان صد شتر بار
ز مشرق جانب مغرب دویدن
بسی بر جامی آسانتر نماید
که بار منت دوستان کشیدن

صد ها بیت از ینگونه، در میان آثار جامی به نسبت اینکه متضمن دیده های مردمی است و باز تساب دهنده آرمانهای والای مردم و صدای قلب آنها میباش، هر یک بمثا به مثلی پذیرفته شده و چون مقوله ای حکیمانه به غنای افکار بدیعی مردم می افزاید:

باقی دارد



ایجا

آشنائی بایک

طنز نویس



از: دیمتر پتروف

ترجمه: ندیاکو ندیاکوف

عشق نافر جام

حادثه شادیبخش راجش بگیرد. میخواست دوستانش هم از نوراین موجود قشنگ (یعنی آفتابکش) مستفید شوند. میخواست محبوبش شمع محفل شان باشد. قبل از اینکه رفقاییش بخانه او بیایند از منزل برآمد تا مقداری مشروبات و خوردنی تهیه کند. او وقتی که بخانه برگشت با حادثه الم انگیزی مصادف شد. تاریکی اتاقش را فرا گرفته بود. محبوبش دیگر درخشش نداشت. تاریکی غم انگیز خلقتش را تنگ ساخت. گوگردی روشن کرد

نا(محبوبش) ببیند. آن روشنی بخش را که اکنون خاموش شده بود. گروپ درهولدر بودولی سوخته بود. این دومین گروپ برق بود که در طرف دوشبانه روز از دست داده بود از ششم فریاد زد. آخ... لعنت بر این گروپهای ضعیف. صرف ۴۵ دقیقه روشنی گردوسوخت. حالاکه اینجا هم از دست داده ام باید دنبال (سومی) بروم وگرنه چگونه میتوان در تاریکی بسربرد.

(پایان)



از شوخی های گایروا

دختر ز رنگ

یک دختر جوان شهر گایروا پاهری ز همان شهر روابط عاشقانه داشت. آنها تصمیم گرفتند تا دروازه چشم دیگران ساعتی باهم بنشینند و درد دل کنند. روزی دختر بوی اطلاع داد که:

دانشپ پدر و مادرم بخانه نیست تومیتوئی بیایم. بعد برای اینکه بیشتر او را مطمئن ساخته باشد گفت: شام سکه ای را از پنجره به کوچه مراندازم وقتی که صدای آوازشنیدی فوراً بیایم...

شب دختر سکه را از پنجره انداخت ولی پسر نیم ساعت بعد آمده و وقتی که دختر علت را از وی پرسید گفت: نیم ساعت کامل جستجو کردم ولی سکه را نیافتم. دختر خندیده گفت: من سکه را با تار بسته بودم آنرا انداختم و دوباره کش نمودم.

مردان یکی را از دست داده بود. او را که روشنی بخش شب های تاریکش بود. مدتی به او اندیشید. میدانست که بدون او در تاریکی خواهد بود از همین سبب دیگرش را بدست آورد دیگری را که بتواند جای آن روشنی بخش از دست رفته اش را بگیرد. اولی را خیلی ناگهانی و غیرمترقبه از دست داده بود. بخاطر از دست دادن (اولی) قلبش فشرده شده بود. ولسی بزودی (دومی) او را غرق در سرور و شادمانی کرد. موجی از یک عشق گرم در دلش خروشیدن گرفت. دومی را مورد لطف و تواضع قرار داد. میدانست که بعد از این شبهای تاریکش را این (یکی) روشنی خواهد بخشید. واضح است که هر انسان درباره صفات موجودیکه محبوبش است مبالغه میکند. او هم از این قاعده مستثنی نبود. او محبوبش را (ستاره من) (آفتاب من) (مستاب من) و حتی از محبت زیاد، متناکم و آفتابکم خطاب میکرد. مانند هر عاشق دیگر زیباترین کلمات را جستجو می نمود تا با آن محبوبش را وصف کند. اما همانطور که میگویند سعادت هرگز تنها نمی آید یک ترس دایمی سایه خود را بر او بین کرده بود. با خود میگفت: آیا اینترام از دست نخواهم داد؟... آیا دلربایی و تابش او دیرپا خواهد بود یا اینکه بزودی بازم در تلخکامی و تاریکی غرق خواهم شد.

این سوالات ذهنش را فرا گرفته آشفته اش کرده بود. از دست دادن (دومی) مسلماً برایش ناگوار و تحمل ناپذیر بود. همینکه شام شد مرد کوشک را برداشت و به چند تن از رفقا و دوستان صمیمی خود تلیفون کرد و آنها را بخانه خویش دعوت نمود. میخواست ایمن

چندی قبل سه تن از طنز نویسان برجسته کشور دوست ما بلغاریه ضمن بازدید از مؤسسات نشرانی وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان سری هم به مجله ژوندون زدند. این باکارکنان مجله از نزدیک آشنا شدند. این سه نفر عبارت بودند از: گنجواوژانوف معاون روزنامه استرشل و دیمتر پتروف و یسوردان یویوف. دوتن از نویسندگان روز نامه مذکور نویسندگان مذکور هر کدام آثار چاپ شده خود را به کارکنان ژوندون تقدیم نمودند. مایرگزیده ای از داستانهای این نویسندگان را توسط همکاران خویش ترجمه و درین صفحه نشر خواهیم کرد. چون فعلاً فانتیزی کوچکی از دیمتر پتروف تقدیم میکنیم. بهتر است در همین صفحه جملاتی چند درباره آواز زبان خودش بخوانید. او نوشته است: (در سال ۱۹۲۵ در دهکده ای بنام پرنیک تولد شدم. بدنیامدن من باعث آن شد که دهکده افتخار کند و مغرور شود. چنانچه دهکده مذکور اکنون به شهری مبدل شده. در ۱۹۴۴ فاشیست ها چند هفت نفر پارتیزان را در ملاه عام گذاشتند تا مردم را ترسانند. این مطلب مرا بقدری ترساند که نزد پارتیزان هافرار کرده پارتیزان شدم. شامل شدن من در گروه پارتیزان ها همان و متکوب شدن فاشیست ها همان. بهر حال بعد از آن مبارزه قلمی را آغاز کردم. با دروغگویان، شارلتان ها مختلسین و استفاده جویان طرف بودم. اما از شما چه پنهان که بیشتر و ختم در نوشتن تردید نوشته های قبلی ام صرف میشود. راستی تحصیلاتم را در رشته فلسفه بیایان رسانیده ام.

نامه‌های چارودان ماند است

امیر علیشیر نوایی

خلاصه داستان

خبر باز گشت علیشیر نوایی به سمرات و انتصاب او به حیث میر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند، اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او می‌دوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شیروادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (یکپا)، شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بهرات هجوم میبرد و بیاری نوایی قدرت از کفرته ادویه بدست می‌آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

دولتستان همان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین نوزی مخالفان را برمی‌انگیزد، مورد تأیید اهالی عدالت پسند هرات و كافة مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

به تصور اینکه شاید (یکی از وزیران) روزهای روشن نصیب کند!

و یک زادگان آنرا فراموش کرده باشد، بدون آنکه به احبب نشان دهد، آنرا مغفیان با خود نگه میداشت.

در حالیکه دلدار محتاطانه به دروازه نزدیک میشد، ناگهان مثل اینکه قلبش از جا کنده شود متوقف ماند و به دیوار خزید، او اکنون از دوستان عزیزی که عمری با آنان یکجایسته و یکجا گریسته بود، جدا میگردد: تمام صفحات حیاتی که با آنها گذرانده بود، یکایک از برابر نظرش گذشتن گرفت. این صفحات درست مثل اینکه با خون دل نوشته شده باشد، به وی نزدیک بودند، برای دلدار ممکن بود از راه خویش تقریباً تمام دوستانش را واقف سازد. بر آنها اعتماد داشت. اما تردیدی وجود نداشت که دوستانش او را از رفتن در این راه بر مخاطره باز میداشتند. با آنهم تاسف کرد که: (لا اقل چرا یک نفر شان را از موضوع مطلع نساختم) چه خوب است حالا شمع روشن کند و از روی یکایک آنان ببوسد یا بغضی که گلویش را میفشرد، آهسته زیر لب گفت: (پدرود، دوستان همه دم هرگاه گشته شوم، گاه گاه مرا بخاطر بیاورید و اگر زنده ماندم هرگز شما را فراموش نخواهم کرد. آفریده گارم شما را عمر دراز ببخشید).

درین نیمه شب، بسوی من نگاه کن. الله یار فانوس خیره را بروی دختر نزدیک ساخت.

دلدار عمداً به هیجان خود افزوده، وارخطا حرف زد:

دروازه را باز کن، فوراً از پی طیب

مولانا عبدالحی کسی بفرست!

«ه! این چه میگوید؟ مطلب را واضح بساز».

خدیجه بیگم ناگهان مریض شدند. خاکم بسرشد. حال شان بسیار خرابست. زبان شان از حرکت باز مانده...

الله یار با لجه ای زننده پرسید:

دولت بخت کجاست؟ او جرائد.

«آه، چرا نمیتوانی وضع را درک کنی؟

دولت بخت بیچاره مصروف واریسی بیمار است. آیایش دروازه پاسبان وجود دارد؟ بوی امر کن!

الله یار چیزی با خود غمغم کرده طرف دروازه روان شد. کلید را از کمر گشوده به قفل بزرگ دستبرد انداخت، یک پله دروازه را نیمه باز کرده با عصبانیت صد زد:

حضرا ب، های مضرا ب!

برده از آستانه دروازه یک گام بیرون

گذاشت. باز هم مضرا ب را صدا کرد.

دلدار بر آستانه در بر آمد و دست خود را

بعقب برده بدیوار خزید.

الله یار با خشم و کین گفت:

هرگز به پاسبانی مانند تو، هر سب

مست است...

انتظار دلدار نیز همین بود.

دلدار عمداً اصرار کرد:

زود تر او را پیدا کن و بفرست. چرا

اینقدر بی پروایی.

سردون بیا، خود را گم کن: الله یار خواست

دختر را بدخل آورده دروازه را بست.

دلدار بدون اینکه فرصت را از دست بدهد

دفعاً توسط خنجر بر الله یار حمله کرد. با

اینکه سینه او را نشانی گرفته بود، اما خنجر

به نسبت هیجان شدید و بی تجربگی دختر

بشانه برده اصابت کرد.

الله یار فانوس را بکمر ف انداخته فریاد

کشید. دلدار با تمام قوت گریخت. الله یار

فریادکنان از پشت سر او را تعقیب کرد. به

فاصله ای در حدود پنجاه قدم از موی سردختر

معکم گرفت. دختر بعقب برگشته، وارخطا

غضب آلود به حصص مختلف بدن برده ۳-۴

خنجر حواله کرد. الله یار با فریادی خشم

آلود روی زمین افتاد. دلدار خنجر را در دست

معکم گرفته چون تیر پرید. صدا های

کوتاه و قاطعی چون (نگذارید او را بگیرد!)

از هر طرف بلند شد. دلدار که گلویش خشکیده

بود، بسوی و غضب آلود با تمام نیروی

خود دوید. پس از طی یکمقدار مسافت،

ناگهان در تاریکی به دیوار پست بر خورد

نموده بجا یکی از دیوار چپید. در حالیکه

میخواست میان انبوه درختان داخل شود،



شخصی مانده و گرفته، نفسک زنان از راه رسید و از دیوار گذشته او را تعقیب کرد. دلدار فهمید که دیگر راهی برای نجات وجود ندارد. خشمش فزونی یافت. خنجر را برداشته به تعقیب کننده هجوم برد. اما از ضربه مشت به سنگینی گرز نقش زمین شد.

فصل نهم

در یکی از خانه های زر حل (باغ خان) توغان بیک پیچیده در پوستین با شپزا ده کوچک خود مظفر میرزا مصروف تناول - ناشنا بود. در سایه ترقب به شپزاده هر روز به اعتبارش افزوده میشد.

حسین بایقرا او را بسویه یک های خود مورد التفات و نوازش قرار میداد. حالا حتی ماموران عالی رتبه دولت نیز ناگزیر بودند با وی محاسبه نمایند. توغان بیک، ز من های بزرگی به شیوه سو پور غال (زمینی که توسط خوانین بخشیده میشد) از شپزاده دریافت داشته است. با دختر زیبای ابوضیاء، یکی از ثروتمندان معروف هرات ازدواج نموده، جوهره جوهر نوکران به دروازه اش و ده ها تن از کنیزکان در منزلش مصروف خدمتند. او بنام مظفر میرزا به هر خیانتی دست میزند و هر جنایتی را تبری می کند. توغان بیک،

شعب و رو ز بیک ها و ملا زمان با اصل و نسب راکه در خدمت مظفر میرزا قرار دارند، در گوشه ها فرا خوانده خاطر نشان میسازد تا روحیه - هایل به حماکمت بی پایان و پلانیهای محیلا نه وزیر کانه را به وی تلقین نمایند. از آنجا که اومی توانست افکار و نقشه های خود را با کلمات ساحر، بیاری مثالهای بسیط و روشن به اسلوبی قابل فهم برای خردسالان تقسیم نماید، مظفر میرزا با علاقمندی سخنانش را می شنید. خدیجه بیگم که به نقش حیل و - نیرنگ در هر کاری باور داشت، در نخستین ملاقات خود با توغان بیک اظهار توقع کرده بود



تو فان بیک و شهزاده همصدا پرسیدند:

چطور؟

نیمه شب، کینز کی گریخته و برده‌ای را
باخنجر شدیداً مجروح ساخته است.

مظفر میرزا گفت:

چقدر جسور بوده است! خوب... آیا

دستگیرش کرده‌اند؟

دستگیرش کرده‌اند.

حالا در کجاست؟

جوان پاسخ داد:

در آلا قورغان (۱) است.

توغان بیک که پیشانی خود را میخارید

پرسید:

تا من راندا نستی؟

به‌گمان غالب، دلدار میگویند...

(ادامه دارد)

(۱) (قلعه اختیارالدین) هرات بنام

(الاقورغان) نیز نامیده شده است.

پس از آنکه خدمتگذار دستر خوان راجع

کرد، یکی از نزدیکان شهزاده وارد گردید.

او جوانی سراینده، رقاص، بدله‌گو، نیمه

شاعر و نیمه جنگجو بود. تمام امور مربوط به

ضیافت و بزمها را اکثر اوقات انجام میداد.

جوان راجع به اینکه در دعوت عمو می‌آنروز

چه‌کسانی دعوت کردند و چه‌غذاهایی تهیه

دیده شود، هدایت خواست، تو غان بیک

در یک لحظه تمام مهمانان، نوازندگان و نورافسان

و انواع ماکولات و مشروبات لازم‌رایکایک

برای او بر شمرده. جوان از جا جنبید، اما دو

بار نشسته بر سبیل‌های خود دست کشید و

باوضعی تبسم نما گفت:

ماشب در سرای خدیجه بیگم حادثه

شگفتی روی داد، آيا شنیده‌اند؟



تابخاطر آینده پسرش خد مات مغلی انجام
دهد.

توغان بیک نشسته بر خوان پراز انواع

حلویات، میوه‌های خشک، گلاب مرغ و

بیک، و قیما قهای لذیذ به شهزاده (عقل

یادمی‌داد). او در باره نقشه‌های پنهانی و

خزینة‌های خصوصی روز افزون بدیع

الزمان، فریدون حسین، ابوالحسن میرزا،

محمدحسین میرزا، ابو معصوم میرزا و سایر

شهزادگان - برادران ناتنی مظفر میرزا سخن

گفت و بوی خا طرنشان ساخت که چون

او فرزند سوگلی سلطان میباشد، لذا باید

بکوشد تا از هر جهت نسبت بانها برتری

داشته باشد. بالاخره پیشنهاد کرد تابخاطر

پی‌بردن به اسرار هر یک از برادران خویش

جا سوسانی میان آنها بفروستد، این فکر خیلی

مورد پسند مظفر میرزا قرار گرفت. پسرک به

کارهای اسرار آمیز بسیار علاقه داشت. او

قدح زرین زیبا و کوچکی را که در دست داشت

بشویه بزرگان با ذوق و غرور سر کشیده.

چشمان مست و مخمور خویش را به توغان

بیک دوخت و با وضعی بیگانه گفت: (من

آرزو دارم باشما جناب توغان بیک، چنان

کارهایی را انجام دهم که در جهان به هیچ

یک ازنا جنداران میسر نشده باشد...)

توغان بیک با تبسمی زیرکانه گفت:

ساری، شهزاده من، میباید برای رسیدن

به‌آرزوهای بزرگ، دامن همت را محکمتر

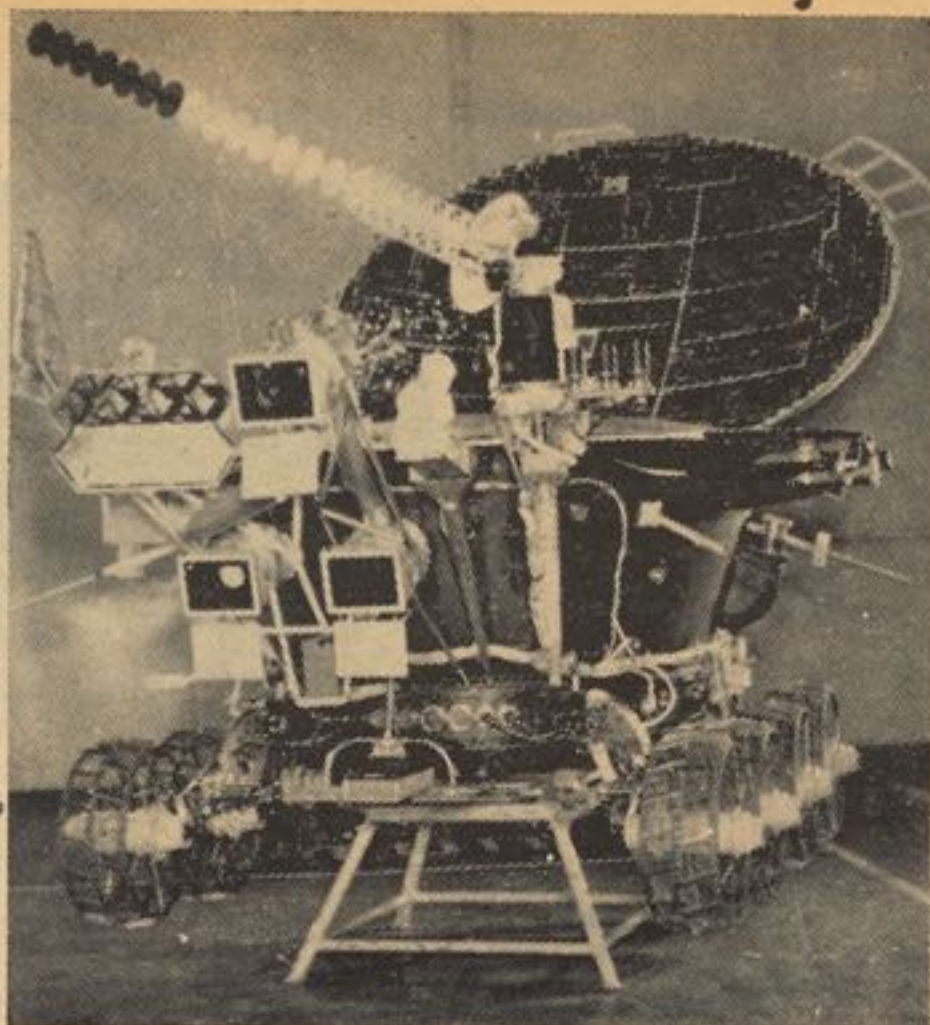
ببندید.

آنها باز هم روی مسئله اعزام جوا سیس

حرفزدند. (سازمان دادن این امر دقیق)

راتوغان بیک بدوش گرفت.





لو ناخود ۲ که فعلا در کره ماه فعالیت دارد

است. سفاین کیهانی و سیستمهای آن تحت آزمایشات بسیار دقیق در زمین قرار می گیرند در کامپکس سیستم های بدنوی نه فقط از دبل ساختن عناصر آن بلکه از سیستم آن بطور مکمل استفاده بعمل می آید حتی بعضی موارد يك سیستم دارای عناصر و بلاک های احتیاطی زیاده تر از دو بوده و این قسم شمه فعالیت با اطمینان بلاک ویا سیستم را در صورت صرف شدن یکی از شیمه تامین می نماید ..

برای سیستم همکاری متقابل در فضایی کیهانی علت اساسی تصویب معاره ۲۴ نامی ۱۹۷۲ را بین دولتی ایالات متحده و اتحاد شوروی تشکیل میدهد. درین شده اند موافقتنامه هر دو طرف متحد نزدیک شدن و اتصال سفاین کیهانی و دستگاها را تحیه بدارند. بحیث اولین مرحله آزمایشاتی این موافقت نامه نزد يك شدن اتصال، پرواز

بقیه در صفحه ۴۲



چهار کیهان نورد امریکایی که قرار است غریب به مسافت چار روزه شان توسط جمعی ۱۲ آغاز نمایند

همکاری در فضا

عملیه اتصال در پروازهای

کیهانی آینده

ترجمه : از دیپلوم انجینر سروری

برای اینکه سفاین کیهانی در موارد ضروری با هر قسم سفاین ویا دستگاه های مداری وصل شده بتواند اجرای سه شرط حتمی است در آینده نزدیکی وقت آن فرا خواهد رسید که پرواز سفاین کیهانی پیلوت دار و دستگاه های مدار بیک اقدام و عمل عادی جامعه بشری تبدیل گردد .

در پانزده جولای ۱۹۷۵ مطابق ۲۴ اسد سال جاری پرواز آزمایشی مشترک سفاین کیهانی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا «سایوز-پولو» تعیین گردیده است. این پرواز مشترک با اساس موافقت نامه که بین دولتی ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی درباره همکاری و تحقیقات و استفاده از فضای کیهانی بمقا صد صلح جو یانه به تصویب رسیده است صورت می گیرد. این اولین پرواز مشترک سفاین کیهانی کشور های مختلف می باشد .

یکی از مهم ترین موفقیت های تخنیک کیهانی در سالهای اخیر عبارت از حل پرابلم اتصال سفاین کیهانی است. در بالای این پرابلم دانشمندان و انجینران اتحاد شوروی و ایالات متحده با جد و جهد زیاد کار کرده و ادامه میدهند فعلا سفاین کیهانی عمل اتصال را در مدار کیهانی نزدیک زمین و کیهان دور در

دانشمندان و انجینران اتحاد شوروی و ایالات متحده با جد و جهد زیاد کار کرده و ادامه میدهند فعلا سفاین کیهانی عمل اتصال را در مدار کیهانی نزدیک زمین و کیهان دور در



نمونه آزمایشی اگربگات اتصالی با سفینه کیهانی «سایوز-۱۱» استفاده گردیده است. ژونون

دمیر منو تو لنه

سازمان زنان

دولت جمهوری افغانستان

نوشته: راحله راسخ

نهضت زنان در کشور ما در عرصه ها مختلف حیات اجتماعی، در اوضاع و احوال مختلفه صور و اشکال گوناگون داشته و در زمانه های مختلف و عصر های طی شده همیشه با خواسته زمان، راه هدفمند خویشرا طور ممتد و روانه در حدود امکانات اجتماعی سپرد تاریخ نموده و تاکنون که دولت جمهوری افغانستان با امیدواری ایجاد یک محیط مثبت و واقعی نشو و نما ی مادی و معنوی و مردمان این سرزمین در فاش جمهوری را بر افراشته و در راه وجود آوردن امنیت قابل اعتباری که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را میسر و فرا هم خواهد نمود گام های را گذاشته که در صورت تطبیق نه تنها زنان کشور از آن مستفید خواهند شد بلکه همه مردم افغانستان در بر تو اهداف ترقی خواهانه جمهوری که راه عمل را در پیش دارد فیض خواهند برد.

دولت جمهوری افغانستان که در راه ترقی عمومی جامعه، پروگرام های تحلیل شده و علمی را مطابق به شرایط و قانون تکامل اجتماعی در آینده تطبیق

اند.

دولت جمهوری برای ایجاد شرایط لازم، جهت تامین و تساوی حقوق زنان افغان با مردان در کلیه شئون حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی

و فرهنگی اقدام خواهد نمود.

برای قدم های بعدی با این روحیه نیک و انسانی با زهم کار های بسنه منصفه عمل در آمده که همه و همه از تلاش های دولت جمهوری در راه رهایی زنان از قید زنجیر های خرافات و عقب گرایی میتوانند نمایندگی کنند.

گذشته از کار ها در بخش های مختلفه ای که تاکنون صورت گرفته دولت جمهوری تحت فرمان شماره ۹۵۶- مورخه ۴ ثور ۱۳۵۴ مقام منیع صدارت عظمی، دمیر منو تولنه را وارد مرحله نویینی نموده که بعد از یسن بحیث تصدی غیر انتفاعی فعالیت خویشرا در تعمیم نهضت دموکراتیک نسوان در چوکات آرمانهای جمهوری به پیش خواهد برد.

با این اسما سنامه جدید که در یکی

عمده فعالیت و پراتیک اجتماعی زنان است که به اشکال و وسایل گوناگون در راه از میان برداشتن موانع و هموار ساختن جاده پیروزی طبق اساسات طرح شده، در راه هدف تعیین شده مبارزه می پردازند.

کار های که از ایجاد جمهوری افغانستان به این نظر فیک پی دیگری انجام می یابد و راه عمل می بود همه و همه بمقصد آرامی مردم

نخستین گام هاست، از آنجمله بمناسبت سال بین المللی زنان ضمن تجلیل رسمی این سال از طرف دولت جمهوری تاکنون تصمیمات و کارهای انجام شده و کنفرانس های تنویری دایر گردیده که سر آغاز یک مبارزه جدی زنان را، در فضای روشن دولت جمهوری می رساند.

با قبولی و تصویب میرمنو تولنه بحیث تصدی غیر انتفاعی باز هم زنان بشکل درست تر، طبق خواسته های زمان با روحیه دولت جمهوری در راه جلب و جذب زنان و نزد یکی ایشان به اساس تصمیمات دولت جمهوری فعالیت خواهند نمود.

برای آزادی زنان مسلمان باید حرکت طبق مراحل باتدارك منظم و قبلی شرایط و انتقال از مرحله ای بمرحله دیگر به شکلی صورت گیرد که آرمان های دولت جمهوری با انرژی و تیروی اجتماعی زنان که کوشش شده بود عاقل بماند، راه تطبیق را پیدا کند.

امروز زنان منور و روشن بین که با امید واری به دمی منو تولنه بحیث تصدی غیر انتفاعی و سازمان زنان دولت جمهوری نگاه دارند آرزو دارند پروگرام های در پیش راه بی برگشت آزادی اجتماعی زنان قرار گیرد که آراز آزادی و تساوی حقوق از راه مراکز به اصطلاح صنعتی و شهرهای کشور راه ولایات، دهات و قریه را گرفته و زنان محلات دور دست را که تحت استیلای مناسبات قرون وسطی و عقب ماندگی دوران های گذشته تا هنوز هم باقی مانده، امید و نویسد آزادی بخشیده، زیرا در پی این تصمیمات

بقیه در صفحه ۶۳

سرانگشتان گل آفرین

زن در خانه، مزرعه، کارگاه‌های صنعتی و...

این حقیقت مسلم است که زن بخش عظیم از نیروی فعال بالقوه جوامع را تشکیل میدهد و این واقعیت را میتوان در طول ادوار تاریخ و در اوراق تاریخ کشور ها جستجو کرد. زن افغان نیز در پهنای تاریخ پر افتخار کشور خویش موجود عاقل و بیگانه نبوده بلکه همیشه سازنده و موجود زندگی ساز بوده و در امور زندگی با مرددوش پنوش در برابر ناملایمات و پسمانی ها محرومیت های کار کرده و در ایجاد زندگی نوین و امرار معیشت همراه و همکار مرد بوده است و از شواهد انگار ناپذیر این همراهی و همکاری که اکنون به مشاهده میرسد فعالیت خستگی ناپذیر زنان است که علاوه بر تنظیم و رسیدگی به امور منزل و معاشرت و سرپرستی از کودکان در امور فلاح کشت کار و صنایع دستی، رشد اقتصاد و انگشالی صنعت ملی در ساحه مادی و معنوی نقش سترگ و عظیم خویش را ایفاء کرده ازین جا است که سهم زن در تصمیم و انگشالی مداوم اجتماع در خدمات مشر و ارزنده اجتماعی یکی از موضوعات مهم و بااهمیتی است که موقف و ارزش و حقوق زن را با مرد مساوی ثابت میسازد و این تساوی حقوق در بین زن مرد نهفت و وسیع و همه جالبه را در تمام ساحات اجتماعی، اقتصادی، صنعتی سیاسی و فرهنگی در بر میگیرد.

پس اگر بایده و وسیع بنگریم خواهیم دید که زنان کشور ما مخصوصا زنان اطراف واکتاف دهات و قصبات تمام های وسیع و استوار در جهت بهبود اقتصاد و صنایع ملی ما بر میدارند و از روز گاران باستان تا کنون درین زمینه عابه موفقیت های مزید و عالی نایل شده اند چنانچه در زمان حاضر مشاهده مینمائیم که محصولات صنایع دستی کشور ما ارزش و اقامتی خویش را بدست آورده که این فراورد های زیبا و مرغوب و دوام دار در حوزه اقتصاد و انگشالی صنعت کشور رول پس مهم و ارزنده دارد و تاکنون از طریق تدویر نمایشگاه های قالدین شهرت و افتخارات نصیب مردم کشور ما شده است پس ما بخاطر به گویی نشانیدن این مطلب بایک فامیل بادغیسی که در

صنعت قالدین با فی مهابرت بخصوص دارد صاحب بعمل آورده ایم ! عصر یکی از روز ها این فامیل هنر مند و مستعد را در نمایشگاه شرکت نو روز لیمتد ملاقات کردم .

سرپرست فامیل مردم پریان و باعاطفه ایست، در سال ۱۳۵۱ به حیث سرپرست اطفال یتیم جخیران بکابل عودت نمود به رهنمائی وی در سال ۱۳۵۲ شرکت نو روز لیمتد در آغاز نظام جمهورییت به فعالیت شروع گرد و این شرکت در اثر رهنمائی محمد عوض بادغیسی بیش از ده نمایشگاه قالدین در اروپا دائر کرده است .

محمد عوض بادغیسی ترکیب رنگ قالدین و خانمش میرمن بیرم بادغیسی در صنعت بافت قالدین تخصص دارند .

و در اثر مهابرت و لیاقت خویش در سال ۱۳۵۲ به ایالات متحده امریکا دعوت شدند و کارگاه قالدین را به امریکا بردند و شاگردان زیادی درین فن تربیت نمودند و از آن دیار و افتخارات به مردم و کشور خویش ارمغان آوردند .

میرمن بیرم بادغیسی ۳۶ بهار زندگی را سپری کرده نیست متین و آرام به لسان

دری بلدیت دارد وی از سن پنج سالگی بافت قالدین را فرا گرفته و در این مورد چنین می گوید .

بافت قالدین یکی از نیازمندی های حیاتی ماست و همان طوریکه برای ادامه زندگی به غذا آب مسکن و لباس ضرورت داریم و کار کردن در کارگاه های قالدین نیز جز همین ضروریات است که به آن نیاز مندیم اطفال ما از کودکی بدین نیاز پی می برند و ناخود آگاه به فرا گرفتن آن مشغول میشوند .

چنانچه روزی طبق معمول و عادت همیشگی ام قالدین می بافتم و ناگهان متوجه شدم که دختری سه ساله ام عیدگل مرا در کارگاه همراهی میکند و مانند من قالدین می بافت شانه میزد و قیچی می کند پشم را در کارگاه بیج تاب می دهد .

و اکنون عیدگل ۹ سال دارد مهابرت و استعداد خویش را درین رشته تبارز داده و شاگردان زیادی تربیه نموده وی غنود استاد است و از بافت شاگردان خویش در

کارگاه قالدین نظارت مینماید . عیدگل که لباس محلی بادغیسی بتن داشت ضعیف الجثه معلوم میشد وی دختر یست معصوم کمر و اماذکی و خوشیار ، در صنف سوم مکتب ابتدائی سپین مصروف تحصیل است وی میگوید به مضامین اجتماعی و مخصوصا دری خیلی علاقمندم و هم میگویم در قالدین بافی بیشتر استعدادم را پرورش دهم تا از این ناحیه خدمت به مردم و کشور خویش کرده بتوانم از عیدگل در مورد اینکه چگونه به امور درس خود رسیدگی مینماید پرسیدم وی در پاسخ چنین گفت :

هر روز بعد از ظهر دو یا سه ساعت را برای حفظ کردن تدریس خویش اختصاص داده ام و در متباقی اوقاتم به صنعت بافت قالدین می پردازیم و هم چنان اکثر اوقات کار شاگردان



میرمن بیرم بادستگاه قالین بافیاش

قالین اصل کلتور افغانی را از نظر دور نداشته ایم .

از بنا غلی محمد عوض پرسیدم امریکا نیان قالین های افغانی را با قالین های ممالک دیگر چگونه مقایسه میکردند وی گفت من در این مورد صرف به گفته داکتر سپونسر

اکتفا میکنم وی کتابی درباره ارزش قالین افغانی مینویسد و موصوف قالین های افغانی را از جمله جالب ترین قالین های شرقی یافته بقیه در صفحه ۶۳

قالین افغانی در امریکا نقش فعال داشت و در مورد تدویر نمایشگاه ها چنین اظهار نظر کرد با در نظر گرفتن این که صنعت قالین یکی از حرفه های مورد علاقه مردم است و عده زیادی از قالین بافان ما در خارج چیست کسب شهرت در تدویر نمایشگاه قالین نقش مهم وارزنده دارند .

و آنچه بیش از همه مسلم و میرمن است هما نا تبارز صنایع ملی افغانی در جوامع بین المللی بوده که روی هر فته ما در امریکا پیوسته هنگام تدویر نما ییشگاه

محصول دست و پنجه های هنر آفرین شان به نقاط دور دست به فروش میرسد که در دوام رنگ و مرغوبیت خود با مشهور ترین محصولات ماشین برابری و رقابت میکند و حیرت همگان را به خود معطوف میدارد بناغلی محمد عوض شو هر میرمن بیسرم در مورد تأیید از سخنان همسرش چنین گفت:

زنان قالین باف از همه بیشتر حاضرند ایثار و فداکاری و خدمت صادقانه را به مردم و کشور خویش انجام بدهند و ایشان با عزم راسخ و بااراده قوی و خلل ناپذیر صادقانه اندوخته ها و فراورد های زیبا و نفیس محصول دست خود را به مردم عرضه مینمایند و با انتظار و تلاش های بی گیر با زحمات طاقت فرسا شب و روز برای تقویت صنایع ملی کشور خویش گام های به جلو میگذارند و در حین گفتار خود پیش به پیر زنی که مصروف و سرگرم بافتن قالین بود اشاره نمود و گفت این زن ۸۲ سال دارد و

۶۴ سال قالین بافته است و با وجود کبر سن هنوز هم از کار خسته نشده و به کارگاه خود عشق می ورزد اما با عزم راسخ و تلاش های خستگی ناپذیر به صنعت بافتن قالین اشتغال دارد بناغلی محمد عوض که در تدویر نمایشگاه

نظارت مینمایم .

میرمن بیرم در مورد استعداد دخترش چنین گفت: عیدگل در بافت قالین از همان آوان کودکی استعداد فوق العاده داشت و من برای تبارز دادن استعدادش هر چه بیشتر زمینه فعالیتش را مساعد ساختم و روی همین منظور وی را با خود به امریکا بردم و هرجای که میرفتم عید گل با من بود.

میرمن بیرم راجع به سوالی دیگر یعنی در مورد نقش زنان قالین باف چنین گفت:

زنان قالین باف همدهوش مردان برای تقویت صنایع ملی مبادرت می ورزند و از یک طرف صنایع ملی را به اشکال گوناگون و زیبایی آن به مردم عرضه میکنند و از جانب دیگر با اجرای چنین وظایف سنگین و مستمر و خویش در رشد اقتصاد خانواده و جامعه خویش اقدام نموده و در عین حال ظریف کاری های محصول دست خود را به مردم خویش تقدیم می کنند.

میرمن بیرم هم چنان علاوه کرد زنان کشور ما در صنایع نفیسه به خصوص در آن رشته صنایع تولیدی که با کارگاه ماشین سرکار دارند مهارت و دسترسی خاصی داشته با آنکه توسعه دستگاه عادی و محل قالین می باشد



میرمن بیرم بادخترانش که مصروف بافتن قالین اند.

جشن های تابستانی

در

جایان

ترجمه : کاوند



دوشیزه گان درجاده ها با اجرای رقص می پردازند

شد.

انتقال از جشن های ساده به نمایشهای چشم خیره کن در اطراف سده های شانزدهم یاپانزدهم صورت گرفت. چنین فکر بعمل آمد که باید نمایندگان مقدس را بر علاوه ندر و نیاز با سرور و خوشی راضی ساخت. به این ترتیب رقص ها و آهنگها زاده شد. در مراسم ساک (شراب برنج) بحیث تطفه نوشیده می شد. وبعد بان پایکو بی هاو - سرور آوری ها اضافه شده و جشن های کنونی بدل شد.

و با تفاوت عقاید مختلف این جشن هائی رنگهای گونه گونه بخود گرفت برخی از این جشن ها برای تمام سال بر گزار میشود. در بهار جشن های بیشتر رنگ ذراعتی دارد و در دهات بیشتر بغافل فصل خوب بر پا میشود و در تابستان برای درو و خرمن عالی این کار صورت میگیرد.

جشن های زمستانی پیوند نزدیک با آفتاب که گرما آفرین است و آتش که گرما بخش دارد. این جشن ها معمولا در منطقه های کوهستانی بر پا می گردد. بر عکس جشن های تابستانی اکنون دوشیر های بیشتر برپا می شود. در موسم باران این جشن ها برای حفظ از باران های زیاد و سیلاب صورت می گیرد.

یکی از رنگین ترین جشن های تابستانی جشن تناباتا یا ستاره می باشد که در شب ۱۶ سرطان هنگامیکه داستان افسانه ای التارو و یگا در کلبه های مردم روستا زمزمه می گردد. بر پا می شود. طبق این افسانه آنها بدو طرف رده شیری که کشتان از هم جدا مانده اند و فقط در سال یکبار در همان شب با هم یکجا می شوند. پسران و دختران دوی جوب های نی بلند توتو های کاغذ های رنگه که بر آن آرزو های خود را نوشته اند، بسوی ستارگان می فرستند.

یکی دیگر از جشن های مردم جشن (بان) می باشد که می توان آن را از بزرگترین جشن های بودایی خواند. عقده بران است که ارواح مردگان در آن موقع از آسمان بزمین برمی

از اواخر ماه جوزا تا شروع سنبله رامیتوان فصل جشن های تابستانی در جایان خواند که در سراسر کشور با پایکوبی بر گزار شده و موجی از این جشن های سرور بخش را در دهکده و شهرهای بزرگ همسان میتوان دید. این محافل در وجود جشن های سانجامتسوری در توکیو، تینجین متسوری در اوساکا و گیون متسوری در کیوتو تبلور می یابد.

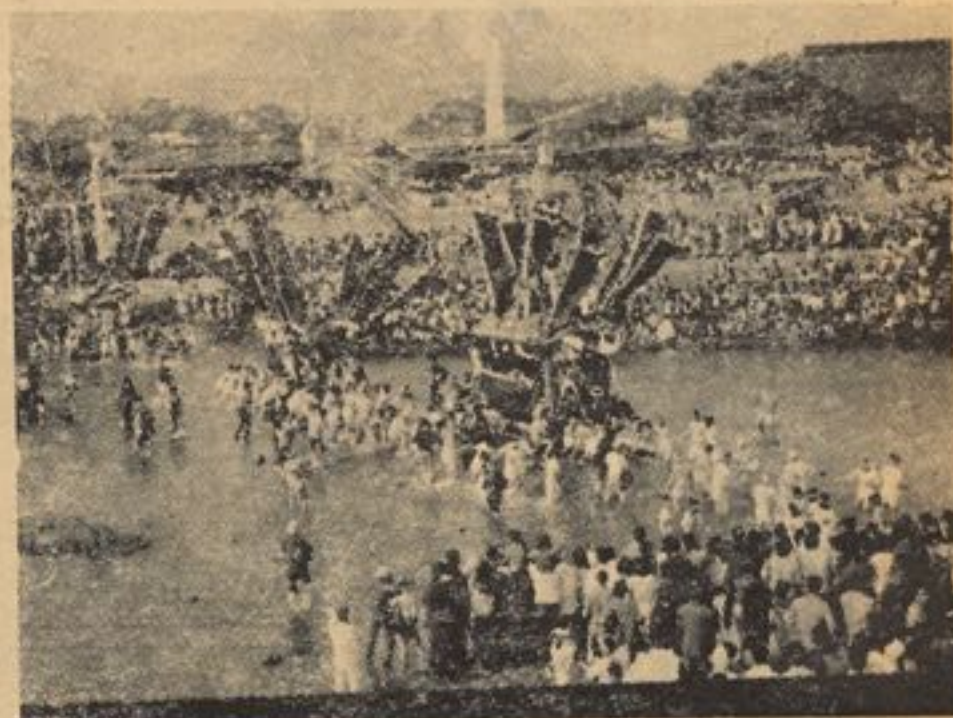
از زمانه های قدیم برای برپا کردن این گونه جشن ها وقت شگرفی صوت می گرفتند گونه جشن عادت شگرفی صورت می گرفت این ها بارنگ های تند و چشم گیر و آهنگ جرس دهل و سرنا همراه بوده در آنها سعی بعمل می آید تا مردم گرمای طاقت فرسای تابستان را بدست فراموشی بپارند.

در جهان خشک و بیروح تمدن صنعتی به اینگونه جشن ها ضرورت بزرگ احساس شده و مردم هر روز بیش از پیش به آن علاقه می گیرند. یکی از زیبایی های اینگونه جشن ها میکوشی می باشد که چون آرامگاه بزرگ بر ستون ها بلند ساخته شده و برشانه جوانان حمل شده و خیابان های مختلف را زیر پا می نماید. روز بروز جوانان داوطلب به بردن این آرامگاه بیشتر می شود.

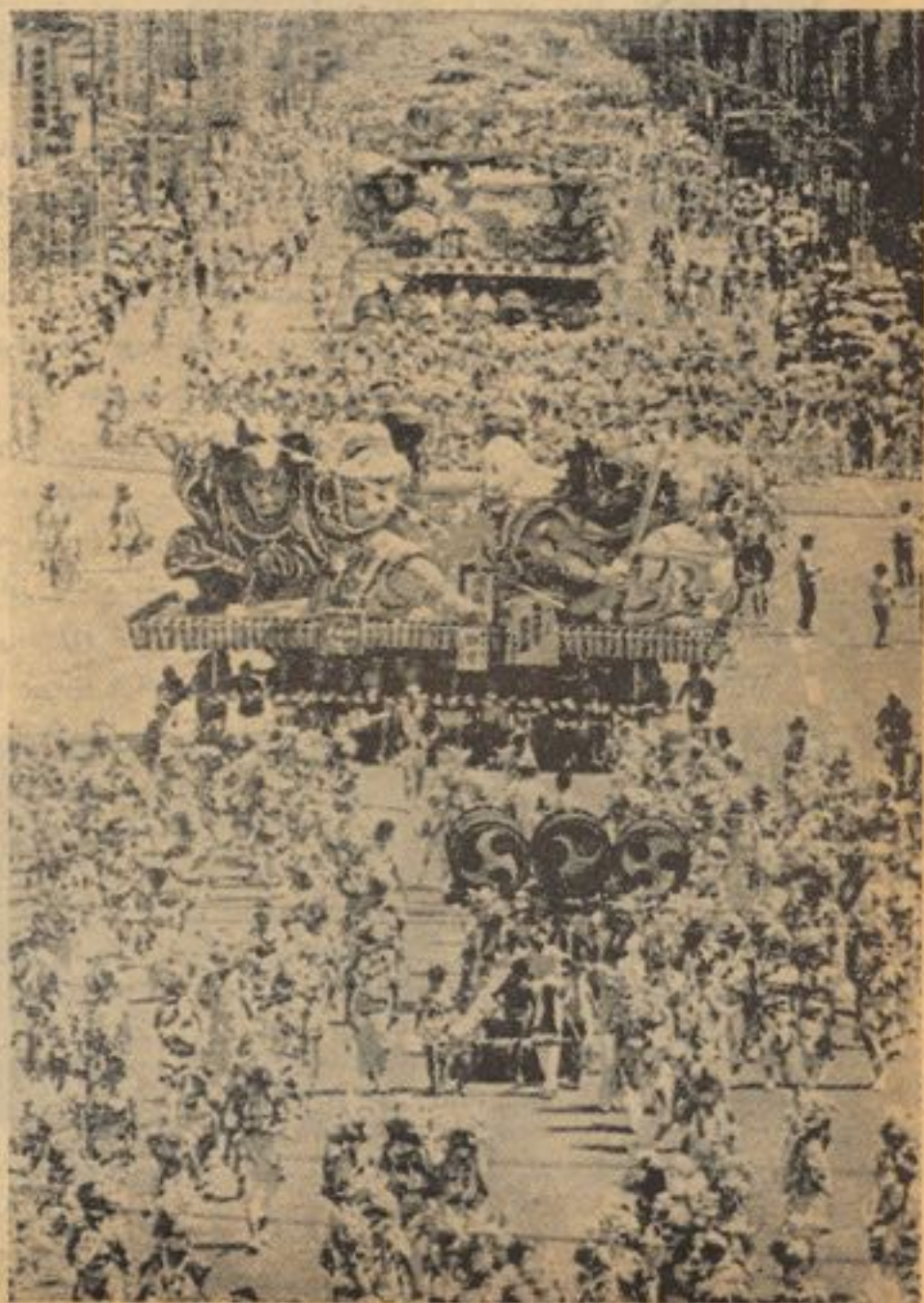
سعی بعمل می آید تا این جشن ها بغارج کشور نیز معرفی شود. به همین دلیل گروهی از جشن میکوشی که تعداد شان به ۸۰ نفر رسیده و شامل آهنگ نوازان می شوند امسال به فیستوال جشن ملل که دروینس بر گزار می شود، شرکت نماید.

فضای دوستانه جشن های جایان که در آن مردم از طبقات مختلف اجتماعی بدون در نظر گرفتن اختلاف شان شرکت می نمایند. علاقمندی زیادی در بیرون جلب نموده است.

معنی اصلی کلمه متسوری که جایان به جشن اطلاق می نماید مفهوم (دور هم جمع شدن افراد مقدس و خدمت بانها را افاده میکند. در ملل جایان که این ها نمایندگان روح مقدس بودند که در بین کوه ها، دریاها و حتی گیاه ها زندگی میکردند. برای آنها برای حفظ زندگی مراسم مذهبی صورت می گرفت در گذشته ها این جشن ها پیوند های نزدیک با زندگی اجتماعی جامعه داشت. در آنروزها، این جشن ها برای سرور برپا می گردید بلکه برای شاخه های حیات برپا می



مردم باشور و شعف در جشن های تابستانی اشتراک میورزند.



در روز های جشن جاده های جایان از انبوه مردم که گدیهای بزرگ را اینطور حمل می نمایند تماشایی جلوه میکند



منظره‌ای از مراسم استقبال جشن های تابستانی در جاپان

مردند. در آن موقع مردم آتش های بزرگ را در شب روشن میکنند تا از این ارواح به خوشی پذیرای یی کنند و در شب های آخر چراغ های کوچک رنگه بر دریا ها، دریاچه ها و حوض های آب بر می اندازند تا با این ارواح خدا حافظی کنند.

در آن شب ها مردم حلقه های طولانی رقص را تشکیل میدهند که خیلی جالب و دیدنی است. و در آن معروضترین رقص بنام رقص (آوا) برافته می افتد.

جشن گیون در کیو تو مخصوص برای از بین بردن امراض ساری و اید میک براهمسی افتاد. در این جشن همه مردم شرکت میکنند. چون جشن خواهان شرکت تمام افراد اجتماعی است به همین دلیل پایه های آن معکمتر در روان فر هنگی مردم باقی مانده و در آن میلیون ها نفر شرکت میکنند.

برخی از مردم متعصب از اینکه جشن های بااصالت مذهبی به سرگرمی های عادی بدل شده است ناراضی اند. بانی این جشن ها به شدت از طرف مردم استقبال و برپا میشود. در تمام عصر، جستجوی مردم برای خوشی ساده و دورهم گرد آمدن بدون تغییر باقی می ماند.

مصاحبه کننده فاطمه صیامی

پیکر تراش پیرم و باتیشه خیال..



مسحور جمال در نواختن پیانو دسترس کافی دارد

هنرمندان رادیو بخش گردیده است. و این هشتمین بارچه یادگاری است از فعالیت سیزده سال دوران کارم.

خوانندگان گان ما اطلاع دارند مسحور جمال چندین قبل در جمع گروه شاترزه نفری هنرمندان افغانی جهت اجراء یکسلسله کنسرت ها عازم کشور هند شدند و به اجراء یک

سلسله کنسرت ها پرداختند و از اینکه مسحور جمال در این سفر چند بارچه از طرزهای «سایکل» هنرمند معروف هند را سرود بیشتر توجه کسانی را جلب کرد که به آهنگهای نسبتاً سنگین علاقمند هستند.

در دوران فعالیت های پی در پی شاگردانی هم داشته اید؟

نی: شاگردی نداشتم و شما به همین اکتفا بکنید که رهبر ارکستر هستم.

در جمعی از بارچه های تان کدام آهنگ تانرا بیشتر دوست دارید؟
لب خند نشاط افزا روی لبانش نقش می زند سکوت را که بعد از طرح سوال ایجاد شده درهم می شکنند و میگوید.

کمتر واقع شده کمپوز ساخته و پرداخته خودم مورد پسندم قرارگیرد ولی بارچه که بیشتر با سرودن آرامش خاطر نموده ام آهنگی است که به افتخار نظام فرخنده جمهوری در کشور سرودم (صدای ناخدا پیچیده در شب).

کنید از آن زمانیکه هنوز با رادیو همکاری آغاز نموده بودید؟
میگوید:

نخستین بار در لیسه حبیبیه در یکی از کنسرت ها شرکت کردم و با تشویق دوستان با رادیو همکاری نمودم و در پروگرام های اماتوران سهم می گرفتم.

تابحال چند آهنگ حرفم را قطع میکند و میگوید کافیسیت دانستم چه میخواهید بگویید. تا بحال هشتمین بارچه تهیه کرده ام که یک قسمت آنرا خودم سروده ام و متباقی که مرتب موزیک آن بودم به آواز

هر هفته در پروگرام یک شاخه و چند گل از رادیو نشر می گردد. که رهبر این ارکستر جوانان اماتوران مسحور جمال به عهده دارد.

قبل از اینکه مصاحبه خویش را با وی آغاز نمایم بی مورد نخواهد بود اندکی در مورد خودش صحبت کنیم: آواز غور ویر طنین دارد و اندام چاق و گوشت آلودش قد بلند اش را متوسط جلوه میدهد. با چهره صمیمی و پرکار این هنرمند محبوب نسل جوان همه دوستداران موسیقی آشنائی کامل دارند.

میگویم: از گذشته ها صحبت

همه دوستان موسیقی اورا

می شناسند به آواز گرم و گیرا، غور ویر طنین وی آشنائی دارند. او نوآوری را در کار هنری بزرگ ترین رمز موفقیت یک هنرمند می پندارد.

بلی اورا میگویم هنرمند جوانی را که به مسحور جمال شهرت دارد: مسحور جمال (جلیل احمد) را در دیپارتمنت موسیقی ملاقات نمودم در دیپارتمنت موسیقی که جز شعبات هنری وزارت اطلاعات و کلتور بشمار میرود جوانان اماتور برای تبارز استعداد شان در فن موسیقی به اوقات معین تحت نظر استادان اهل فن به مشق و تمرین می پردازند که بخشی از فعالیت های آنها در پایین



مسحور جمال با گروه هنرمندان افغانی و هندی در دهلی جدید

بیایید با هم از شهر تاریخی بامیان دیدن کنیم

چنگیز بدانها تعلق میگیرد. چنانچه وقتی که
نوازه چنگیز در شهر ضحاک بدست سپاهیان
رشید جلال الدین گشته شد، شرفلغله در
آتش معاومت شدید به امر چنگیز طعمه حریق
شدوزنده جانی در آتشسوزی باقی نماند.

سایر نقاط زیبایی دیگر که در بامیان و در
ماحول دور و نزدیک آن افتاده و برای سیاح
دیدن آن دلچسپ است عبارت است از بند
امیر که به فاصله ۸۰ کیلو متری غرب بامیان
افتاده مجموعه از شگفتی های است که
بیننده را مسحور می کند.

همچنین در پای شهر ضحاک دره دیگری
رویه جانب کوه بابا پیش رفته که بنام (کالو)
یاد میشود و تشکیلات عجیب طبقات الارضی
آن قابل دیدن است.

همین قسم دره های (سو ماره) و -
آهنگران که سر راه بامیان و در مجاورت
فریب آن واقع شده هر کدام به جای خود خیلی
زیبا و قشنگ بوده علاوه بر معاینه طبیعی
ماهی خالدار هم دارد.

دره فولادی در زاویه جنوب غربی بامیان
به پای کوه بابا منتهی میشود و قلعه بلند
آن (شاه فولادی) نام دارد آبهای جاری، جوی
های مست، دهکده های قشنگ باغهای کوچک
و زیبا، چشمه سارهای دامنه های پربرف کوه
بابا و قلعه های بریده، بریده سفید کوه هر کدام
به جای خود دیدنی و تماشاایی است.

خلاصه بامیان با آثار تاریخی و مجموعه
زیبایی های طبیعی که دارد از نظر جهانگردان
سیرتی زیادی کسب نموده سالهای آینده
چون سالهای پادشاهان و حاکمان خواهد
داشت و انتخارات بزرگ و بزرگتری برای
نگهبانان تاریخ این دیار کمایی خواهد
نمود.

همانطوریکه در جهان دیگر عجایب و شگفتیها
بسیار دارد در کشور باستانی و سرزمین
تاریخی ما نیز شگفتی های طبیعت و شاهکار
های هنری و تاریخی خیلی زیادی در هر
گوشه و کنار آن دیده میشود که همه و همه
سبب غنی بودن مملکت بوده و خواهد بود.
از آن جمله می توان از بامیان، بتدایر،
منارجام، استوپه هیک، تاق بست، رواق مسجد
خواجه محمد پارسا گازر ماه و غیره نام برد.
بامیان که در قطار عجایب طبیعت مقام ارزنده
و مهمی را دارا می باشد دره است زیبا و خوش
آب و هوا که زیبایی های طبیعت با اعجاز
هنری بهم یکجا شده و این دره قشنگ را در
آفاق مشهور ساخته است.

بامیان با نقاط دور و نزدیک خود مانند شهر
فلغله، شهر ضحاک، شهر سرخسک،
آذمهای سرخ دره، دره های فولادی، گکره
کالو، سو ماره، آهنگران، اغرابات، خط ایست
بدیع که طبیعت در آن مجموعه سی از
شگفتی ها و زیبایی های خوش را گرد هم جمع
کرده و ذوق و هنر مجموعه دیگر از منظر
بدیع هنری را بدان افزوده است و ظاهره های
تاریخی را در اوراق زمین تاریخ گنجانده
نموده است و از مجموعه زیبایی های
طبیعی و هنری و ظاهره های تاریخی کتابی به
میان آمده است که اوراق آن روی صفحه های
دامنه های پربرف کوه های بابا و هندوکش
گسترده شده است.

بیکرهای بلند بودایی که بزرگترین -
مجسمه های جهان می باشد، رواقها و معابدیکه
سمج های منظم و منقوش در بدنه کوه کنده
شده، نقاشی های ظریف و رنگه دیوار بامیان

را در قلب هندوکش بشکل نگارستانی درآورده
است که هنوز هم با همه پیش آمده های
روزگار اسباب شگفتی بینندگان را فراهم
می سازد.

بامیان سالخورده مدتی زیادی معبر
بزرگ رفت و آمد کاروانهای زوار و تجارت
پیشگانی بوده که دایم بین هندوکش و ازلا به
لای دره های هندوکش عبور و مرور می
نمودند همچنان این ناحیه در روزگار
قبل تاریخ مرکز بود و باش و زندگانی
شکاریان هندوکش بوده چنانچه مقاره بزرگ
و طولانی معروف (چهلستون) گواه ایمن
مدعاست.

اما با ظهور آیین بودایی و انتشار آن در
افغانستان مخصوصاً در زمان زمامداری
کوشانشاهان بزرگ این دره اهمیت
بزرگتری را کسب نمود و در مدت بیشتر از
هشت قرن یکی از کانون های مجلل بودایی
آسیای میانه محسوب میشد.

بامیان بر علاوه داشتن سوابق تاریخی و
طلایی از نگاه سیاحان و جهانگردان نیز در

خور اهمیت بوده است، علت این امر واضح
و آشکار است و بزرگترین عامل جلب
سیاحین درین دوره مجسمه های عظیم و بیکر
های بزرگ (۵۳) و (۳۵) متری بوده است که به
فاصله (۴۰۰) قدم از یکدیگر در جدار بلندی
تحت رواق های عظیم استاده تراشیده شده و
قسمت عظیم بدن آنها تا امروز از صدمه و آزار
زمان در امان مانده است.

همچنان مجسمه بزرگ دیگر به بلندی ده
متر در دره ککره وجود دارد که در جناح
جنوب شرقی بامیان افتاده است.

آثار دیگر تاریخی این ناحیه شهر ضحاک و
شهر فلغله است که بیشتر خاطرات دوره
نورپان و خوارزمشاهان و غرابکاری های

زیر نظر: محمود فارانی

تپه و طرح: ظاهره نالان

شعر

از نامه‌های داداد گان نامور تاریخ

فرانسه ، سپاه ، ژوزفین ...

و با این کلمات واپسین نفس او پیر و ن آمد.

نامه عاشقانه ناپولیون بوناپارت به ژوزفین

بوهارنه

عزیزم !

به میلان آمدم. همه چیز را رها کردم و از همه

بریدم تا تو آغوش گرم و بازو های سیمیت را

برایم بگشایی !

... اما تو در آنجا نبودی !!

من این نامه را که بنام تو بخونجگر رفتم

کرده‌ام. یکبار دیگر می‌گشایم تا بر رخساره

ملکوت بوسه ای نثار نمایم.

آه ! ژوزفین ... ژوزفین !

ناپولیون

ترجمه حسین هدی

در بخش نامه ها امروز نامه‌ای از ناپولیون

بناپارت کشور گشای نامتدار فرانس

است.

ناپولیون مردی که ارو بادری کامپایش

میلرزیه در برابر زنی زیبون است و این نامه

سند زبونی او است .

فاتح بزرگ اروپا خود مسخریک زیباروی

یاریسی است او در همه جا حتی در میدانهای

جنگ در اندیشه ژوزفین است و در حالیکه از

بکطرف نقشه حمله های بزرگ را

در خیمه خویش طرح میکند از جانب دیگر با

شتاب چند سطر بسوی یاریسی بسوی ژوزفین

مینویسد و میفرستد.

... این نکته درین جاشنیدنی است که

ناپولیون هنگام جان سپردن فقط سه کلمه گفت:

افتاب پرست یقما

نگاه کن که نریزد دخی چو باده بدستم

فدای چشم توسا قی بیو شای که مستم

کنم مصالحه یکسر مصالحان می گوئد

بشرط آنکه نگیرند این بیاله ز دستم

ز سنگ حادثه تاساغر منورست بهاند

بوجه خیر و تصدق هزار توبه شکستم

چنین که سجده یرم بی حفاظ پیش جمالت

بعالمی شده روشن که افتاب پرستم

گفتد زلف بتی گردنم بیست بمویی

چنان کشید که زنجیر صد علاقه گسستم

نه شیخ میدادم توبه و نه پیرمغان می

ز بسکه توبه نمودم ز بسکه توبه شکستم

حرام گشت به یقما بهشت روی تو روزی

که دل بکنم آدم فریب خال تو بستم

بیدل :

جام هلال

شب چشم نیمه مستش و اند ز خواب نیمی

در دست فتنه دادند جام شراب نیمی

موج خجالت سر و پیداست از لب جو

کز سرم قامت او گردید آب نیمی

میرم لب تگرزد بی پرده در تکلم

از شوخی ای تبسم و اکن نقاب نیمی

زان ایر خط که دارد طرف بهار حسنت

خورشید بچنه ناز زد در خضا ب نیمی

سرمایه یک نفس عمر انهم بیاد دادیم

در کسب حرص نیمی در خورد و خواب نیمی

فانع بجام و همیم از بزم نیستی کاش

قسمت کنند بر ما از یک حباب نیمی

عمریست آهم از دل مانند دود مجمر

در آتش است نیمی در پیچ و تاب نیمی

آن لاله ام درین باغ کز درد پیدماغی

تا بکفدح ستانم کردم کباب نیمی

در دعوی کمالات صد نسخه لاف فضلیم

اما نیم بمعنی در هیچ باب نیمی

موی سفید گل کرد آماده فتاباش

یعنی سواد این شهر برده است آب نیمی

بیدل نشاط این بزم از بسکه ناتهامی است

چرخ از علل دارد جام شراب نیمی

قلندر

دسحر ژرا

که راغلی ده وریخ به مخ دلبر کی

چی بی وینم ز به مخ دخیل دلبر کی

چی مالدلی ده دخیل یار به در کی

نشسته دارنگه کمال به بل هنر کی

کله شی مونده هسی آب به خوش کوئو کی

دی سیه زلفی پرتی دیار به بر کی

دسکنر به آینه گی لیده نشی

دجنت هومره خویشی اوریدل نشی

دابه عشق کی خواریده کمال هنر کی

لکه خوند دیار به لیوکی مونده شی

دابلیل جدا له گله دی فریاد کا

که خسته قلندر زاری به سحر کی

چند رباعی همیشه بهار از خیام

خشتها و گور ها

از آن جو برفت جان پاک من و تو
خشتی دو نهند بر مفاک من و تو
وانگه ز برای خشت گوردگران
در کالبدی کشند خالک من و تو
خروش کوزه

در کارگاه کوزه گری رفتم دوش
دیدم دوهزار کوزه افتاده خموش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش
کوکوزه گروکوزه خروکوزه فروش
دسته و دست

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است
در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که برگردن اومی بینی
دستی است که در گردن یاری بوده است
هفت هزار ساله ها

ای دوست بیا تاغم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شهریم
فردا که ازین دیر فنا در گذریم
با هفت هزار سالگان سر بسریم

از نذیر احمد مبین پور

رمیده

بهرز نیلی بزموج آبگینه باغ
سرود عشق و بهار و شناوری میخواند
و افتاب زانسوی ابرهای کبود
بهجوی رنگرنگ هریته نورمی باشید
ولی... توای رمیده من
تو با بهار نیایی اگر بخانه من
بهار بیتو نیاید به آشیانه من

بهار دیده گشود
و جام خشک زمین
لبالب از می شور آفرین باران شد
و جان نازک صد هاهزار تازه درخت
بساز نرم و نوازشگر نسیم بهار
بوجد ورقص آمد

بهار دیده گشود
و دید قوی سپید

شنه پند و سکه

به کوکل گنجی می خای نیسی
داده مینه ددی خمکی
دشتر کوکلی قضاء کی
دقتدیر دلاس پندوسکه
شنه اوچو رلنده پندوسکه

• • •

زه مین یم اوواریم
دانشان به غم گیریم
داتوم د خاوندانو
داسپین زیری کوچیانو
دناخاب لویه له ویری
ویندگیریم لاس می ایستی
پر پندوسکه
اوپه تورو شیوگینی وینم
ترسبا پریشان خوبونه

محمود طارانی

زه چه ووروم
و مین به شنه پندوسکه
شنه پندوسکه می به لاس ویندگیریم زه
اوپه خوب گنجی می لیدلی
به زرگونو شنی پندوسکی

• • •

چه زلمی شوم
نومین شوم
سینوتیو پر پندوسکو
اوپنه و سکی می به لاس ویندگیریم زه

• • •

اوس چه وورود زه زوریم
دیندوسکونه میریم
یوه بله لویه مینه

از: مریم محبوب

دختر تابلو فروش

قسمت دوم

گفت:

- تاکنون کسی آت را نخریده؟

جواب دادم:

- نه!

گفت:

- هم هم هم میخرند، میخرند تابلوی زیبا.

نیست.

پرسید:

- از کجا می آیی؟

جواب دادم:

ساز خانه

گفتم:

- تراز کجا آمدی؟

جواب داد:

- من از زندان می آیم... از زندان می
می آیم... سوشی را هسته هسته تکان
داد و گفت:

- هم هم هم ده سال قبل من دزد بودم

دزد، به خانه ها می رفتم بدو کن های زرگری
دستبرد میزد. ازین راه پول هنگفتی عایم
میشد قمار می زدم می، می، می... عمرم به
دزدی و قمار سپری شده.

بسوی تابلو به دقت خیره گشت آنکار
چیزی را در آن جستجو میکند ناگهان باخود زمزمه
کرد:

- جوانی گشت و چه زود گشت!...

پرسید:

- خانه ات کجاست؟

گفت:

- خانه ام کنج این درخت است و بعد گفت:

دوسال قبل مرا بردند دستگیر کردند. زندان
افتادم اکنون بعد از دوسال دنیای خارج زندان

را می بینم بعد از دوسال... صدایش می لرزید
و حالت گریه داشت چند قطره اشک چشمانش
را نمدار ساخت. آفتاب در حال غروب بود.
شام شده بود دینم پیرمرد دستی به موهایم
کشید و از من دور شد پست زده او را تگریستم
همانقدر که حالت نگاهش گنگ و مرموز بود،
حالت رفتارش هم گنگ و مرموز بود. از جایم
پرخاستم بسوی خانه روان شدم تابلو پستم
نشارمی آورد و سنگینی میکرد. امروز هم
خریداری برای تابلو پیدا نشده بود.

فردا باز تابلو را زیر بغلم گرفتم و آمدم
در همان میدان بزرگ زیر سایه درخت نشستم
پیرمرد نبود رهگذران می آمدند و میرفتند پا
نناء های مرموز شان زمانی به تابلو و گاهی به
من می تگریستند. هجوم مردم زیاد تراندوز
های دیگر بود. آفتاب گرم و سوزان سایه های
طولانی و دراز را بر زمین میکشید. خانه های
درشت عرق از پشانی ام و لابلای موهای
درازم می لولیدند. بسوی آدم ها دینم، بسوی
آدم های قد دراز و قد کوتاه آدم چاق و لاغر
زن های چادری دار و بی چادری. بعضی های
ایستادند و با نگاههای تند شان از عقب چشمک
چادری زمانی بسوی تابلو و زمانی بسوی من
میگریستند و عده ای هم تندوشتاب زده میرفتند
و دور میشدند، سایه های شان هم از عقب
شان در حرکت بود.

ناگهان در همین اثنا دینم همان جوان
دیروزی آمد لحظه ها نگاه های مرموزش را به
من دوخت بعد گفت:

- بیا که پول تابلو را بدهم!...

از عقبش به راه افتادم این مرتبه شانه به
شانه ام راه میرفت. بعضی اوقات تابلو را از
دستم می گرفت تا من ماندمی تم را گرفته باشم.

مردوخاموش بودیم بعضی اوقات او نگاه های
موس آلودش را به چشمان، لبه، گردن، کمر
و پاهایم می افکند. مردی باریک اندامی بود.
چشمان میسای دا نشت و موهایش
حلقه حلقه به مثل جنگل بی سر و پا
دور رخسار پیش برآمده اش را می پوشانند.
بعضی اوقات از او سخت می ترسیدم اما باخود
می گفتم:

- چیزی نیست... فقط باید تابلو را
بفر و شسم و پولش را بگیرم.

باخود چرت میزد، فکر میکردم، در همین
اثناء رویش را به من کرد و گفت:

- من نقاشم یک نقاش... زیاد خوش دادم
رسم بکشم.

بعد قصه های زندگی اش را پراگنده
پراگنده برایم گفت و گفت بعد با آواز نرم
و ملایم چنین ادامه داد:

زندگی ام بی سر و سامان است،
بی سرو سامان، ناگهان خنده ام گرفت ناگاه
خندیدم صدا و انعکاس آوازم به درز های
دیوار ها فرو رفت به خانه های کهنه هم شد
سختش به نظرم احمقانه آمد. چون جای
دیگری هم شنیده بودم گفت:

چرا خنده میکنی؟

- جواب دادم چیزی نیست... و خنده
های بلندتر گردید. دینم نگاه هایش هوس
آلودتر و پر شهوت تر شد.

بنزدیک خانه اش رسیدیم گفت:

- تو همین جا انتظار پول را بکش!...

لحظه ای ایستادم بعد از سیری شدن
چند دقیقه دینم دو باره بیرون آمد و گفت:
- امروز هم پول ندارم فردا بیا... چقدر
از این کم بدم آمد، میخواستم با مشت
هایم به دهشت بگویم.

رویم را گشتاندم از او فاصله گرفتم وقتی
پشتم را تگریستم دینم هنوز مرا می بیند.
میخواستم بگویم امشب هم تابلو فروخته
نشده بود. پس چه بخوریم؟

یادم آمد که کتاب فروش هم گفته بود فردا
بیا... باید نزدش میرفتم، از کوچه ها که به
سان خانه جولا درم و پرهم آباد شده بودند
گذشتم آدم های قد کوتاه و قد دراز آدم های
چاق و لاغر آدم های خنده دار و بی صدان های
چادری دار و بی چادری در حالیکه سایه های
سیاه و غلیظ شان را از عقب شان میکشیدند
از جلو رویم می رفتند و می آمدند نگاه های
شان مرموز و گنگ به نظر می رسید.

نزدیک دوکان کتاب فروشی ایستادم مرد
بودم اما هر لحظه صورت پیرمادرم با نگاه های
پیرس جلو چشمانم مجسم میشدند، آنکار
قدرت نامرئی مرا بسوی دوکان می کشید با گام
های مصمم درون دکان رفتم یا تعجب دینم
باز هم یکی یکی این جا و آنجا پشت میزها
آدم های سرخم نشسته و کتاب میخوانند.
گویی همه را کتاب به مثل آهن ربا جذب کرده
بود، دلم میخواست فریاد بکشم. چی بزنم

ففسچه های دکان را پائین بریزم دلم
میخواست با تابلوی سنگین ضرباتی بر فرق یک
یک اسپارو بیاورم. دینم همان مرد دیروزی
از دور بسویم اشاره میکند. چلو رفتم
فیافه اش و حشمتا که به نظرم رسیده چهره اش
را هوس یو شانیده بود. وقتی با او نزدیک
شدم چشمان پرششگرانه اش را بسوی آدم
های سرخم پاشید و بعد نگاهش از موهایم
بگردن کمر و پاهایم لغزید و گفت:

- فردا پول تابلو را آماده میسازم...
امروز ندارم.

نفرت عجیبی از او در دلم انباشته شد.
تابلو را برداشتم و اشک آلود بسوی میدانی
پراه افتادم. دینم پیر مرد سرش را خم
کرده انکار چیزی را میخواند، نزدیکی رفتم
دستی به موهایم کشید و گفت:

- آمدی؟ بیا بیا!...

پرسیدم:

- دیشب کجا بودی؟

گفت:

- جایی نی زیر همین درخت خوابیدم.
باز نگاهی مرموز و گنگی بسوی تابلو
افکند، انگشت سیبیه اش را روی لبانش
فشرد و گفت:

- می، می، می جوانی گشت و چه زود
گشت.

ناگهان احساس کردم دیوار بزرگی بین
من و او حایل است. دیواریکه ضخیم بود و
دایمی انکار از حالت نگاه فهمیده باشد
دستی به موهایم کشید و مرموزانه از من
دور شد. آفتاب غروب کرده بود هیچکس
در سرك ها و میدانی نمی چنید تابلو را گرفت
و بسوی خانه پراه افتادم. امشب هم کسی
تابلو را نخرید.

فردا باز بسوی میدانی پراه افتادم. آدمها
خنده دار و بی خنده، مشوش و آرام میرفتند
و می آمدند و نگاههای مرموز شان را بسوی
تابلو و گاهی به طرف من می پاشیدند.

نگاه های شان مرموز و گنگ به نظر
می رسید به مثل نگاه پیر زن تابلو انتظار
مشتی را کشیدم. ناگهان دیدم
همان جوانک دو روز قبل مقابلم ایستاده
و در عقب آن سایه اش به تابلو افتاد، عرق
از سر و رویش جاری بود چهره اش از گرمی
آفتاب سرخ شده بود چنان گویی خون به
رویش دمه کرده است. دستانش را به جیب
کرتی اش فرو برد و گفت:

- بیا... امروز پول تابلو را میدهم
حتما... بیابان! هسته باخود گفتم: بروم
یانی! دروغ نگویید... از عقبش پراه افتادم
از دحام و بیرو بار مردم زیاد بود، هر لحظه
شانه ام می زدند و چند قدم عقب و چند
چند قدم جلو تپلهم میدادند. از کوچه های
پریچ و خم گذشتم. دیوار های بلند
دو طرف کوچه را احاطه کرده بود. خانه های
قطی مانند جفت جفت آن طرف و این دیوار
ها قرار گرفته بودند. احساس میکردم درون

خانه‌ها همه خالیست . احساس میکردم همه مردم از درون خانه ها گریخته اند . نمیدانم چرا امروز این خانه‌های کوچک های پیچ در پیچ به شکل دیگر در نظرم جلوه کردند ؟ قلبم به شدت می تپید . در درونم اندوهی را احساس میکردم . جوانک بامن یکجا قدم برمیداشت و راه میرفت . وقتی نزدیک خانه ایشان رسیدم لحظه‌ای درون رفت و بعدشتابان آمد و گفت :

- بیا . پول را مادرم برایت میدهد بیا غصه ام زیاد شد احساس کردم کسی میخواهد من را خفه کند درون حویلی رقتیم خانه تنگ و مربع شکل بنظر رسید . خانه‌ها یکی بالای دیگر ایستاده بودند هیچ‌کس درون حویلی نبود پنداشتم درون خانه هام کسی نیست . غم‌گنگ و مبهمی به دلم چنگ زد تا بلو به دستم می لرزید جوانک از پیش و من از عقبش بودم . بالاخره گفتم :

- پس مادرت کجاست ؟
گفت :

- درون خانه است .

مرا به اتاق برد ، اتاق پر از عکس ها و تصویر هابود عکس های پرنه و عریان دیوار ها در پشت عکس هایشان شده بودند هیچ جا دیده نمیشد ناگهان دیدم جوانک وحشیانه نزدیک آمد و گفت :

- من تا بلو را نمی خرم فقط ترا می خرم .
ترا ... یکی دو روز بامن باش .

جمله آخری به نظرم وحشیانه آمد :

- یکی دو روز بامن باش ...
احساس کردم این مرد انسان نیست .

پنداشتم این مرد از سنگ است سفت او سخت در دلم کار کرد .
احساس خطر کردم ، جوانک نزدیک آمد .

دو دستش را تنگ کرد میخواست بند کمرم حلقه بزند ، از دهش بوی تند شمیده میشد تلاش ورزید که بر من غالب آید چاره نبود ناگهان نرم گلویش بدهنم آمد تمام نیرویم را بدندانم جمع کردم و آنرا گزیدم از شدت درد دستانش شل شد و زمین افتاد . از خانه دویدم و بیرون شدم ، بوی هایم همان چامانده بود میوایسم ، تا بلو بدستم نبود ، میدیدم که رعدگران با چشمان از حدقه برآمده و دهن های باز که بوی تند از آن بسویم می آمد ، بمن خیره شده اند . احساس میکردم از خانه ها کله های بیرون میشوند ، پنداشتم همه با هم میگویند :

- یکی دو روز بامن باش ...
بامن باش ...

از همه بدم آمده بود ، غصه در دلم انباشته شد ، ناگهان احساس کردم و چو دم از درد و غصه می ترکید . پنداشتم سنگین شده ام . سنگین از درد و اندوه - همان جاکه رسیده بودم نشستم خوب گریستم ... سفت گریستم . تا بلوی فرخته نشده بود متوجه شدم که کتاب فروش با من وعده کرده که تا بلو را میبرد .

بسوی کتاب فروشی روان شدم .

کنار دکان کتاب فروشی رسیدم .
میخواستم درون درایم ولی یا هایم سستی کرد و اما مادرم بیادم آمد ، انتظار رسول تا بلورا میکشید چند قدم از دوکان فاصله گرفتم ولی باز چهره پیر مادرم مرا از رفتن مانع شد با نام های مصمم درون دوکان رفتم دیدم باز به مثل دیگر روز ها یکی یکی به پشت میز ها نشسته اند و سر های شان خم است . همه ای شانرا به شکل جوانک میدیدم . دلم میخواست بروم با تا بلو به

فرق یکی یکی شان بزنم ... دایم کتاب فروش بسویم اشاره کرد ، جلو رفتم تا بلو را مقابلش گذاشتم ناگهان چشمانش ، حالت نگاهش شهنوت آلوده و گتیف به نظر رسید . دستانش را پیش آورد و از رشته موهایم گرفت و گفت :

- من تا بلو را نمی خرم فقط ترا یکی دو روز می خواهم ... ترا .

پنداشتم این آدم هم از سنگ است . احساس درد بر من شدید تر شد . احساس کردم همه آدمها لیکه در دکان اند میگویند :

- فقط ترا یکی دو روز می خواهم ... ترا .
احساس کردم از دیوار ها یکی یکی صدا می آید ... پنداشتم از کتاب ها از لابلای کلمات قطار شده ایشان صدا برمی آید :

- فقط ترا یکی دو روز می خواهم ... ترا .
ناگهان دستاتم بالا رفت ، قنوت راپنه بازوانم جمع کردم و با شدت هرچه تمام تر تا بلورا به فرق کتابفروشی زدم ، تا بلوشکست شیشه هایش یکی پی دیگری با صدای خرد آلودی بروی زمین افتاد صدا داد و پاش

بقیه در صفحه ۴۱





ب.ب در فستیوال کبوتران دروینیس با
علاقتمندی خاص اشتراک ورزید و ساعت ها
را در کنار این پرندۀ سمبول صلح و صفا
خوش گذرانید

(ذکی یعانی) وزیر نفت عربستان سعودی که بعد از تحریم نفتی سر زبان ها افتاد در
این عکس بادو خانم زیبا در ژنیو دیده میشود او میگوید اینها دختران من هستند یکی مایی
(راست) ۱۶ ساله و دیگر مها ۱۵ ساله.

لحظات در تصویر

قسمت کلی تصاویر این شماره از زندگی
خصوصی و مصروفیت های تفریحی و ذوقی
ستاره معروف جهان سینما انتخاب شده است
که جهان تماشائی ما را تماشائی تر جلوه
میدهد و ضمناً با مطالعه و سرگرمی یکی از
هنرمندان مشهور هنر گویا دوستان صنعت
پرده بیشتر باو آشنا میشوند .

درباغ وحش بریلنگ زاده خوش و خط خالی
چون مادر مهربان شده است



ب.ب یکی از پانزده سگ تعلیمی و وفا
دارش درس نومی دهد .

ژوندون



پرستاری از ارمغان (ویوا- ماریا) چوپه
خولامکسیکو بی نیز قسمتی از لحظات تفریح
بب را میگیرد.



در باغ وحش (فریشر وس) نظاره هم
نگاهش را از ستاره طناز و لعبت حادثه ساز
بر نمی داشت .



من با هر نوع حیوانی علاقه دارم و این
علاقه برای من یکنوع احتیاج و نیاز است



بربزیت در یکی از چراگاههای اختصاصی حیوانات اهلی، وی درین فورم خواست عکسی داشته باشد وبعیث یادگار سفر برای خوستان بفرستند . کرم کک «بدون هراس و وحشت از
دست او لقمه برمیدارد .

جنایت کاران

پنځمه بر څه

.....

پات وویل :
ته څنگه ددغه راز جریاناتو ته
خبر پری .
په مسخره امیزه خندا می ورته
ووېل : لکه چه خیال کوی چهزه هم
ورسره همکاریم .
نه نه مونږ حیران بوچه ته ولی
دومره زرخبر پری .
ومی وېل :
سماته خپله ارواح خبر راکوی .
هغه ووېل :
شوخی مه کوه دومره ووايه چه
څه شوی دی .
سمیخ یوه بله جاسوسه وژل شوی
ده .
چا وژلی اود څه شی دپاره وژل
شوی ده ؟
هری می صافه کړه .
نه پوهیږم خوامید می قوی دی
چه په دی برخه کښی می ستا سی
سره زیاته مرسته کړی وی . که
چیری ماداکار وکړ نو باید ستا سی
مامورین په دی اعتراف وکړی چمه
زیات غفلت څخه بی کارا خستی دی
اوپه زپه پوری خوداده چه ولدا یی
هم دځان سره وړی ده او اوس بی په
لټه کښی یم پات وویل :
سزه درسره مرسته کولی شم ؟
سملاسی می خواب ورکړ ، ته یو
خل دمی کور ته لاړشه اود هغی مړی

له نظر تیر کړه داڅکه چهزه پوهیدم
که امی کورته لاړشم نود ولدا ژوند
به په خطر کښی وی نوڅکه به خپل
موت کښی سپور شوم او هغه ځای
ته لاړم به کوم کښی چه دغه راز
فعالیت کاران اوسیدل .
څو کیلو متره پلي ره می شوم تر
خوهغه مجلل کورته ورسیدم چه
دوی دځان دپاره جوړ کړی دی . دکور
په مخکښی بنکنه پورته گرځیدم چه
کوم څوک به را ووځی اود ولدا پوښتنه
به ترینه وکړم څوک می تر سترگوته
شول او له ناچاری نه دکور په دروازه
کښی ودریدم .
دروازه صیقل غو ندی ښکار یده
هغه مخصوصه دستگام چه می دملا ته
تړلی وه په لاس کښی می ونیو له دا
ښه والی یی داو چه به لږ فشار باندی
بی زیاتی مړمی دهدف په لور واولی
او ددی دپاره می دځان سره را وړی
وه چه کار ترینه واخلم ، چمتو شوم
او توکمی ته می زور ورکړ په دی وخت
کښی یوسری چه زاړه کالی یی په
ځان کړی و زما پاملر نه خاتنه را واوله
او هغه دبیهوشی کپسول چه په جیب
کښی می و ورگزار کړ هغه هم در
وکړ اوما سملاسی ځان به څمکی
باندی وغورځاوه . دکور د کړکۍ
نه کور ته ننوتم کوټه ډیره وږه وه
یوازی یوه چوکۍ پکښی ایښی وه .

ددی کوی نه می سالون ته لیاره پیدا
کړه اوازو می دوه چه خپله ولدا
پیدا کړم خودا کار دامکان نه وتلی و .
په لاسی چراغ می خپله ورکړه
لټوله ، چه یو بل سړی راته په مخه
کښی ودرید . ومی نیو خودا می نه
غوښتل چه زری ووژنم داڅکه چه
فکر می کاوه چه ده به مرسته به
خپله ولدا پیدا کړم ، ده پما باندی
سترگی برگی کړی او په یو سوک سره
بی زما لاسی چراغ وغورځاوه . غو-
ښتل می چه ځان ترینه خلاص کړم
هغه وغوړید او په شا باندی یی څو
سوکان راپیرزو کړل زما او دده مسابقه
شروع شوی وه دڅه رهلو او ټکولو
نه وروسته راته تسلیم شو ، توما نچه
می دده تندۍ ته ونیوله او ورته می
ووېل :
ددی توما نچی خپته باید در باندی
نشه کړم ده نور حرکت ونه کړ اړیا
می ورته ووېل :
ته ددی ځای پیره دار یی ؟
هغه ورو راته ووېل :
سمو : خوپه دی ډاډه اوسه چه
ژوندی نه پاتی کیږی له مړی نه می
ونیو او ورته می ووېل :
سچ شه ، اوزما پوښتنو ته خوب
راکړه او که نه نو دژوند څخه دی
لاسونه ووینځه .
بیامی ترینه پوښتنه وکړه :
نن بی دلته کومه ښځه راوستی
ده ؟
نه پوهیږم چه ستا مقصد څه
شی دی دلته خو زیاتی ښځی ځی او
راځی .
په غوسه می ورته وړیل :
سزه مایک هامر یم ستا ملگرو
زما سکر تره دځانه سره راوستی ده
دهغی پوښتنه کوم .
نه پوهیږم .
سوک می په تندۍ ورکړ او ورته
می ووېل :
سچ شه هغه چه می ویلسی دی
معلومات یی غواړم بیانی به دتر راته
ووېل :
ډیره ښه ده خو قول راکړه چه ما
به هم دجنایت کارانو دظلم نه ساتی .
دابه دی مخکښی راته ویلی و .
ده راته ووېل :
هغه یی په زیر زمینی کښی بندی
کړی ده
لاسونه می ورباندی وتړل او ورته

می ووېل :

مخکښی شه اوځای یی راته
وښیه .

تر څو قول راته کړی زه درسره
نه شم تللی .

څنگ ته می را وړاندی کړ او ورته
می ووېل :

تالا زه تر اوسه پوری نه یم
پیژندلی ، زما په خبرو کښی دوه رنگی
نشته .

نوری خبری یی ونه کړی اورا سره
روان شو څو کوټی موله پښو ویستلی
اوپا لاخره دیوی دروازی مخی تسمه
و دریدو اوما ورته ووېل :

ښه اوس څه وکړو ؟

ده کښی خواته اشاره وکړه اوروان

شو . دلته زیات چراغونه لگیدلی وو
خوپه یوه گوښه کښی می په ولدا

سترگی وښتی چه پوی مستی نه
تړل شوی وه ، سړی ته می مخ راو-

گرځاوه او ورته می ووېل :

ښه ددی کلی دچا سره ده ؟

سودی ځای پیره دار بل څوک دی

او کلی دهغه سره ده که هر څو می

ورباندی سترگی برکولی نتیجه یی

ښه نه وه مجبور شوم هغه اله چه په

جیب کښی می وه له جیب نه می

راویستله اود دروازی قفل ته می

ونیوله . دروازه زما پرمخ خلاصه شوه

دخپلی سکرتری ولدا پښی او لاسونه

می خلاص کړل خوزیاته یی هو شه

وه ، زما سره دهوش دراوړلو بوتل

هم و . بزۍ ته می وروپاندی کړ تر

خوښه تنفس وکړی لږ په حال غوندی

شوه خوزه یی لانه وم پیژندلی .

بوتل می بیا وړ وړاندی اودا ځل په

هوش راغله دځان سره یی ووېل :

سزه مایک دا چیری یم .

ډاډ می ورکړ چه وارخطا کیږمه

زه دی په څنگ کښی ناست یم .

ولدا پوښتنه وکړه چه څنگه ددغو

جنایت کارانو به لاس کښی نه یی

کیوتی ورته می ووېل :

تاته تر اوسه زما توان او قدرت

نهی معلوم ؟

سری وڅو ځاوه او روان شو .

دیږه دار ته می دسندونو د صندوق

پوښتنه وکړه هغه راته په یوه زیر-

دپولیسو قوماندانی ته ورسپارل، دپولیسو قوماندان زما او ولدا دغدا-کاری څخه زیاته مننه وکړه ارزښتی پیسی یی دبخشش په توگه زموږ په مخکښی کښیښودلی بات ته یی هم یوه رتبه ترفیع ورکړه او جنایت کاران په دی توگه دخپلی جاسوسی داسنادو سره سم دقانون منگولو ته ورسپارل شول.

او په دی توگه زما او ولدا وظیفی دقانون اود ټولنی په مقابل کښی سرته ورسید لی . خو کوم وخت چه ماته دخپلی ولدا وطن دوستی معلو مه شوه نو د وطن دوستی دحس په ساتلو می ورسره ازدواج وکړ چه اوس زه او ولدا په گډه سره دراتلونکی ژوندانه دوه په زړه پوری ملگری یو اود ژوندانه ټولی چاری دیو اوبل په مشوره په دیو خوشحالی سرته رسوو .



یی دخونی نه راپر کړو خوپه مخه کښی بیاراته جنایت کاران رد یدل زموږ اود دوی په منځ کښی لویسه جگړه شروع شوه تر څو ددوی مرمی پای ته ورسیدلی او تسلیم شول دوی که هر څومره دغدر او زاریو نه کار اخیست چه زموږ دتو قیف نه صرف نظر وکړی ومونه منله زیاتی پیسی یی راته درشوت په توگه ومنلی خوداچه دغه جنایت کاران دټولنی سخت میکروبونه ور ومونه منل داڅکه چه دوظیفی پاکي موږ ته له هر څه نه ډیره مقدسه اویا که وه دوی مو سره وتړل اود سندونو سره مو یو ځای

زمینی کښی اشاره وکړه دا مخکښی شوزه او ولدا ورپسی ور روان شو. کوټی ته درسید لوسه سره سم څلورو تنو جنایت کاران چه ټوپکونه یی په لاس کښی وژموږ مخه ونيوله دچالاکی نه می کسار واخیست اود بیپوشی درمل می ور وشیندر دوی څلور واړه په دهلیز کښی یی هوشه پریوتل او ما بیا دخپلی هماغی الی په واسطه ددروازی قفل اوبه کړ ورننوتم اود صندوق نه می ددی دجا سو سی ټول سندونه تر لاسه کړل دراوتلو سره سم دروازه په اتو ماتیکي توگه زموږ پر مخ وتړل شوه .

په دی وخت کښی یو جنایت کار چه دخپلو څپرونو په لومړی ورځ می دخیاط زی په سالون کښی لیدلی وژما په سر ودرید او ویی ویل :

ستاسو دقهرمانی نوبت همدغلته خاتمه پیدا کوی نورته نه شی کولی چه ژوند څکه وکړی نور یی خپل پیره دار مخاطب کړ. او ورته یی زیاته کړه .

ته ډیر چالاکه پیره دار یی تا زموږ نقشه ټوله دپښو لاندی کړه او په دی وپوهیږه چه دټوپکو په واسطه بهری ماغزه تار په تار کړم دده دخبرو سره سم دټوپک دز وشو او بیوزلی پیره دار په وینو کښی اژند پر یوت زه او ولدا وارخطا غوندی شو او نه پوهیدو چه څه وکړو .

ولدا هم په ویره کښی وه او ماته به یی مړه مړه کتل خپل یی سیسم تلیفون راپه یاد شو دجیب نه می راویستلو اړه پات سره می خبری شروع کړی .

هغه ته می وویل:

سزه دجنایتکارانو دتعمیر نه چه د بیمار په لویدیڅه برخه کښی دیوه غره لمنی ته پروت دی خبری کوم ماددوی دجاسوسی ټول سندونه لاس ته راوړی دی اود تعمیر په لاندینی پور کښی دخپلی ولدا سره بندباتی یم که را ونه رسیږی نو زما اود ولدا ژوند ضرور په خطر کښی دی او هغه استاد چه مو تر لاسه کړی دی هغه به هم په وړیا توگه زموږ له لاسه ووزی .

بات ډاډ راکړ څه شیبی نه وروسته دڅو تنو پولیسانو سره ټاکلی ځای ته راوړسیدو زه او ولدا

سال های ۱۶۴۳، ۱۷۷۹ و ۱۹۱۴ هرگز از ذهن مردم زودوده نمی شود درحالیکه حادثه زلزله سال ۱۹۲۳ که بزرگترین زلزله بود هنوز مردم را تکان میدهد.

از طرف دیگر این حوادث ناگوار طبیعی مجمع الجزایر جاپان را یکی از پر منظره ترین ساحه های بدل کرده است. چشمه های آب داغ متعدد، زیبایی کوه ها و دریاچه ها بر زندگی مردم جاپان رنگ دیگری زده است.

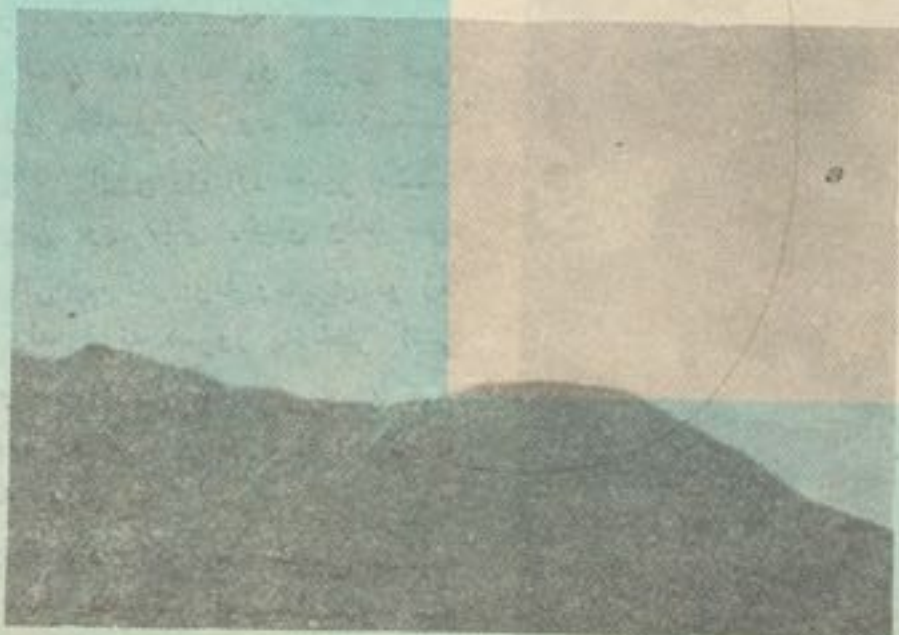
در این ساحه های آتش فشان، عظمت طبیعت دست ناخورده مانده است. قله های شامخ کوه ها، رودخانه های با آب صاف و زلال، دریاچه ها و آبشار ها به جسم و روح انسان نشاط میبخشد.

هم اکنون زیبایی کوه فوجی نهر آتش فشانهای متعدد است که کوه های کوچک را بر قله کوه های بزرگ بوجود آورده است. کوه آسو در پارک ملی آسو بزرگتر پس بر تگاه کوه ها آن به ۸۰ کیلومتر می رسند، بوجود آورده است.

هم اکنون سالانه ۷۰۰ میلیون تن آب گرم از ۱۹۸ چشمه سرآیز شده و مراکز صحتی بزرگی را بوجود آورده است.

یکی از هوا دارترین تفریح مردم جاپان اینست که رخصتی آخر هفته را برای غسل به آب گرم به این چشمه ها روی می آورند. برخی از این چشمه ها بخاطر داشتن مواد معدنی برای تداوی برخی امراض جلدی بکار می رود. هم اکنون پوهنتون کیو شوهر کز تحقیقاتی جدیدی برپا داشته است تا اثرات آب های معدنی بر بدن انسان مطالعه نماید.

تعدادی از دریاچه های که بر اثر فعالیت آتش فشان ها در گذشته بوجود آمده اند خیلی می باشند برخی از این دریاچه ها به اثر بند شدن راه توسط جریان لاوا بهمان آمده و برخی بخاطر بوجود آمدن پرتگاه های بزرگ.



جاپان سر زمین گل و زیبایی، کشور جزایر و رسوم و عینات جالب است با این ملاحظات یکی از خطرات طبیعی دایمی مواجه است که بدنبال بحث جشم های تابستانی اینک از نظر شما میگذرد.

ترجمه کاو شگر :

تهدیدی برای زیبایی طبیعت

داشته و بیش از دوسه منطقه آتش فشان خیز دارد که از دوران سنوژولیک یا دومیون سال پیش بیاد کار مانده است. این جافق سرزمین آتش فشان ها نیست بلکه بر آن باید کلمه سر زمین زلزله هارا نیز علاوه کرد.

در طول ساحه مجمع الجزایر جاپان از شمال تا جنوب شش منطقه آتش فشان و جو د دارد که شامل چشیا، ناسو، فوجی، نوریگورا، هاگوسان، کریشیا میگرد. و این هاتمام ساحه مجمع الجزایر را در بر میگیرد.

در اینجا ۶۸ آتش فشان فعال به شمول زیر دریا وجود داشته و گاهی ستونی از دود و آتش از آنها بلند شده و با خود پرتگاه مخوفی به همراه می آورد. به این ترتیب ۶۵ فیصد ساحه پارک های ملی در مناطق آتش فشان قرار دارد. تعداد کوه های آتش فشان که زمانی فعال بوده و اکنون رد پای آنها کشف شده است بی شمار می باشد.

ولی معروفترین کوه های آتش فشان از لحاظ زیبایی کوه فوجی می باشد. قله آن ۳۷۷۶ متر ارتفاع داشته و از مدتها پیش

طبیعت شا هکار بزرگ زیبایی است جاپان با وجود ساحه کوچک، آکنده از این زیبایی های باشد. ولی این طبیعت زیبا، با فیر و خشم توفانی آتش فشان ها مورد تهدید قرار می گیرد و از زمانه های قدیم اندیشه مردم را بسوی خود کشانده است.

ولی گاهی این آتش فشان ها با خطوط زیبا، فعالیت های مداوم، فروکش ها و طغیان برآمده طبیعت رنگ نو و جالب می زند و در ترمیم زیبایی های جدید نقش نگار گر جیره دست را بازی می کند. بر علاوه باران های مداوم نیز عامل دیگر تخریب و یساجدید این زیبایی است.

جاپان بر کمر بند آتش فشان ها که سا حه بحر اقیانوس را به محاصره کشیده است قرار

پیکر تراش

در جواب سوالیکه چگونه يك پارچه موسیقی به شهرت برسد . گفت :

درین بخش دو گروه اول دارد یکی آنکه ایجا میکند و بانو آوری در کارش در دل صاحب نظران جان می گیرد .

دیگری آنکه برای شنیدن سرودی لحظه در تمام فعالیتها دست کشیده و به آهنگی گوش می دهد که هر دو در به اوج رسا نیدن يك پارچه موسیقی رول دارند .

میگویم :

از آهنگهای خود انتقاد کنید ؟ میگوید از ثبت آن دلی خوش ندارم بخصوص که در این اواخر قرار است آهنگهای بدون انعکاس ثبت گردد .

مسحور جمال در دوران فعالیت هنری اش دوبار به اتحاد جماهیر شوروی یکبار به ایران و یکبار هم به هندوستان مسافرت نموده است . وی فعلا در لیسنه حبیبیه بحیث معلم ایفاء وظیفه می کند .



بقیه از صفحه ۳۵

دختر تابلو فروش

باصدای آن سرخم ها شانه های شادمان بلند کردند ، وبانگاه های متعجب شان زمانی مراو مامی کاغذ تابلو را که عکس پیرزن دوآن بود می نگریستند از دکان بر آمدن فقط کاغذ پاره شده می وسوراخ سوراخ تابلو میان مشت هایم فشرده میشد . دویم با ز هم دویم موهایم را باد میزد و پسریشان این سو و آن سو تیت و پاشان می ساخت .

مردم باز هم باچشمان از حدقه برآمده و دهن های باز بسویم خیره خیره میگریستند گویی بادیوانه بی مقابل شده اند ، رفتم کنار درخت دینم پیرمرده

نیست . شام شده بود از پیر مرد خبری نبود دلم انباشته از درد بود . با خود گفتم :

— همه از من توقعی ندارند ۱۰۰

دو باره دو یدم ، آدمهای چاق و لاغر آدم های قد کوتاه و قد دراز آدم های چادری دار و بی چادری تند تند از جلو رویم رد می شدند .

در همین اثنا ناگهان دیدم که از مقابلم پیرمرد را دو پولیس با خود می برد ...

پایان

صفحه ۴۱



شفاف ترین دریاچه های جهان در یاچه مانوسست که تا ۴۱ متر عمق دیده می شود بعد از این دریاچه بایکال واقع سا یسر یا باسفایت ۴۰ متر بدرجه دوم می آید .

در مورد تشکیل این دریاچه ها افسانه ها و روایات زیاد مذهبی وجود دارد . یکی از معروف ترین افسانه ها آن می باشد که خانواده مقدس از آسمان برقله کیوشو فرود آمدند بسیاری از قلله های آتش فشانی در گذشته به اصطلاح (مقدس) بودند .

در دوران هیان (۷۹۴ - ۱۱۹۱) کوه بودیسم بوجود آمد که بعد از آن راهب های جامعه سید برای سرسبزی ویا صحت به دعای پرداختند بعد ها کوه فوجی نیز بغاطر پاکی وبلندی اش درجمله کوه های مقدس درآمد .

اکنون سعی بعمل می آید تا از این آتش فشان هابحیث منبع عظیم انرژی استفاده بعمل آیند هم اکنون دو دستگاه بزرگ بر قوجود دارد که از حرارت زمین منبع می گیرد . از گذشته های دورین مردم این سرزمین و آتش فشان هاربط محکمی وجود داشته است . می گویند که همین آتش فشان هادر برخی موارد ریخت ملی جاپان راساخته است .

از بالا به پائین :

در دور دست ها ستو نهایی دود از کوه

آتش فشانی بلند می شود .

کوه آتش فشان سکورا جیما .

ناگهان در اثر آتش فشان جزیره جدید

در ۹۲۰ کیلو متری توکیو از آب برآمد .

رادار علیه ملخ



يك گله انبوه ملخ درحاليكه يك لکله دروسط اين گله قرار دارد درحال پرواز میباشد.



ملخ ها در بالای صخره ای نشسته اند که افتاب را به پیمانه زیادی جلب کنند

چون ملخ در برابر پودر پاشی پ روی زمین مقاومت دارد میکند، از طرفی هم پودر پاشی درآلودگی محیط نقش دارد، لذا محققان در تالاشی اند تا با وسایل و طرف گوناگون این حشرات مضره را دفع نمایند. از جمله طرقی که مورد نظر است تا علیه ملخ مورد استفاده قرار گیرد، یکی هم متفرق ساختن و امضا دسته های وسیع ملخ در هوا و در ارتفاعات بلند میباشد.

در این طریق از وسایط هوا نوردی که توسط دستگاههای رادار راهنمایی و هدایت میگردد، استفاده میشود. این وسایط مواد کیمیایی را که علیه ملخ بکار میرود برگله های انبوه آن که در ارتفاعات بلند در پرواز است میباشد.

فایده های که این شیوه دارد آنست که از آلودگی محیط جلوگیری شود، مقدار کم مواد کیمیایی به مصرف میرسد و ملخ قبل از آنکه قطعه زمینی را مورد حمله قرار دهد متفرق میشود و معو میگردد.

همکاری در فضا

مشترك سفاین کیهانی اتحاد شوروی سایوز و ایالات متحده ایولو در سال جاری مدنظر گرفته شده است. در پروگرام پرواز مشترك همچنان انتقال فضانوردان از يك سفینه به سفینه دیگر نیز در نظر گرفته شده است. تصویب این موافقت نامه ملاقات يك عده دانشمندان و متخصصین هر دو طرف را مهیا ساخته و پرنسیپ های همکاری اتحاد شوروی و ایالات متحده در حل برابر تخیلی که مربوط به

اتصال سفاین دستگاه های کیهانی میباشد طرح گردیدم بود. برای کار بالای ساحات مختلف این مسایل تخیلی گروپ کار گران چندین مراتبه باهم ملاقات نموده و روی پرنسیپ های لازمه را غور کردند. لازم است در اجرای عمل پالیدن و نزدیک شدن سیستم های رادیویی هر دو سفینه کیهانی مشتركاً فعالیت نماید بدین لحاظ آنها باید بیک پرنسیپ ساخته شوند.

درین سیستم ها باید از میتود واحد اند ازه گیری بار دتر های حرکت نسبتی، عین عملیه مورد لیسن، یکسان بودن فریکانس ها و دیگر پارامترهای اشارات یکسان بودن قدرت مرسله

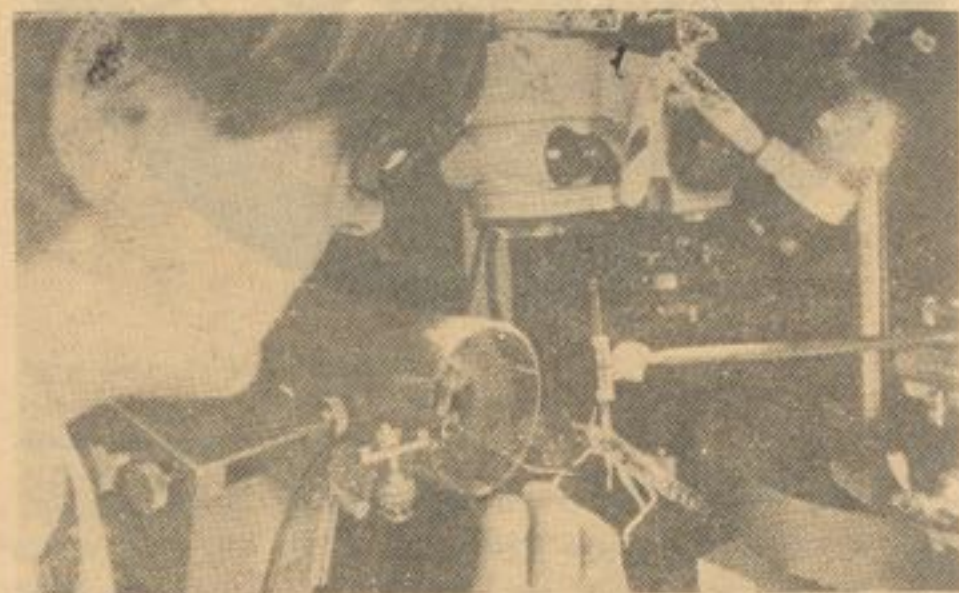
برای این مقصد یکی بودن يك عده عناصر که اندازه گیری اوپتکی را تامین می نمایند ضروری است. برای اینکه کشف بصری سفاین و تعیین محل سفاین را در فضای کیهانی آسان تر بسازیم لازم است که سفاین کیهانی با برجهای رادیویی و سیستم های دهنده اشارات تعدی توجه مشترك یکسان محضر باشند همچنان تامین ارتباط رادیویی بین سفاین کیهانی در جریان پالیدن و نزدیک شدن نیز حتمی میباشد.

شعر

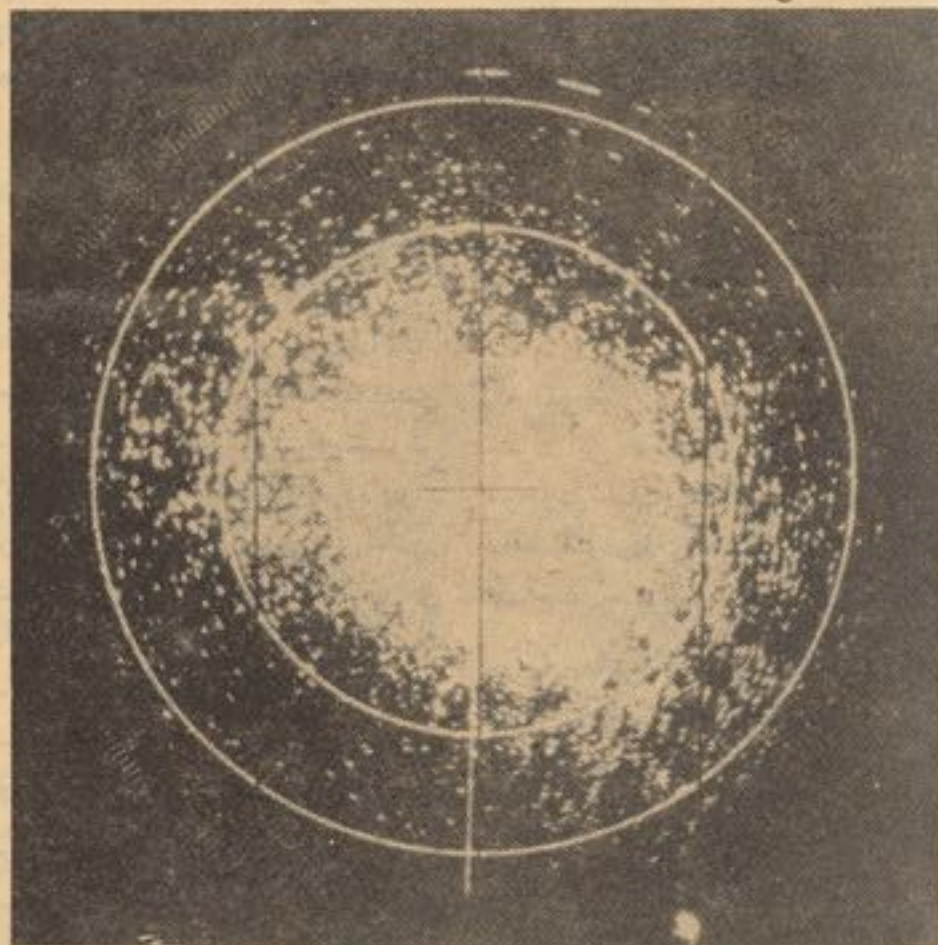
حله‌ی تنیده زدل

واقعی و جاندار ما هیت انسانی است. به نحوی که تأثرات و حالات باطنی و روانی او را با بلیا تی که از تحمل آن ناگزیر است. از برای

رادار علیه ملخ



در موسسات تحقیقاتی دانشمندان مطالعات دامنه داری بالای ملخ انجام می‌دهند. در این تصویر دستگاهی را می‌بینید که کنترل عصبی عضلانی که پایهای ملخ را در حرکت می‌آورد در آن تحت مطالعه است



این تصویر پرواز دسته‌های وسیع ملخ را در هنگام شب با کمک رادار نشان می‌دهد. این دسته در ارتفاع ۱۲۰ - ۳۰۰ متر پرواز است. از مرکز تاحاشیه این تصویر یک میل فاصله می‌باشد. و این امر حکایتگر آنست که ملخ‌های بسیار وسیع و زیاد است و به تعداد صدها هزار و حتی میلیون‌ها ملخ در یک دسته شامل اند و همه آنها در یک جهت پرواز می‌نمایند.

وفلزات و غیره و در هنر شعر «زبان» انسانی است.

باید بخاطر داشت، همچنان نیکه خطها و رنگها بذات خود نقاشی نیست، سنگها و فلزات و غیره، مجسمه‌ها و پیکره‌ها نیستند، و حرکات جسمانی بذات خود رقص نیست و اصوات بذات خود موسیقی نیست، عینا بهمان صورت «زبان» بذات خود شعر نیست، ازین وسایل و مواد وقتی هنر ساخته میشود که آنها را (بشکل خاصی) در آوریم پس شعر هم وقتی ساخته میشود که زبان را شکل خاص بدهیم.

اما درباره وزن و قافیه شعر چه نظر دارید؟

— قافیه، هر چند در ساختمان شعر و ظایف و لطایفی داشته است و دارد، اما از لوازم اساسی و اجزای ضروری ساختمان شعر نیست، دسته‌یی از شاعران خوشنویس را از قید و بند وزن و قافیه آزاد ساخته، «شعر آزاد» می‌گویند.

این رسم نخست در کشورهای غربی، سپس در کشورهای همسایه ما و سرانجام در کشور ما تداوم یافت و اکنون گروه معدودی از شاعران به گفتن اینگونه اشعار میسر دارند. شاعران بزرگ و مقتدر

به منظور شدت تأثیر کلام و ایجاد توازن و ترصیع در گفتار و بیان معانی مراد خوشنویس، قافیه را در شعر استخدام میکردند و میکنند.

این طایفه از شاعران، کلمه‌های قافیه را هم، مانند هر کلمه ترکیب و عبارت دیگر زبان خود در شعر خویش زیر فرمان دارند، آنها را بر حسب و اراده خواست خود برای منظورهای واغراض و معانی و مفاهمیکه خود بخواهند به کار و وظیفه می‌گذارند و اما شاعران ناتوان را کلمه‌های قافیه تحت فرمان می‌آورند. انتخاب کلمه قافیه در قوافی تنگ، یا در شعر شاعر تنگ مایه، آنکه زبان خود را چنانکه برای شاعر سزاوار و ضرور است نمیداند و در آن تسلط و غنای لازم را ندارد، در ذهن شاعر باعث ایجاد مفاهیم و معانی جبری میگردد، و مقصود یا انگیزه او را که قبلا قصد بیان آنرا نداشته یا حتی در ذهنش نبوده است، بروی تحمیل میکند. (ناتمام)

سعادت و تعلیم نوع بشر بیان کند. گویا بدینصورت شعر و طیفه دارد که مخاطب را از ما هیت انسان به شیوه‌یی زنده و دلپسند آگاه سازد، یعنی غایه شعر اطلاع دادن و هدایت کردن است.

پرسیدم، ببخشید استاد، مقصود در دیدن ازین گفته چیست؟ فکر کردم ازینکه حرقتش را قطع نموده‌ام برافروخته خواهد شد اما برعکس پندارم او در جوابم گفت: به عقیده‌ی باید شعر آدمی زاده را از چه چیز آگاه سازد؟ کدام قسمت از طبیعت آدمی را بزرگ‌زیند و آن را تقلید یا تعبیر کند.

یک شاعر و نقاد قرن نوزدهم انگلیسی بنام شیلی عقیده داشت که شعر به مفهوم عام آن «بیان کردن و تخیل است» همچنان نیکه از سطوح تقلید را در انسان غریزی میداند، شیلی نیز شعر را لازمه انسان دانسته معتقد است که شعر بیان را ستین و جاودانه خیال‌زندگیست.

— استاد محترم حالا هم کمی درباره صفات و مشخصات شعر معلومات بدهید:

— شعر هنر زبانی مؤزون مکتوب و نامکتوب است. در این تعریف مشخصات ذیل برای شعر تجویز شده است:

— شعر هنر است.
— شعر از زبان ساخته میشود.
— شعر مؤزون است.
— شعر هم نوشته و هم گفته میشود.

برای بهتر شناختن شعر، اکنون، هر یک ازین مشخصات را شرح میکنیم.

هنر: شاید ایجاب نکند که هنر را از نظر فلسفه زیبا شناسی بدقت و تفصیل شرح کنیم زیرا از قدیم الایام تاکنون، نظریه‌های گوناگون درین باب ارائه شده و شرح هر یک ازین نظریه‌ها وقت‌ما و شوا و صفحات زیاد مجله تا آنرا خواهد گرفت. اگر مسأله را ساده بسازیم، میتوانیم بگویم که هنر بیان انگیزه‌ها و تجربه‌های حسی، عاطفی و عقلانی است باشکلی دادن و سیله بیان خاص به غرض تأثیر کردن بر دیگران، یعنی

تغییر دادن آنها هر نوع هنر، وسیله بیان مختصر بخود دارد، چنانچه وسیله بیان در هنر موسیقی، آوازه‌ها و آهنگها، در هنر نقاشی خطها و رنگها، در هنر رقص حرکات جسمانی، در مجسمه سازی سنگها

فال حافظ



خوانند گمان گرامی !

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرقی نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده میشود بیت ۷۰ را اختیار نموده اید. باید به بیت

بقیه از صفحه ۹

رازها از زندگی

که تقریباً پانزده سال در کنار یک سرك پر از دحام جا بیکه خطر بر ما موجود است زندگی میکرد، روزی با سگ دیگری آشنا شد و به زودی صاحب چند چوپان گردید. همینکه چوپانها بزرگتر شدند دیگر کرکی آنها را دوست نمیداشت و بودند شانرا با ما در شان نمی پسندید. در یکی از روزها فرزندانش را از کوه پایین آورد و روی قطار ریل آنها را مجبور به ایستادن ساخت و خود را عقب کشید و رفت لحظه ای بعد ریل آمد و چوپانها را هلاک کرد کرکی افسرده دل و غمگین شد روز بعد دو مرتبه خود را زیر اریه گادی شیر فروشی انداخت اما شیر فروش نجاتش داد فرادای آن از گر سنگی خودش را هلاک کرد ژوندون

بسر «کرایک» به تب شدیدی می سوخت و مجبور بود به بسترش بخواهد آن روز فرا موش کرده بود و زاعش را غذا بداد و قتی مرگ از شدت گر سنگی به جان آمد روی شاخه مقابل پنجره اتاق کرایک نشست و آنچنان با شدت صدا های وحشت آور و تأثیر آمیز از حنجره می کشید که کرایک چشمهایش را در عین تب سو زان باز کرد و متوجه زاغ شد. در این وقت که صدای زاغ در فضای خانه طنین انداخت شنیده می شد که هزار ها متر دور از منزل ما زاغهای وحشی جواب آنرا می گفتند و آهسته آهسته در حالیکه صدا می کردند در فضای حویلی ما بر میزدند.

یکی از زمینداران حکایت می کرد که ماسکی داشتیم به نام کرکی



یادگار (چولیم) رهبر بزرگ کوریای جنوبی

سرزمین سه هزار نوع نبات

بقیه صفحه ۱۱

بول رایجه کوریا (ون) مساوی به صد (چون) بود و قسمت اعظم نفوس این کشور پیرو دین بودایی و معابد مذهبی را مقدس میشمارند. از نگاه اداری کوریای شمالی به ۱۳ ولایت و کوریای جنوبی به نه ولایت قسمت گردیده است عایدات ملی کوریای جنوبی فی نفر سالانه به یکصد دالر بالغ میشود.

جزیره توشی بین بر اعظم آسیا و جزایر جاپان که یک منزل اقوام و تهذیب آسیا شمرده شده از همین جزیره گدشته بجایان رسیده است با شندگان کوریا خیلی برده بار، خوش خلق و در حیات قانع اند و از همین جا است که بنام (قوم گوشه گیر) مشهوراند.

زراعت مرتب در قطار سبزیجات در این شبه جزیره خیلی عمو میست داشته وافر زرع میشود در هر مزرعه و کنار باغچه های منازل ترب در میان گلها و سبزیجات مقام اول را دارد و غذای یک کوریایی زمانه کامل گفته میشود که بالای دستر خوان او ترب موجود باشد در پهلوی مهمان نیز دیگر و مقدّمتر از همه غذاها باید ترب قرار داده شود تا عزت مهمان و مهمانوازی بجای آورد.

شمال و اقصیست از همینجا است که جاپانی ها بواسطه معا دن طلای آن کوریا را به تصرف خویش درآوردند امریکا عقیده دارد که اگر استخراج طلا مانند دوره اشغال جاپانی ها پیشرفت کند بزودی ممکنه کوریا سومین کشور تولید کننده طلا در جهان محسوب خواهد گردید در مقابل مردم آن قسمت کوریا مواد خوراکی نداشته بلکه مواد خوراکی از قبیل برنج و غیره در زمین های جنوبی زرع میشود.

کوریا سرزمین سه هزار نوع نبات مختلفه است که از نباتات اقلیم معتدله تا نباتات جنوبی را در بر میگیرد.

کوریا دارای کلتور بسیار قدیمی و عنعنو پست که در قرن هفست میلادی فا کولته ای در این سرزمین تا سیس گردید که در میان ملل شرقی ممتاز بود در این فا کولته ماتیماتیک، طب و اترو نو می باصول درست تدریس میشد که نظیر آن در نیمه قاره شرقی وجود نداشته. اولین کتاب جهان بسال ۱۲۳۶ در کوریا بطبع رسید که در جهان کتب و طبع ارزش شایانی دارد.



شنبه

- ۱- زلف بر باد مده تاندهی بر بادم
ناز بنیاد مکن تا نسکنی بنیادم
- ۲- می مغور با همه کس تا غورم خون جگر
سر مکش تا نکشد سربلک بر بادم
- ۳- شبره سپهر مشو تانهم سر درکوه

- شور شیرین منما تا نسکنی بر بادم
- ۴- گر دست دهد خاک کف پای نگارم
بر لوح بضر خط غیا ری بنگارم
- ۵- دیده بخت با فسانه او شد در خواب

- کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم
- ۶- گرچه افتاد ز زلفش گرمی درکارم
همچنان چشم کشاد از گرمش میدارم
- ۷- هر چند که پیروخته دلوان توان شدم
هر که که یاد روی تو کردم جوان شدم

یکشنبه

- ۱- کنون که در چمن آمد گل ز عدم بوجود
بنفشه در قسم او نسپاد سر بسجود
- ۲- از دیده خود دل همه بر روی ما رود
بر روی ماز دیده جگوم چسارود
- ۳- ای سرو حسن که خوش میروی بناز

- عشاق را بناز تو هر لحظه صد نیاز
- ۴- ترسم که اشک در غم ما پرده دور شود
وین راز سر به مهر به عالم سمر شود
- ۵- دیده بخت با فسانه او شد در خواب

- آری شود ولیک بخون جگر شود
- ۶- خواهم شدن به میکره گریان و دادخواه
کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود
- ۷- از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان
باشد گزان میانه یکی کار گر شود

دوشنبه

- ۱- ای جان حد یث ما بر دلدار بازگو
لیکن چنان مگو که صیاح را خبر شود
- ۲- از کیمای مهر تو ز درگشت روی من
آری بسم لطف شما خاک زد شود
- ۳- در تنگنای حیرتم از لغوت رقیب

- یارب مباد آنکه گدا معتبر شود
- ۴- بس نکته غیر حسن بیاورد که تا کسی
مقبول طبع من دم صاحب نظر شود
- ۵- این سرگشتی که کنگره کاخ وصل راست

- سرها بر آستانه او خاک در شود
- ۶- حافظ جوانی سر زلفش بدست توست
دم درکش از نه باد صبارا خبر شود
- ۷- گوهر پاک بیاورد که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

سه شنبه

- ۱- دوش میگفت که فردا بدم گام دلت
سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
- ۲- آخرای خاتم جمشید همایون آثار
گرفتند عکس تو بر نقش نگینم چه شود
- ۳- از بهر بوسه زلفش جان همی دهم

- این همی ستاند و آنهم نمید هد
- ۴- نفس برآمدو گام از تو بر نمی آید
لفان که بخت من از خواب در نمی آید
- ۵- زشت صدق کشادیم هزار تیر دعا

- ولی چه سود یکی کارگر نمی آید
- ۶- معاشران گمراه از زلف یار بازکنند
شب خوش است بدین صهانش درازکنند
- ۷- محروم اگر شدم ز سرگویی او چه شد
از گلشن زمانه که بوی وفا شنید

چهارشنبه

- ۱- ساقی بیا که عشق ندا می کند بلند
کاکس که گفت قضا ما هم زما شنید
- ۲- رباب و چنگ بیاتک بلند میگویند
که گوش و هوش به پیغام اهل رازکنند
- ۳- میان عاشق و معشوق فرق بسیار است

- جو یار ناز نماید شما نیاز کنید
- ۴- پند حکیم معض صوابیست و بمن خبر
فرخنده آنکسی که بسمع رضا شنید
- ۵- بهان دوست که غم پرده بر شما نهد

- گر اعتماد بر الطاف کار ساز کنند
- ۶- ساقیا عشق امروز بفرده ممکن
یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر
- ۷- گر بود عمر به میخانه رسم بار دگر
به جز از خدمت رندان نکتم کار دگر

پنجشنبه

- ۱- راز سربسته مایین که بدستان گفتند
هر زمان باد فو نی بر سربازار دگر
- ۲- دلم رفت و ندیدم روی دلدار
لفان از این تظا ول آه ازین زجر
- ۳- حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار

- برواز درگش این ناله و فریاد بسر
- ۴- ای سرو ناز حسن که خوش میروی بناز
عشاق را بناز تو هر لحظه صد نیاز
- ۵- بیاو گشتی ما در شط شراب انداز

- خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز
- ۶- ناممن رفتست روزی بر لب جانان بسپو
اهل دلرا بوی جان می آید از نامم هنوز
- ۷- ای که گفتی جان بده تا باشد آرام جان
جان به غم هایش سپردم نیست آرامم هنوز

جمعه

- ۱- بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید
از یار آشنا سخن آشنا شنید
- ۲- زودی ساقی مهوش گلی بچین امروز
که گرد عارضی بستان خط بنفشه دید
- ۳- دامنش گر چاک شد دو عالم زلفی چه پاک

- جامه در لیکنامی نیز می باید دید
- ۴- دوش میگفت به مژگان درازت بکشم
یارب از خاطرش اندیشه بیدار بسر
- ۵- دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

- یاقین رسد به جانان یاجان ز تن بر آید
- ۶- برکش ای مرغ سحر نفقه داودی باز
که سلیمان گل از باد هوا باز آمد
- ۷- چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس
سر بیاله بیوشان که خرقه پوش آمد

آرزوییکه گل کرد

قسمت پنجم

نویسنده : ظریف صدیقی

نجیب خیلی زود خودش را بدکتور رسانید. دلش گواهی میداد حادثه گوارایی انتظارش را نمیکشد، وگرنه اینقدر صبح و قند کتور سرانگیخته و تپنده نبود. همینکه با هم مصافق شدند، دکتور تبسمی کرد و گفت:

«بگو به بیمه امشب چه خواب دیدی. سواله فکر میکنم خواب من ارتباطی با خواستن شما ندارد ولی حس میکنم شما حامل خبر خوشی هستید. خوب حس کردی.»

بعد ماجرای رفتن بخانه سلیمه و ملاقات با پدرش راقصه کرد و افزود:

«حقیقت اینست که در غیا با توجیزهای صورت گرفته شاید سلیمه از عشق خود به والدینش اعتراف نموده است. بهر صورت سلیم خان مجبور که راجع به تو از من معلومات بگیرد.»

خبر خوشی است - حالا وظیفه من چیست.

وظیفه تو اینست که نامه بنویسی و همه چیز را شرح دهی تا عکس العمل سلیمه واضح شود. شاید او هنوز باین مرحله نرسیده باشد. ممکن است ترا دوست بدارد، ولی برای زناشوهری عشق و محبت کافی نیست. بلکه باید بین شما چنان اعتمادی بوجود آید که متعین شوید میتواند در قبال آینده - مسئولیت زندگی را در لگنید و از عهد آن بدر آید.

نامه ای را بنویسم خدا کند تا تیریدی بر او نکند.

نه - مطمئنم از مطالعه نامهات خوشحال خواهد شد.

نجیب حاضر شد تا نامه بنویسد و همه چیز را اعتراف کند. شب تا سحر بیدار ماند و بالاخره نامه بدین مضمون نوشت:

خدای من... منم چطور این اعتراف را بر زبان آورم.

اعترافیکه با جسم و روان من پیوند داشته، آيا گذشته تر ازین هست که انسان دردی را حس کند و تشخیص دهد و نمیتواند بیان نماید.

بایست سوخت، رنج بسود و درد کشید، تا حرفی بر زبان نیاید...

بگذار بگویم که این اعتراف از آن دودها است، در دیرست که همه توانایی مرا ناتوان ساخته و بزانو در آورده است. و نجیب بزرگ که قلب و احساس مرا از من گرفته، روز هاندیشه های مرا بر این همانه میفشارد و شبها دیدگان خسته مرا از خواب باز میدارد. هم آرامش را از من گرفته و هم...

خدایا... تو بمن نیرو بخش تا این راز را در قالب الفاظ و کلمات نارسا بنویسم و رازیکه شیرینتر از همه شیرینی ها و گواراتر از همه گوارایی هاست. این راز بو جودی تو مسل یافته که فقط اوست که باید این حقیقت را بداند تا انعکاس آهنگ کلمات بتواند سامعش را رابنازد. او که اکنون مرا بزانو در آورده و ناچار بدان کرده تا با تحمل درد ها و شکنجه ها جرات آنرا بیایم که اعتراف نمایم:

عزیز من ترا دوست میدارم.

آیا من دیوانه نیستم چطور میتوان جسم زهری را بامید زندگی و سعادت سرکشید. آیا همین را عشق میگویند یا یک جنون و بیلیام شکسیر میگویند:

عشق آتش است صفا یافته در چشمان - عشاق دریا نیست آشفته از اشکهای دلدادگان و دیگر چیست. عاقلانه ترین دیوانگیها - زهریکه ما را میکشد و لطفی که نجاتمان میدهد.

آری عزیزم: اکنون فیصله کردم حقیقتی را با تو در میان گذارم شاید ترا باند یشمن وادارد کسی چه میداند میدانم تو هم این حقیقت را در لگن کرده ای. شاید نگاههای شیطانه ماطی لحظات بر خورد توانسته باشد، این آتش صفا یافته را از دیدگان ما بر قلب و احساس ما بپزد و ژاند.

شاید چنان باشد اما چه میتوان کرد این زندگیست زندگی که همه بان علاقه داریم. این شیرینترین و دیعه ایست که اگر بیش در نهاد مانده تامل و دلگرمی ما بزندگی بیشتر گردد.

ما جوان استیم تشنه زندگی خوشبو دل

خواه، روز ها میرویم می تبیم، میفیم. - میخیزیم، رنج میکشیم، میگوئیم و تلاشی میکنیم تا شبها در کنار هم بیایم تا آنجه خستگی را با لطف و محبت یکدیگر تلافی نماییم اگر فقط همین نباشد دیگر مفهوم زیستن برای بشر ارزشی ندارد. چاره چیست مادر تشبیهی هیچ استیم. بلکه از هیچ هم کمتریم. حاصل تلاشها و تشبیهای ماچهره رنج کشیده مانگاه بی فروغ خاطری نا آرام و افکاری آشفته میباشد که برای ما بجای می ماند پس آیا اشتباه است اگر ما جوانان بخاطر آرامش بخاطر درد و واقعیت زندگی بجستجوی هم بر اییم و یکدیگر را از لایبای گیر و دار ها نمود ها و تقاضاها جامعه خود بیاییم.

اینست که من از تو میخواهم در صورت موافقت با من زندگی کنی. همسر و شریک عمر من گردی، تا هر دو در کنار هم زندگی سعادت مندانه از پیش ببریم. اما آیا تو موافق خواهی بود؟

خوبست حالا که موضوع بر سر واقعیات کشید به دامن رویا ها بنه نبریم بلکه با همان واقعیتی که ارزش شخصیت ما را مینماید یاند یکدیگر را بجویم تا یک احساس فریبنده و زود گذراننده روشن را بر ما تیره نگرداند. عزیزم من ترا پسندیده ام. با خود مشورت کرده ام و بتو اعتماد نموده ام زیرا من تر با اعتماد شناختم و اگر بتوانم این حس را در تو نیز بوجود بیاورم دیگر برای من توفیق عظیمی است.

آرزو مند چنان شوم، حالا این توانستی که یک کلمه شیرینت میتواند باین بی تکلیفی ها خاتمه بخشد... تو میدانی در لحظه ای که این نامه را می نویسم، چه اضطراب و هيجانی مراد میان گرفته است زیرا تو بقدرت عشق یقین داری، من این را در نگاه تو در حرکات تو و در چهره تو یافته ام، شنیده ام شوریدگی من در تو هم اثر کرده و آنرا با قدرت در میان گذاشته ای، اگر این خبر راست باشد افتخار بزرگی برای ما و عشق ما خواهد بود، بهر حال منتظر پاسخی از جانب تو هستم، امیدوارم هر چه زود مرا افتخار بخشی.....

دل داده تو... نجیب

نامه را چند بار خواند، بعد با هستی در پاکت گذاشت، قرار شد نامه را دکتور به سلیمه بسپارد، عصر آنروز برای دیدار و معاينه به خانه سلیم خان رفت، از تصادف سلیم خان به خانه نبود و دکتور توانست با سلیمه تنها باشد بهتر بود شرایط را برای سپردن نامه مساعد میساخت ازینرو پرسید:

سلیمه جان صحت تو یکلی خوب شد و تو میتوانی مطمئن باشی که دیگر ناراحتی گریبان ترا خواهد گرفت.

مشکرم دکتور، اما انسان اگر بخواد زندگی کند همیشه با ناراحتی دست و پایی خواهد برد.

خوب حالا که گپ بر سر زندگی آمد، می

توانم بعنوان دکتور معالجت ببرسم که چطور میخواهی با استقبال زندگی بروی؟ والله سوال مشکل کردید دکتور! چند روز بهمین فکر استم ولی میترسم. - سعترسی از چه؟ از زندگی یا از مشکلات آن.

... - نه سلیمه جان! باید گذشته را فراموش کنی، تو اکنون برای زندگی کفایت داری، تو باید با شجاعت ترس را از خود برانی و... میدانم دکتور اما ترس من از زندگی نیست از چیزهای دیگر است. - مثلاً از چی؟

... - شاید هم بای خاطر خواهی در میان است، اگر اینطور باشد، باید بشما تبریک گفت: چون خوب راهی برای استقبال از زندگی انتخاب کردید چطور دکتور؟

برای اینکه عشق به آدم نیرو میدهد عشق به آدم شجاعت میدهد و ترس و هراس را زایل میسازد.

عقیده خوبیست، بشرطیکه آدم بتواند به نتیجه آن امیدوار باشد. - مثلاً چه نتیجه ای؟

مثلاً اینکه آیا این عشق به ثمر میرسد یا...

مطمئناً به ثمر میرسد، چون تو دختر عاقلی هستی، عشق تو یک عشق پر شکوه و با نتیجه ایست، خوشبختانه والدین تو هم نظارت راز و می پذیرند.

مگر بشرطیکه آدم بفهمد، طرف این عشق را چطور تلقی میکند؟

خوب حالا که تقریباً راز را در میان گذاشتی میتوانم به پرسم آن جوان خوشبخت چه کسی خواهد بود؟

از مریضهای شما دکتور کسی که طرف توجه شما قرار دارد.

اگر منظورت نجیب است باید بگویم سلیمه خوبی را در انتخاب بکار برده ای. چون او هم بی تابانه در فکر تو پس میبرد. - از کجا میدانی دکتور!

ازین نامه، بهر نامه متعلق به تست نجیب همه چیز را برایت اعتراف کرده مقصد من هم آن بود که به بیمه میتوانم این نامه را بتو بسپارم یا نه؟ حالا سزاوارست که این نامه برایت برسد. بشرط آنکه جواب آنرا پس از مشوره با پدرت هر چه زود تر بمن بسپاری، چون میترسم بچاره نجیب تا با انتظار را آورده نتواند.

سلیمه با تعجب نامه را گرفت، بعد به دکتور اطمینان داد که بزودی جواب آنرا بوی خواهد داد. ضمناً از وی سپاسگذاری کرد که چنان وظیفه مهمی را بدوش گرفته است.

ما همیشه نیکی های شما را بخاطر خواهیم داشت.

وظیفه دکتور بحسن صورت انجام یافت و در حالیکه راضی به نقل میرسید از او وداع کرد.

شب عروسی همین دو نفر بود، لهذا ضرورتی به معرفی دیده نشد چون قبل از آن به نجیب و سلیمه با نسیم صحبت کرده بود.

دکتر عادت داشت که مریض هایش را غیابا یکی دیگر معرفی کند، ازینرو اکثر بیماران وی هم دیگر را می شناختند. اما آنچه برای او مهم بود خوشبختی مریضا نشیمن از تداوی بود. دکتر خیلی مایل بود که بیمارانش پس از بهبودی اشخاص موفق و خوشبخت باشند. ولی در مورد نسیم چندان توضیحی به دیگران نداده بود چون خودش نیز درباره آنچنان معلومات مفصلی نداشت. همینقدر میدانست که مغز او در اثر افتادن از بلندی صدمه دیده بود علت آنهم کوشش خانوائه نسیم در اختیار موضوع بود. دکتر کم و بیش دریافته بود که با قیادار

را بفشار. مگر نیمیانی که فشار دست بهتر از گرمی لب از راه عشق خبر میدهد. دکتر تصمیم گرفت بافتخار نجیب و سلیمه دعوتی در خانه اش ترتیب نماید در این دعوت نسیم با خانمش زهره نیز حضور داشت این جوان یکی از مریضهای دکتر بود که در اثر مساعی وی نجات یافته بود. نجیب و سلیمه هر دو این زن و شوهر جوان را میشناختند چون شبکه آنها برای بار اول هم دیگر را دیدند

شد. حتی فیصله شد تا پس از سپری شدن تابستان ازدواج شان هم صورت بگیرد هر دو دل داده در پناه دیده های پسندیده مدینت در سرحد آرزوهای مشترک شان قرار گرفتند. دیگر برای آنها مهم نبود که حساب شب و روز را بگیرند. آینده در نظر آنها روشن تر از آفتاب معلوم میشد در حالیکه نمیدانستند سببی را که به هوا بیاندازند تا پایان بیاید، چند غلت میخورد این مثل راهروش کرده بودند که: نزدیک ترین راه بین دو کوه از یک قله تاقله دیگر می باشد منتها بایست برای گذشتن از یکی دیگری باهای دراز داشت. نجیب برای نامزدش یک جلد ترانه های بلتیس را هدیه داد تا هنگامیکه در کنار همند برایش بخواند.

بازوانت راجون کمز بندی بر تنم حلقه کن. زیر نوازش انگشتان تو از زمزمه جویبار و نسیم نیمروز دلپذیر تر است.

امروز نوبت تست که مرا دوست بداری. با من سخن مگوی، هنگامیکه یاران در کنار هم اند سخن گفتن چه سود دارد؟

بگذار اتر گیسوان پریشان ترا چون نوازشی که بابوسه همراه است برگونه های خویش احساس کنم.

بگذار در زیر پرده سیاه زلفان توهج جز تو از جهان نبینم با دو دست گرم دستهای

نجیب شور و التهاب عجیبی در خود حس می کرد. قدرت نداشت نامه را بکشا ید اما در آن سر اصرار دکتر جرئت پیدا کرد تا نامه را باز کند سر نوشت او و عشق پر شور او باین نامه وابسته بود. عاقبت دل بدریاز دو آنرا گشود. بی اراده با صدای بلند آنرا خواند.

افای نجیب خان! من در این موضوع بسیار والدینم کمزدم شمار و دو شبیه برای خواستگاری تشریف بیاوردید.

هر چند لحن نامه رسمی و بدون امضاء بود مگر برای خوشبختی ساختن او کافی به نظر میرسید. دکتر خنده گنان گفت:

من اولین کسی ام که برایت تبریک میگویم.

خانم دکتر وقتی از جریان خبر شد ضمن تبریک گفت:

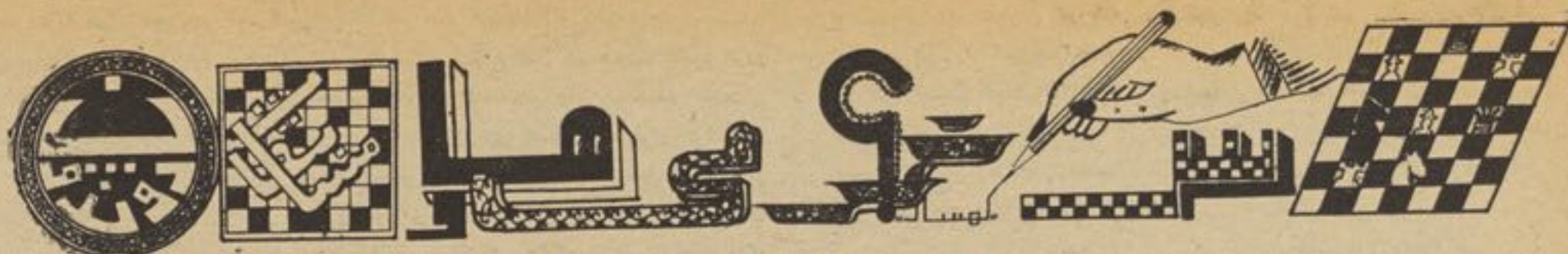
منهم کسی استم که برای اولین بار بخواستگاری میروم.

نجیب با خورسندی از آنها تشکر کرد. او رفت تا مقدمات یک خواستگاری با شکوه را بگیرد. حالا که پس از سالها به مرز خوشبختی رسیده بود باید بر آن دست می یافت. لازم بود جشن مفصلی بگیرد. او طی دعوت مجلل خانوادگی اقوام خود را از تصمیم ازدواج خود با دختر سلیم خان آگاه ساخت. قرار شد روز دو شبیه چند نفر از مردان سرشناس و زنهای محترم با دکتر و خانمش بخواستگاری بروند.

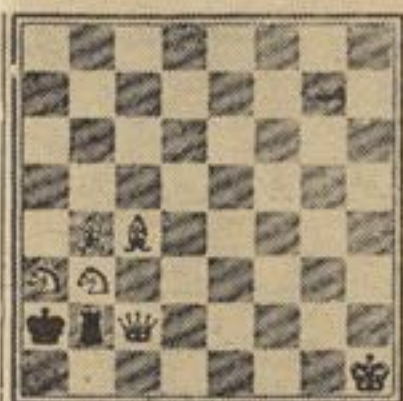
پدر سلیمه خیلی زود خواستگاران را جواب مطلوب داد قرار شد مراسم نامزدی یک هفته بعد صورت بگیرد. نه نجیب و نه سلیمه هیچکدام آن هفته را فرار و آرام نداشتند.

شعبارا تا صبح بیاد هم دیگر و روز های خوش را که باید یکجاسپری میکردند بیدار میماندند تا اینکه هفته با خورسید و در حضور اقوام و دوستان طرفین مراسم نامزدی شان اعلام





مساله شطرنج



- ۸ درین مساله باز هم سفید بازی را شروع نموده بعد از دو حرکت سیاه را مات می‌نماید.
- ۷ اکنون دانه‌ها را روی شطرنج منزل نشان
- ۶ چیده راه حل آنرا دریابید.

ستاره‌شناسی

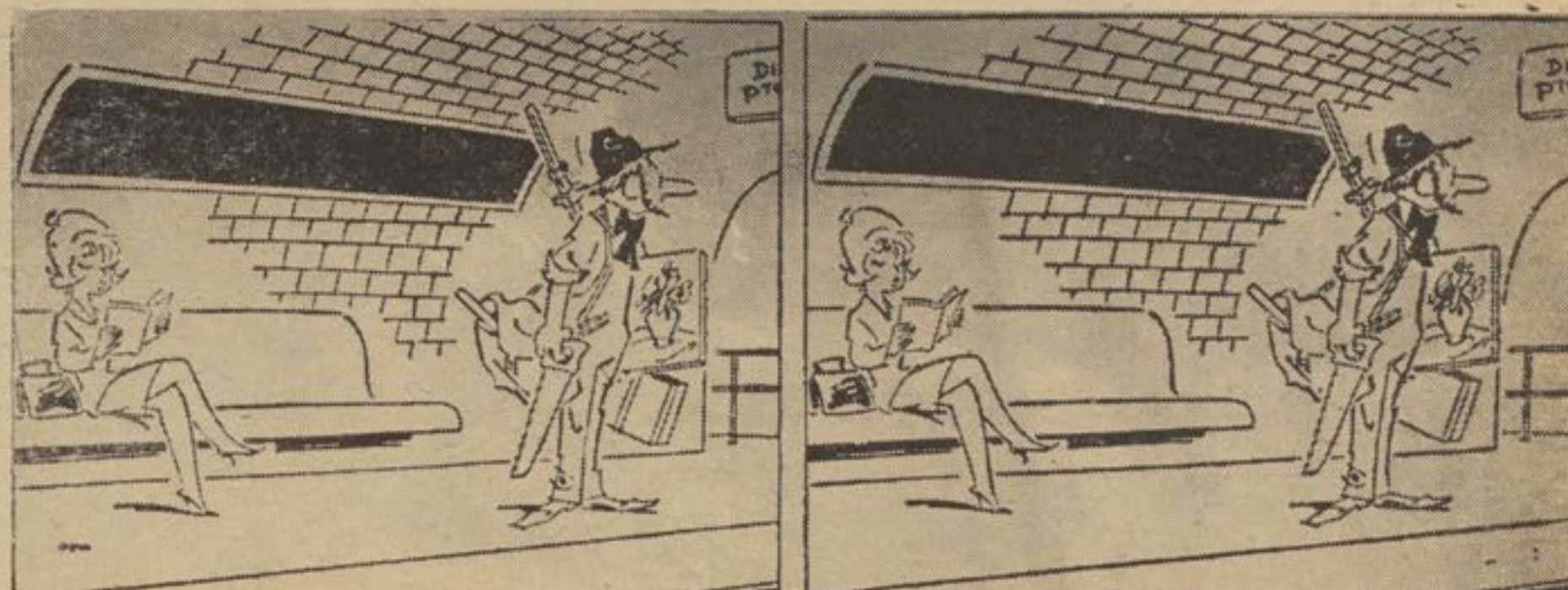
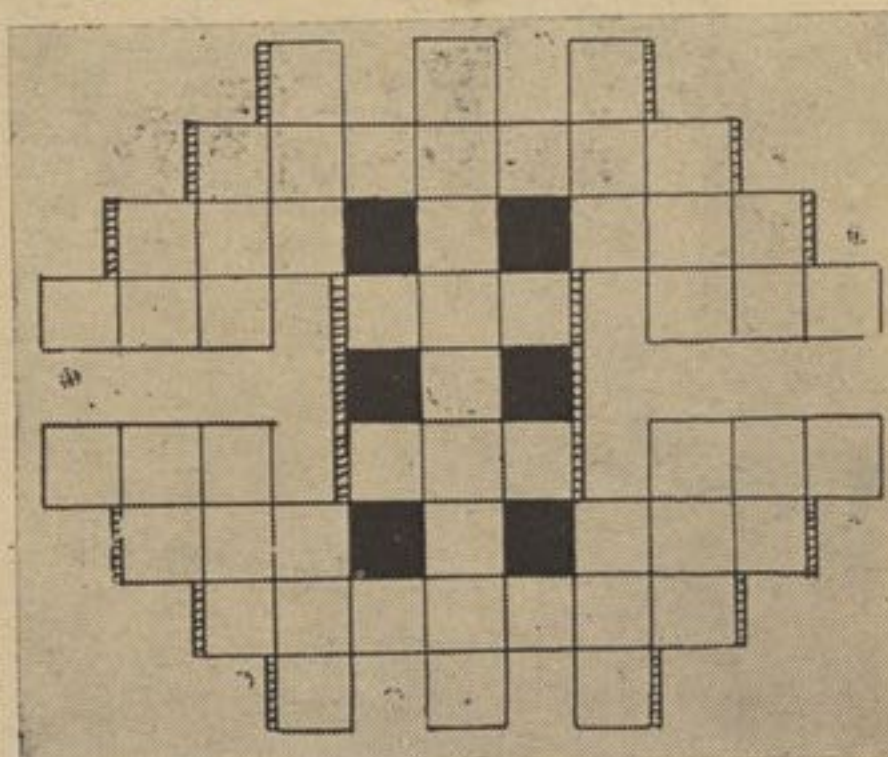


چهره سه هنرمند سینمای غرب

ناگفته نباید گذاشت که هر کدام از این چهره‌ها در جهان سینما شهرت و محبوبیت فراوان دارد و اگر موفق به شناختن این سه هنرمند شدید لطفاً نام‌های شانرا با نام‌فلم‌های شان نوشته به آدرس مجله بفرستید.

این جدول را خودتان طرح کنید

- افقی : ۱
عمودی : ۱
- ۱ : يك نام هندی .
- ۲ : از آنطرف پیدا نیست سرنگش سفید
- ۳ : زندگی نیست ساز آن بوت میدوز ند . است
- ۴ : تکرار يك حرف - سنگ - تکرار يك حرف
- ۵ : عضو از بدن - قطره هم يك خوردنی
- ۶ : تکرار يك حرف
- ۷ : چهار راهی - منزله
- ۸ : منسوب بيك کشور اروپایی
- ۹ : طرح کننده : محمد نبی (حلیمی)



در بین این دو تصویر که با هم به کلی مشابه است اگر با دقت زیادی دیده شود هفت اختلاف موجود است شما آنرا پیدا کرده برای ما بنویسید.

ماودوستان این صفحه

خواهر عزیز حلیه هاشمی از مزار شریف
جدول شما بسیار خوب بود از همین جهت
آنها به مرتب این صفحه سپردیم بزودی
جدول ثان نشر خواهد شد .

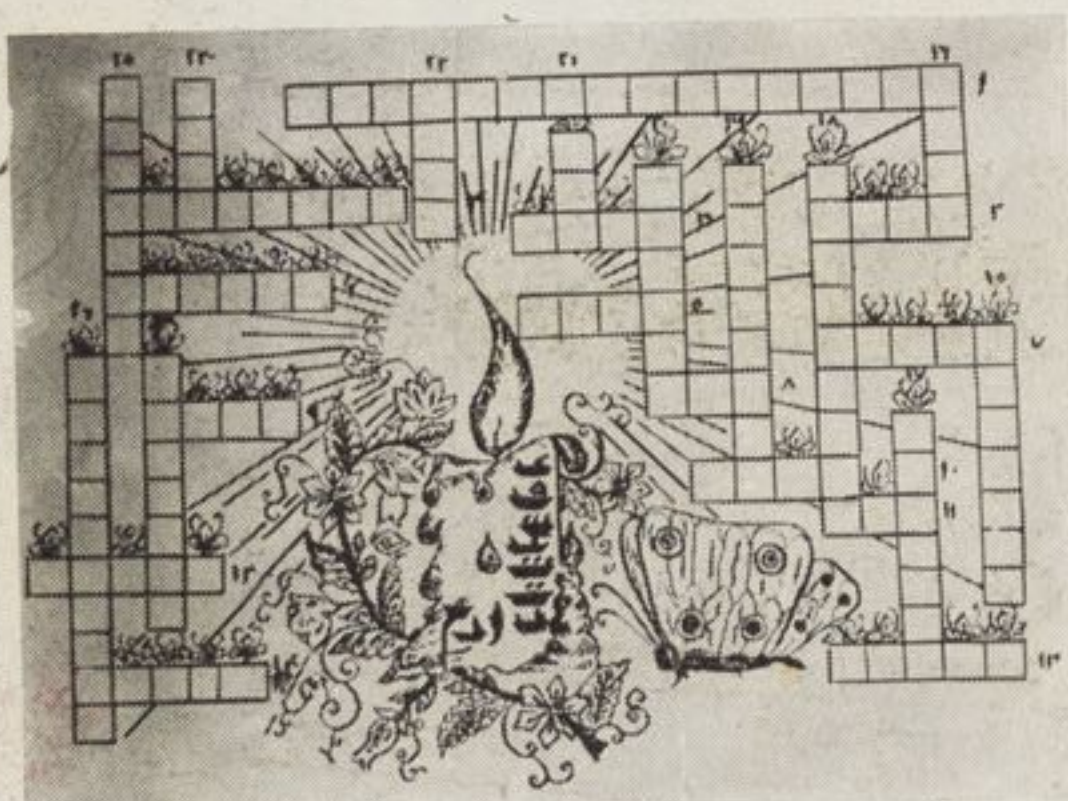
شاعلی نثار احمد نوری :

لطفا جدول را با توش رسم کنید .
این دوستان معمای های شماره های
گرفته را درست حل کرده اند :

بانو رضایی از لیسه ملالی، محمد نصیر عظمی
ریاست صنایع مستظرفه غلام یحی احمد ،
عبدالوحید حکیم زاده از لیسه انصاری - فدا -
محمد بابری از وزارت زراعت - حفیظ الله
ذبیحی - بایه جان حسین زاده - محمد داؤد -
فرزانه از کود و برق مزار شریف - منوره
فضلیار از دافغانستان بانک - غلام سدید
از کارته پروان ، محمد علی امیری و سلطان
محمد حمیدی از شهرنو و ملالی فضلیار ، و
سید ناصر و گل احمد نظری .

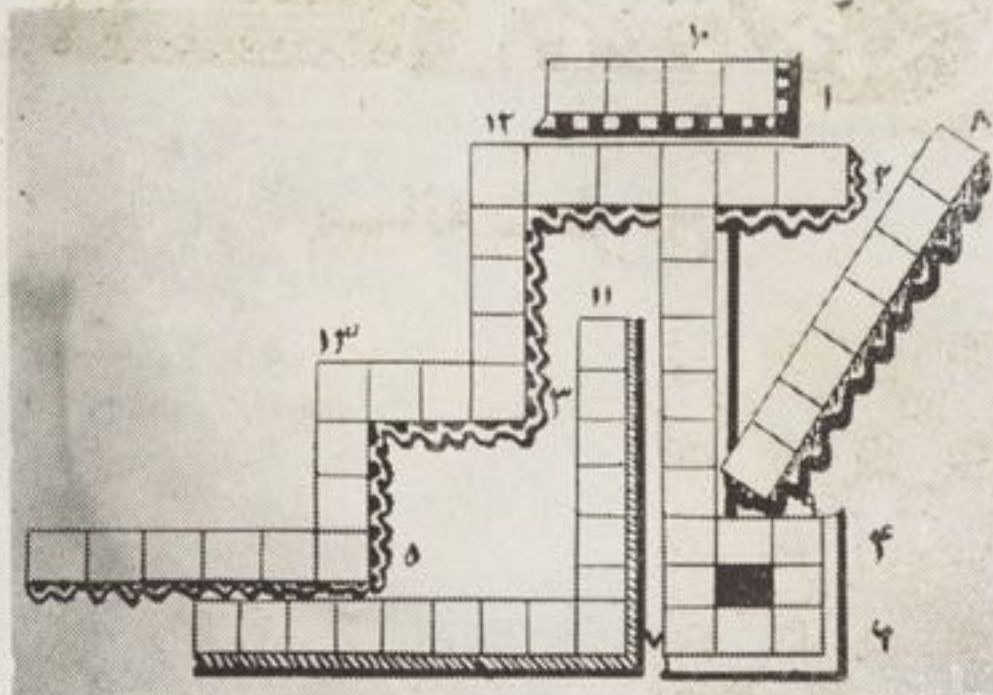
جدول معلومات عالیہ

- ۱- اثرش گشتی شکسته میا شد .
- ۲- ساز سبز یجات بودار .
- ۳- فلم از اثر نویسنده روسی داستایو
سکی .
- ۴- اثرش طاعون است .
- ۵- در بین حجرات وجود دارد .
- ۶- مخترع اتو یوس برقی .
- ۷- اثری از شاتو بریان .
- ۸- دروازه ماه .
- ۹- اسم سابق این کشور اتیو پیسی
است .
- ۱۰- از جمله حیوانات .
- ۱۱- مخترع المانی .
- ۱۲- از روز نامه های کشور .
- ۱۳- اثر از هومر .
- ۱۴- از متحرین امریکا نی .
- ۱۵- کشف با تینگ .
- ۱۶- اثری از ایوان تور گنیف .
- ۱۷- اثری از استورات میل .
- ۱۸- اثری آن امیل است .
- ۱۹- از شاعران مشهور کشور ما .
- ۲۰- اثری از ولتر .
- ۲۱- این هم اثری از گوگول .
- ۲۲- اثری از هومر .
- ۲۳- نوشته انتوان جفوف .
- ۲۴- فلم از اثر الکساندر دور .
- ۲۵- فلم از اثر توستوی .
- ۲۶- این فلم از اثر بزرگ نویسنده
امریکایی جک لندن تهیه گردیده .



جدول

کارگر



۱- این شاعر در عصر هایون بن بابر
شاه در کابل زندگی داشت وی در نواختن
نیور مهارت بسزا داشته این چند بیت
از اوست :

غیر منظور نظر ساخته ای یعنی چه
بنده را از نظر انداخته ای یعنی چه
کسی ندیدم بدورتو بدین حسن و جمال
قیمت حسن پر انداخته ای یعنی چه
پرده بر داشته یی ای مۀ خورشید مثال
عالمی والۀ خود ساخته ای یعنی چه
۲- یکی از ولسوالی های شرقی کشور ما
۳- نا آمیدی .
۴- مادر زن .

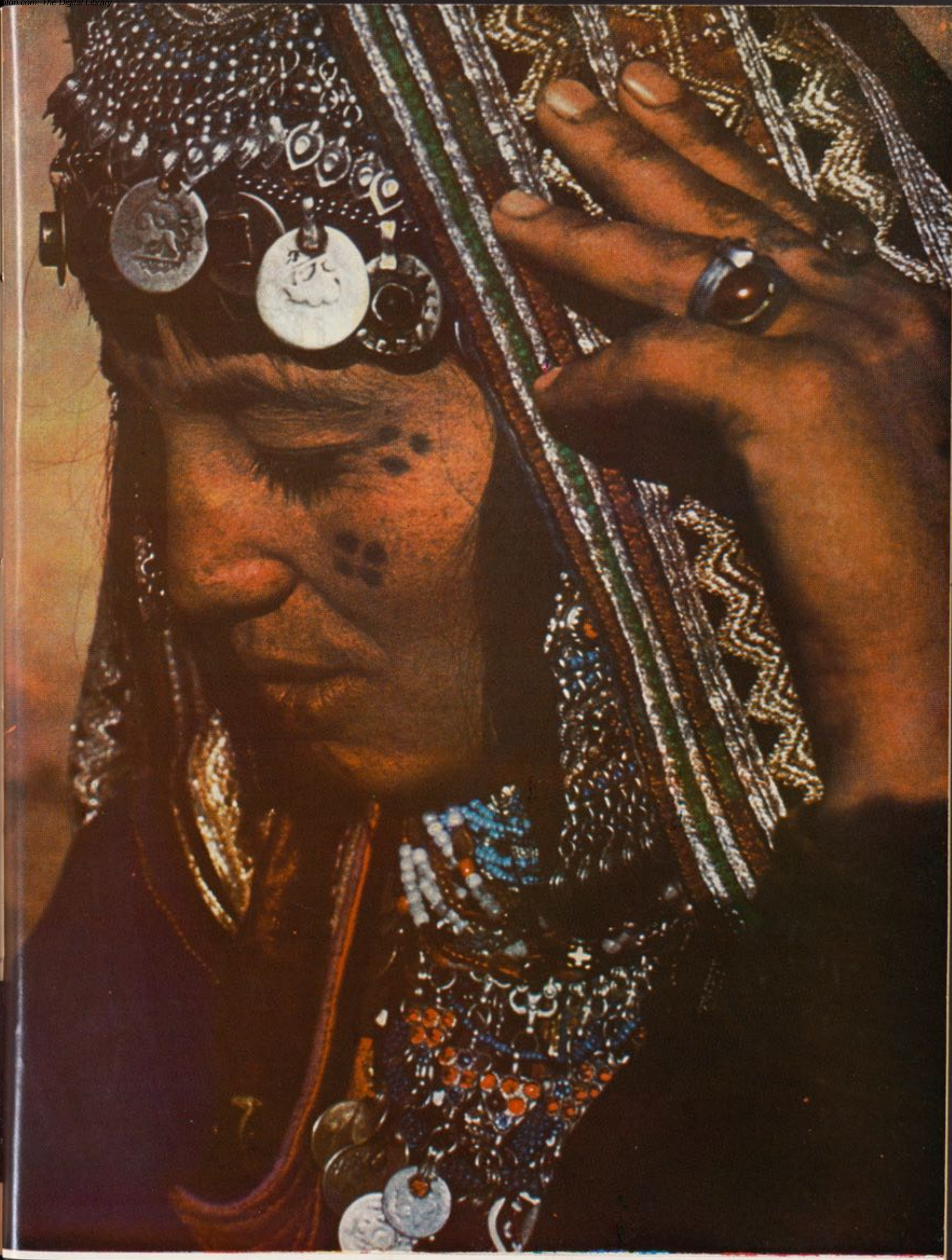
۵- او خواهرزاده رحمن بابا است تاریخ
زندگی او ۱۱۰۰ هجری تخمین گردیده .

۱۱- از روز نامه های کشور .
۶- با اعتبار یکجا میباشد .

۷- این دانشمند بزرگ در سال ۱۲۸۵
قمری در غزنی متولد گردید پدرش به مملکت
عثمانی قرار گرفت او در ترکیه تعلیم و تربیه
یافت و مراقبت پدرانه متوجه حالش بود او در
عمر ۱۴ سالگی با پدرش از افغانستان سفر
کرده و سه سال در کراچی بود بعد ها بنا
پدرش به عراق سفر کرد و چندی در بغداد
به استان حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی
استقامت و بعد از آن به امر سلطان عبدالحمید
از بغداد به شام نقل مکان نمود .

۸- این ولسوالی کشور ما بر خط ۷۰ درجه
۱۶ دقیقه و ۲۴ ثانیه عرض البلد
و خط ۳۴ درجه ۲ دقیقه و ۳۰ ثانیه عرض البلد
شمالی واقع است .

۱۳- چها نگرد .





بدون شرح

میدان هوایی

در یکی از مجالس شب نشینی زن جوان و زیبایی، گردن بندی برگردن وسیله لطیف خود آویخته بود که طیاره طلایی به سر آن بسته شده بود.

جوان از گوشه سالن، چشم خود را بر طیاره دوخته بود، و چنان در این کار مشغول و سرگرم شده بود که عاقبت خانم پیش جوان رفت و گفت:

گویا از طیاره من خیلی خوششان آمده است؟؟

جوان جواب داد:

خیر خانم میدانم را بیشتر دوست می دارم!

در تیاتر

ستاره زیبایی طبق دعوت قبلی، به تیاتر رفت. متصدی تیاتر جایی در ردیف اول به او داد. فردای آن روز يك نفر از او پرسید:

جای شما در تیاتر خوب بود یا نه؟

ستاره زیبا گفت:

نه چون من در ردیف اول نشسته بودم، کسی نمی توانست مرا ببیند.

درس منطق

يکراز طلاب می گفت: سال اول که به خواندن فلسفه شروع کردیم استاد و شاگرد هر دو مطالب را دور می گردیم:

سال دوم فقط استاد مدعی بود که می فهمد، ولی ما نمی فهمیدیم! در سال سوم نه او می فهمید چه می گوید و نه ما می فهمیدیم چه می خوانیم!



بدون شرح



مریض به دکتر: تمام جانم درد میکند دکتر! پس شما به معاینه ضرورت ندارید.



اگر اول يك سوپ بعد يك استيك و بعد يك دسر بیاوری قیمتش با معکوس این ترتیب که اول يك دسر، بعد يك استيك و بعد يك سوپ بیاوری فرق میکند.

خانم این مسأله ایست که باید از انشتین فکد پرسید.

مرد زشت

مرد بسیار زشت و بولداری خطاب به يك زن زیبا گفت:

من همه چیز را به تو می دهم: موتر، پول جواهر، فقط به شرطی که به من اجازه بدهی



بدون شرح

ترا بیوسم آیا برای دادن يك بوسه به من چیز دیگری هم می خواهی؟؟

آن زن جواب داد:

مقدار هم کله فرورم برای بی هوشی!

اعتقاد

به علت کمی باران و خشک سالی در تگزاس کشیشی مردم را به کلیسا دعوت کرد تا ضمن دعا از خداوند بخواهند که برای آنها باران بفرستد.

وقتی که کلیسا پراز جمعیت شد کشیش دست خود را به سوی آنها دراز کرد و گفت:

(ای زنها وای مردعا کم عقل! شما به اینجا می آید که از خداوند بخواهید برای شما باران بفرستد. مبعذ هیچ يك از شما ها با خود تان چتری نمی آورید و آنوقت توقع دارید خداوند تقاضای شما را اجابت کند!)

دنیای ورزش

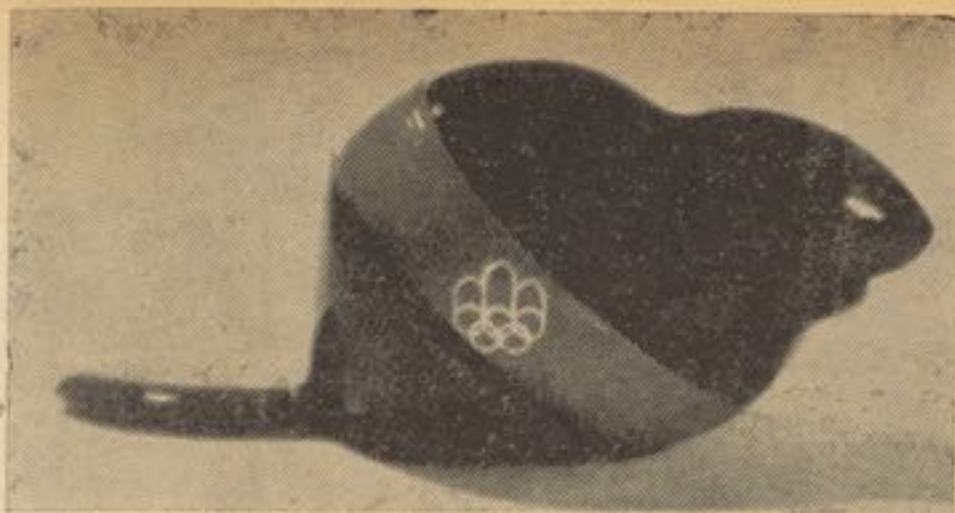
باشد یا نباشد؟

ترجمه ندیا لکو ندیا لکوف

مشکل المپیای سال ۱۹۷۶

در تمام جهان اشخاص صیحه کم و بیش به ورزش علاقه دارند بایستی تمام انتظارات بر گزاری بیست و یکمین دور مسابقات اولمپیک را میکشند، مسابقات المپیک دوره ۲۱ قرار است در شهر مونتر یان (کانادا) برگزار شود. ورزشکاران پنج قاره دنیا برای اشتراک در المپیای ۱۹۷۶ آمادگی میکنند. اعضای کمیته ترتیب دهنده کانادایی هم از مدتها قبل مشغول تهیه وسایل و گرفتن آمادگی هستند تا المپیاد بشکل درست و در شرایط مناسب انجام یافته بتواند. مشکلی که وجود دارد اینست که کمیته ترتیب دهنده کانادا بایستی اعضای کمیته بین المللی المپیک را بر دایر شدن مسابقات در کانادا متقاعد ساخته در اتخاذ تصمیم تغییر ناپذیر مبنی بر دایر شدن مسابقات در آن

کشور به نتیجه برسانند چه روزنامه ها و جراید ورزشی دنیا درین مورد تبصره های اضطراب آوری کرده اند، گذشته از آن طبق پلان های ابتدایی مصارف آن ۳۱۰ میلیون دالر تخمین شده بود ولی بعدا معلوم گردید که جهت دایر شدن مسابقات در مونتر یان بوجه احسن حد اقل ۶۰۰ میلیون دالر بکار است متخصصین عمده ترین علت این ازدیاد مصارف را انفلاسیون در کانادا تلقی کرده اند. یک سلسله عوامل دیگر نیز سر راه ترتیب دهندگان قرار دارد که مشکلاتی ایجاد کرده است که از آن جمله میتوان اعتصابات دوامدار کارگران دستگاه های ساختمانی را تذکر داد. طبیعی است که این اعتصابات کار ساختمانی المپیاد چار و قله ساخته مشکلات زیادی بار خواهد آورد. همین مشکلات است که اکنون



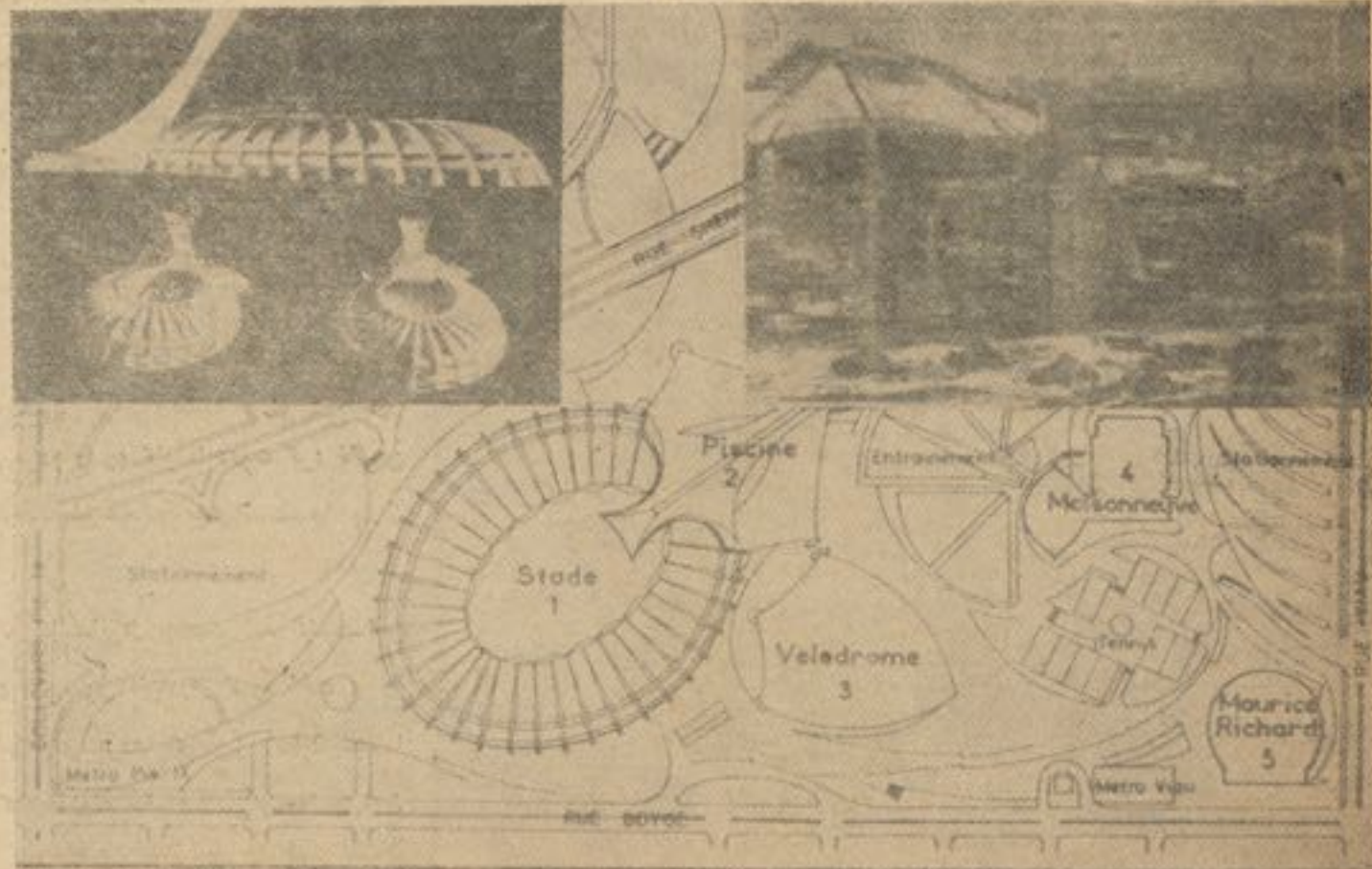
سمبول المپیای سال ۱۹۷۶ چنین خواهد بود

سوال معروف بشکل ادامه «هاملت» را که عبارت «باشد یا نباشد؟» سر زبانها انداخته است. با اینهم نتیجه مذاکرات ترتیب دهندگان کانادایی و کمیته اولمپیک بین المللی قناعت بخش است و امید دایر شدن مسابقات در کانادا افزایش یافته است. احتمالاً پول مورد ضرورت از طرق مختلف جمع آوری خواهد شد، اما آیا مدت کمی که نشده است.

جوانان ورزشکار باید

صدیق و راستگو باشند

مکتوبی را از بناروالی بنا غلی محمد اکبر دلزاد که جوان ورزشکار و دایر آگاهی های کامل از امور ورزشی است بد فتر مجله آورد در مکتوب تذکر رفته بود که بناغلی دلزاد آمر کلب ورزشی نیرومند است همچنان موصوف یکی از شماره های قبلی مجله را با خود داشت که در آن راپوری از کلب شان نشر و در آن هم دلزاد بحیث آمر کلب معرفی شده بود. آنوقت جوان مذکور گله را آغاز و گفت با اینکه شما اطلاع هم داشتید چگونه در مصاحبه ای که با بنا غلی صلاح الدین انجام دادید او را بحیث آمر کلب نیرومند معرفی نموده اید. در حالیکه بناغلی صلاح الدین در کلب مذکور صرف بحیث استاد بکسنگ کار میکند و کلب غیر از بکس ورزش های دیگری را هم دنبال می نماید، چنانچه کلب دارای دو نیم فوتبال جوانان و یک تیم فوتبال



نقشه حمل برگزاری المپیای ۱۹۷۶ در کانادا به این شکل تهیه شده است.



بناغلی دلزاد

تاریخچه فوتبال



یکی از میدان های معروف فوتبال اروپا

دوام دادم برایم معلوم شده که مانند دیگر بازی های (تویی) فوتبال هم از یک نوع بازی قدیمی رومی و یونانی به اسم (هار پستم) یا هار پستان گرفته شده در سال ۱۱۲ مسیحی در چین فوتبال وجود داشت مکتوب آن یک کبسه پر شده چرمی یا بعضا کله حیوانات می بود در انگلستان به نسبتیکه طرفداران فوق العاده فوتبال وجود داشت انگلستان را بسا نویسندگان

کپورده فوتبال میدانند وحق هم دارند زیرا این بازی تاریخی به اندازه در انگلستان شهرت رواج و رونق پیدا کرد و طرفداران بیاندازه پیدا نمود که شاهان انگلیس مانند ریچارد سوم و جیمز اول قانونی برای منع فوتبال رسمیا وضع نمود وحتی هرکس فوتبال بازی میکرد جرم شده و شلاق به او میزدند (به عقیده این دو پادشاه وحشت در بازی فوتبال آزارمان و اینکه میدان فوتبال تقریبا میدان جنگ و سیپورت خشن بود آنرا منع کرده بودند.)

سیپورتی که امروز آنرا فوتبال یا ساگر میگویند اصلا بعد از سال ۱۸۶۳ میلادی بوجود آمد در آلمان مقررات صحیح امروزی وجود نداشت یک تیم یک کول کپور یک فل بیک یک هاف بک و ۸ فارورده داشت.

سیستم بازی (دری بل) بعد یاس دادن رواج نداشت همه تقریبا کله واربالی توپ حمله میکردند کول کپور را اگر توپ بدست داشت به شانه و تپله به کول با توپ داخل می نمودند فول ها رواج داشت در سال ۱۸۸۳ میلادی فوتبال قدری خویش شد مقررات دیگر جدیدا در بازی پیدا شد مگر در اساس بعد از سال ۱۹۰۴ میلادی که فیدرا سیون بین المللی فوتبال بنام «فی فاه» بوجود آمد که امروز یکصد و ده عضو دارد سیپورت فوتبال یک سیپورت اساسی و از جمله معروف ترین رشته سیپورت هاشد و در حدود یک ونیم ملیون فوتبال باز از تمام دنیا همه عضویت قازا ذریعه فیدرا سیون های خود دارند.

فیدراسیون بین المللی فوتبال تشکیلات بزرگ جداگانه دارد که مهمترین آن کمیته ریفری ها است که رئیس کمیته وچسرال سکرت و اعضای دارند اهمیت بزرگ هم امروز اختراعه کلب ها خاصا در فوتبال ریفری ولبی مین میدهند که البته بعد از گذشتادن یک دوره کورس

بقیه در صفحه ۵۵

صحنه میچی از یک مسابقه جهانی فوتبال



سیپورت فوتبال امروز در تمام دنیا عمومیت و شهرت فوق العاده دارد و هر سال ملیون ها تماشاچی را بمیدان های خود میکشد و برای خریدتکت هایی ادخال مسابقات بزرگ جهانی هفته ها پیش میکوشند تا تکت بدست آورند و بزودی بازار سیاه تکت فروش هارونقی پیدا میکند تقریبا تا سده ۱۲ میلادی تاریخ فوتبال به عقب میرود عقاید مختلفی در تاریخ فوتبال موجود است بعضی ها سوابق فوتبال را به تمدن های باستانی رومی ها و یونان میرسانند بسا نویسندگان سیپورت را عقیده بر آنست که بازا اول این سیپورت در چین کهن پیدا شده مگر بسیاری به این نظریه قائم میباشند که از یونان فوتبال به روم آمده و زمانیکه رومیان بر انگلستان حمله بردند فوتبال را طور ارمغان به آنجا بردند اما بعد از مطالعات چندین ساله بنده که این سیپورت را از هشت سالگی شروع کرده و تا عمر سی و چهار سالگی درست ۲۶ سال



کودکان است، تیم والیبال دارد که شامل تورنمنت شده است و تیم وزنه برداری که جوانان با استعدادی به این ورزش در آن اشتغال دارند. گفتم: اینکه خود بناغلی صلاح الدین خود را بعوض معلم بکسنگ آمر کلب معرفی کرده تقصیر ما چیست؟

وی گفت: او گفته است که مجله ژوندون «سپوا» او را آمر کلب معرفی کرده و خودش چنین حرفی نزده است...

روی این کله خواستیم با معرفی مختصر بناغلی دلزاد دفع اشتباه کرده موضوع را بدین شکل تصحیح نماییم.

بناغلی محمد اکبر دلزاد که جوان ۲۵ ساله ایست مکتب سیپورت را بپایان رسانیده و معلومات کافی در امور سیپورتی دارد، حتی در دوره عسکری هم، نامبرده در قطعه کماندو (پراشوت) شامل ساخته شد زیرا افراد پراشوتی باید قلب سالم و اندام ورزشی داشته باشند بناغلی دلزاد معتقد است که جوانان ورزشکار باید صدیق تر و راستگو تر از دیگران باشند.

در مورد کلب های خرد و ریزه ای که در هر گوشه و کنار شهر تاسیس شده است وی اظهار نمود که اکثر کلب ها شرایط مسا عد نداشته در فضای نا مطلوب بدون هوای کافی یکعه نو جوانان ما به مشق و تمرین در رشته های مختلف ورزشی می پردازند که بعوض مفیدیت صدمه ای به صحت شان میرسد.

بناغلی دلزاد آمر کلب ورزشی «نیرومند» وعده داد که بعد از این در مورد معرفی جوانان ورزشکار به مجله ژوندون همکاری نماید.

تشکیل مؤسسه جدیدی در جهت رفاه مردم

اوضاع آشفته امور بسرانی بهبودی یابد

در شهر کابل

عکس ها از: صبری - آژانس باختر

دست دریشی (زمستانه و بیماری) تهیه می کند.

وقتی که در مورد ورزش برای ترمیم این مورتها می پرسیم، بناغلی سمندری پاسخ میدهد:

موضوع ورزش هم شامل قرارداد است و سامان و آلات مربوط به ورزش هم شامل همین مورتها رسیده و باقی آن هم خواهد رسید.

ازدکتر سمندری در مورد اینکه آیا فارغان صنف دوازده چانس شمول در گدما و ریت دولت را دارند یا نه، سوال می کنم. وی پاسخ میدهد:

در یک مصاحبه رادیویی نیز من به این سوال پاسخ داده ام و تکرار می کنم که در نظر است تا فارغان صنف دوازده که فعلا بحیث اجیر استخدام شده اند، در صورت نشان دادن لیاقت و اهلیت و رویه و سلوک نیکو، بحیث مامور رسمی اجازت موقعیت بنمایند. می پرسیم:

چون شکل کار در این موسسه طوری است که استخدام دختران را اندکی دشوار میسازد، در این مورد نظر شما چگونه خواهد بود.

پاسخ میدهد:

برای استخدام دختران بکلوریا پاس درین موسسه کدام مانعی وجود ندارد، به نیروی کار دختران و زنان همانقدر ارزش قایلیم که برای مردان هستیم، در نظر است شکل توزیع تکت تغییر نماید و غرفه هایی در ایستگاه ها بوجود آید که استفاده کنندگان پسرها تکتها را از غرفه خریده به پس سوار شوند، در آنوقت دختران سهم فعال ترمی توانند داشته باشند در ضمن کارهای این موسسه به توزیع تکت و نفتیش تکت را کبین محدود نمی ماند در شعبات خود نیز مابه کارکنان (اجیر و مامور) احتیاج داریم.

ناگفته نماند که برای ایجاد نظم در داخل سرویس ها و حفظ صفایی آن و فراهم آوردن راحت را کبین موسسه اقداماتی بعمل آورده که از آن جمله جریمه نمودن اشخاص که به کشیدن سگرت استعمال یا نهوار می پازند و یا از خریدن تکت سر باز می زنند، و یک تعداد تدابیر دیگر را می توان نام برد.

تعداد در پیوران جهت آوردن ۲۱ عس ۱ ده دیگر به خرمشیر ایران که آنها نیز رسیده درلین شهر نو بکار افتاد فرستاده شدند. باقی بس هائیز بکابل مسو ۱ صلت خواهد نمود.

ترافیک کابل در خطوط مختلف و جو د چهارصد عراده بس را مکفی میداند. از نتیجه ترمیم آیا این ۱۷۵ عراده بس می تواند برای شهر کافی باشد؟

دکتر سمندری پاسخ میدهد:

قرار داد بس های برقی با کشور چکوسلواکیا نیز عقد شده که در آینده بکار خواهد افتاد البته دولت توسعه این شرکت را مدنظر دارد فعلا این شرکت با سرمایه پنجصد میلیون افغانی تاسیس گردیده است، برای بکار افتادن این تعداد بس عا در تشکیل خود ما ۱۰۲ نفر مامور و ۶۶۰ اجیر مدنظر گرفته ایم. اجیران مادر بورها و کارکنان داخل بس ها و مفتشین می باشند که غیر از در پیور ها باقی اشخاص از صنف ۸ و فارغان صنف ۱۲ تشکیل شده است، برای آنها خود موسسه سال دو

برخورد خشن با اطفال مکتب از خصوصیات عمده اکثر نگران ها بحساب میرفت.

وقتی که خبر تشکیل یک تصدی دولتی بنام (ملی بس) بخت شد چشم همشهریان به روزنه امیدی باز گردید و به تعقیب نشر خبر چند بس جدید عملا درلین پوهنتون بکار افتاد که خصوصیات بارز آن این امیدواری را تقویت نمود و ما برای اینکه این خصوصیات را ۱ خویتر تشریح کرده باشیم و مزده نیکی را به خوانندگان خویش بشکل مؤنق آن انتقال بدهیم با مراجع مربوط تماس گرفتیم.

دکتر عبدالباقی سمندری رئیس تصدی ملی بس معلوماتی را در مورد تشکیل موسسه و تعداد بس عا در اختیار ما گذاشت بقول رئیس این تصدی قرار داد توريد ۱۷۵ عراده بس با کمپنی (تاتا) هند به امضاء رسیده است که از آن جمله ۲۴ عراده آن بکابل رسیده یک

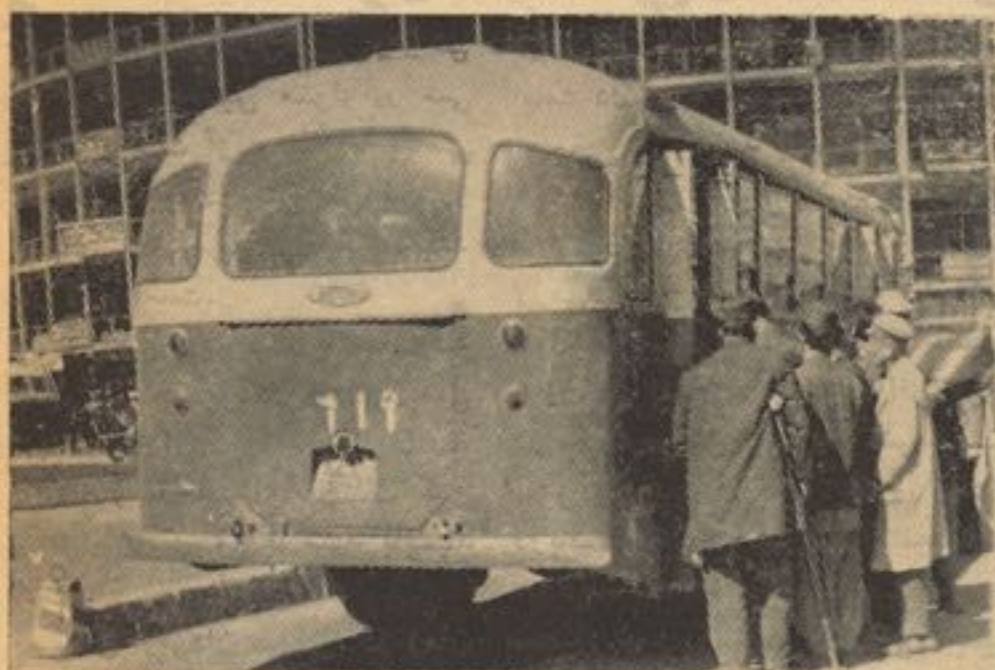
آشفته گی و بی نظمی بس های شهری در طول سالها از عمده ترین پروبلم های شهر ما بحساب میرفت. یک نگاه دقیق به مجلات و روز نامه های کشور نشان میدهد که چقدر این اوضاع آشفته مورد انتقاد قرار گرفته و چه مقدار انتقاد از مردم منعکس گردیده است. بارها شاهد این صحنه بوده ایم که چگونه نگران یک سرویس شخصی که در یکی از خطوط شهری فعالیت میکند به اعتنا به پروگرام مرتبه مورتش را در ایستگاهی توقف میدهد بعد برای اینکه مفاد بیشتر کسب نماید چندین بار از دروازه پیشرو بالاشده مردم را چون خشت یکی عقب دیگر جابجا نموده در دروازه عقبی فرو دامنه است، چه بسا که او با کمرتی آلوده به میلایل و تیل از میان را کبین گذشته لباس همه را آلوده ساخته است تا پول خود را جمع نماید. و ای کاش آشفته گی اوضاع بسرانی به همین یکی دو موضوع خلاصه میشد، رویه زشت استعمال کلمات و کیک



بس های جدید بکار افتاده است حالا وظیفه شهریان ماست که در بالاشدن به بس نوبت را رعایت بنمایند.



کارکنان ملی بس که فعلا در دو خط شهری فعالیت میکنند لباس های متحدالشکل و مقبول دارند.



بس های جدید در تمام خط ها جای بس های فرسوده را خواهد گرفت.

لباس کارکنان بس ها مقبول و از آنکه های ساخت وطن تهیه شده دارای رنگ تیره و راه راه می باشد.

چون کارکنان بس ها را یک عده جوانان باسواد و تعلیم یافته تشکیل میدهد طبیعا می توان انتظار داشت که برخورد شان با مردم خوب و پسندیده بوده اثرات خوبی بیاورد. اکنون وظیفه همشهریان است تا در ایجاد نظم بیشتر بکوشند، هنگام بالا آمدن بسرویس و فرود آمدن نزاکت های معمول و اصل نوبت را رعایت نمایند.

توقع موسسه بس های ملی و مطبوعات اینست تا همشهریان گرامی مادر مسوود حفظ و نگهداری بس های جدید که بیولود و خریداری شده و در خدمت مردم قرار دارد و در حقیقت مال خودشان است از هیچگونه همکاری

دریغ نورزند به اطفال خود توصیه نمایند تا از پاره کردن سیت های آن خود داری بنمایند. این اقدام مفید و اثر بخش دولت جمهوری که شعارش خدمت به اکثریت مردم کشور است، به وضع نا هنجار بس رانی شهر کابل خاتمه داده دامنه این فعالیت ها به تمام کشور گسترش خواهد یافت. حال که هر روز یک گام جدید برای اعمار کشور و رفاه مردم برداشته میشود و بیلان های مفیدی در ساحه عمل بیاورده می گردد، وظیفه ماست تا با این گام های مفید ترقی همگام شده از هیچگونه سعی مفید که می تواند در تطبیق این بیلان های شمر کمک نماید دریغ نورزیم حفظ ثروت های ملی که همیشه مدنظر و مورد احترام افراد وطن پرست است در شرایط فعلی که مشکلات عمده اقتصادی داریم بایست بیشتر از هر وقت دیگر مورد نظر ماباشد.

بقیه صفحه ۵۳

تاریخچه فوتبال

بین المللی و امتحان تحریری و عملی بیک نظر کاندید دیپلوم حکمیت بین المللی میدهند که آنهم درجات اول دوم و سوم دارد تا زمانی که اسم دیگری در مورد مخصوص کتاب فی فاباشد و از طرف کمیته ریفری هائیم انتخاب نشود نمی تواند یک مسابقه صحیح را در ممالک پیشرفته اداره کند البته کنگد راسیون فوتبال ممالک آسیائی، افریقا، امریکای لاتین هم جداگانه موجود است که همه تحت اثر فیفا می باشند و هر کدام تشکیلات منظمی دارند در افغانستان سیورت فوتبال مانند دیگر سیورت های اجتماعی دنیا در دوره حبیب الله خان سال های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ ع رونما گردید که ذریعه معلمین هندی مکتب حبیبیه و بعضی متخصصین خارجی و بعضی مهاجرین در کابل این ورزش پا بر عرصه وجود گذاشت یکی دو نفر معلمین فرانسوی مکتب استقلال و بعضی معلمین آلمانی مکتب آلمانی هم

بعدا در مسابقات ممالک شرقی دلی ۱۹۵۰ ع و مائیل ۱۹۵۴ هم تیم های افغانی اشتراک نمود حساب مسابقات دوستانه اتحاد شوروی و ایران و هندوستان و چین را نمیگیریم زیرا جنبه بین المللی ندارند.

در سیورت فوتبال امروز ۱۸ قانون بزرگست به بدن تعادل تخنیک تعادل اجتماعی داشته باشد



یک عکس دسته جمعی از اعضای تیم فوتبال کلب خاور

نظریات و اندیشه‌های جوانان

جوانان در هر اجتماع قشر بزرگ و عضو فعال يك جامعه را تشكيل می‌دهند. همچنین و ظایف جوانان در برابر مردم و میهنشان خیلی بزرگ و مسؤولیت‌های فراوانی را بدوش دارند. جوانان امروز را میتوان تاریخ سازان قرن گفت:

اگر جوانان ما برای سستی امر و ز به کار و عمل نیک بگرایند، درسی برای آیندگان داده‌اند.

ژوندون: تخلص ناهض از يك نویسنده و همکار سابقه دار مطبوعات است اگر بناغلی ناصر با ایشان قرابتی نداشته باشند موقع نخواهند داد بحقی احترام نشود.



ناصر ناهض

نظم در باره مود و آرایش جوانانیکه هنوز دوره تحصیل را تمام نکرده چنین است.

جوانان باید بیشتر وقت خود را صرف تحصیل و درس خواندن نمایند و هر چه ساده باشند بهتر خواهد بود.

اما در قسمت آرایش دختران: آن‌ده دخترانیکه سن و سالشان هنوز اقتضای آرایش و مود پسندی را نمی‌نمایند نباید آرایش غلیظ نمایند که نه تنها زیبایی‌شان را تحت الشعاع قرار داده بلکه به ضرر



پیغله اقلیما متعلم صنف ۱۲ آریانا
اقتصادشان نیز میباشد.

جوانان علاوه بر وظایف و مصروفیت‌های رسمی که دارند میتوانند آن‌ده کسانی را که از نعمت سواد و دانش بی‌بهره اند رهنمایی نموده و آن‌ها را تشویق به فرا گرفتن تعلیم نمایند. اگر هر جوان بدون در نظر گرفتن حق الزحمه و معاشی يك نفر از اشخاصی را که بی سواد اند تحت تعلیم و رهنمایی خویش بگیرند بعد از مدت کم يك عده اشخاصی را که بی سواد بودند صاحب سواد و تعلیم خواهند ساخت و این خود بزرگترین خدمتی است برای کشور ما.



سید یونس (سید زاده)

من عقیده دارم که مطالعه برای روشن نگه داشتن ذهن جوانان خیلی مفید است و مخصوصاً که جوانان از کتب استفاده نمایند که واقعاً در پیشبرد دوسویة دانش آنها نیز تأثیر مستقیم داشته باشد بخصوص کتابهای که موازی بدروس و نصاب تعلیمی مروج در لیسه‌ها و یوهنتونها بجوانان مفید ثابت گردد. و مؤثریت آن بیشتر خواهد بود.



پیغله ملالی متعلم صنف دهم
لیسه زرغونه



روان شناسی جوانان

موفقیت در امور تحصیلی و در زندگی

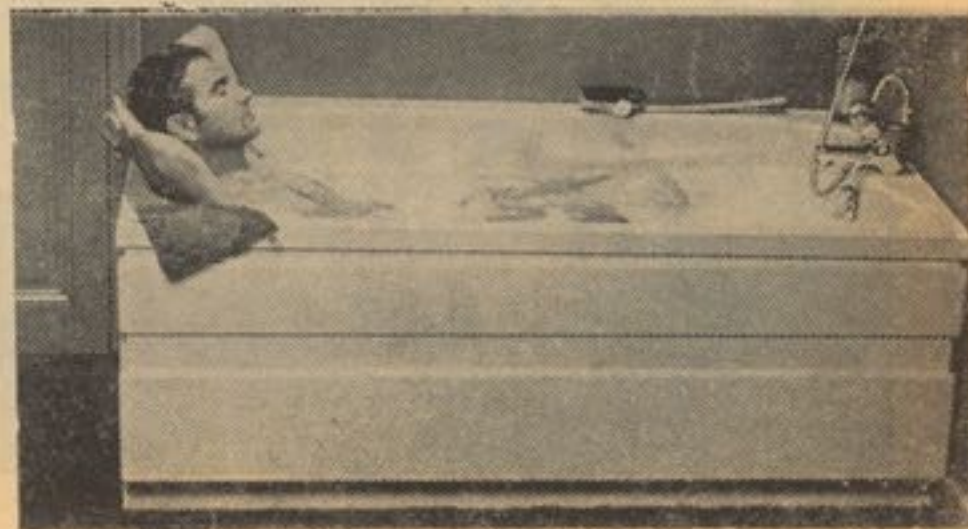
ارزش‌های آموزشی و پرورش و راتنها از راه تحصیل مواد درسی نمی‌توان بدست آورد بلکه با پیاسی یاد گرفتن مواد درسی شرکت در فعالیتهای که مکمل این مواد هستند بسیار لازم است.

علم و عمل باید توأم باشند. علم را از طریق تحصیل در مواد درسی باید بدست آورد و عمل را از راه شرکت در فعالیتهای مختلف که مکمل مواد درسی می‌باشند باید دریافت.

بسیاری از مردان موفق، در زمان‌های پیش فقط از طریق شرکت در کارهای عملی و توفیق خود را بدست آورده‌اند بطور کلی شخصیکه در

نشستن تن نیاز است نه تفنن

داشتن صحت خوب و کامل آرزوی همه گان است. و این آرزو زمانی برآورده میشود که خود را باشستشو در آب سرد عادت دهیم خستگی‌های ناشی از کارهای جسمی و دماغی کم کردن وزن اضافی بدن، از بین بردن لکه‌های وجود را میتوان با غسل نمودن در آب از بین برد.



مترجم: ع «غیور»

ژوندی تیا تر ونه اود
خو انا نو هنری فعالیتونه



د ۱۹۷۵ کال د ژونديو تيانونو يوه غوره نمونه چې دهغی په وړاندي کولو کښي دخوانانو نقش مهم بلل شویدی .

که چیری د ژوندی تیاترونو نقش
د عامه افکارو له نظره و خپرل شی،
څرگندېږي چه دغه راز تیاترونه د
ناسمټیکي بڼیدو په درلودلو سره تل
د طبیعت څخه اېهام آخلی اودننداره
کوونکو په ذهنونو کښی د ژوندی
تیاترونو خاطرات د لوړو ساعتونو
دپاره په خو ندی نوکه پاتې
کېږي .

د تیرو پنځه وېشتو کلونو په موده
کښی د اړت او هنر د نورو آفاقي
تحولاتو او انکشافونو تر څنگ د
ژوندی تیاترونو په کمیت او کیفیت
کښی دوه ډوله تحولات را منځ ته
شول چه دهغو په جمله کښی د شری
چاپیریال په اصلاح کولو او د خوانو
هنرمندانو د ابتکاری قواوو په پیاوړی
کولو باندی د ژوندی تیاترونو نقش
او اغیزه تر ټولو څخه مهمه بللی
شو .

اوس اوس په عمومی توگه د ژوندیو
تیاترونو څخه د اړت او هنر په چارو کي
د خوانانو د استعدادونو د روزلو په

نظارہ از بام دنیا

کار جسمی و غذای ساده با انرژی پشتیبان
تندرستی شان میباشد.

عروسی مردمان پامیر چند روز و شب ادامه می یابد و با آواز دهل و توله بر گزار میگردد. بزرگسایان باغزگو در میان صخره های بزرگ، بر زمین سنگی و پست و بلند آنجا تماشا می است. مردم به صورت عموم از جوب به شکل دمبوره آله موسیقی می سازند و بانواختن آن در حلقه های چندنفری یاد گرفته های تنها نیرو و نشاط می گیرند. شمار باشندگان پامیر کلان به ۲۸۰ هزار پامیر خورد به ۴۰۰۰۰۰ تا میل میرسد عموماً در هر دره هفت یا هشت خانواده و در هر خانواده از پنج تا شش نفر زندگی میکنند.

مردم بامیر چون ما ندارند سال و ماهشان
در جاهای مختلف می گذرد . به دره عاووادی
هابه شکل پراکنده از جایی به جای به جستجوی علف
می روند، در بهار به طرف جنوب و در زمستان
این کوچ کشی به طرف شمال انجام
می یابد.

دره‌های مشهوری که قرقزهای پامیر را در
آغوش پراز سنگ و بی حاصلش جای داده
اوچ جلفه، ارغیشل، قره جلفه، کوک‌طرق،
مهمان یولی، چهل آب، تاش، سرتاش و قول
غورم است.

در خانواده ها زن و مرد عهدست و یار
عهدگر بوده، مساویانه کار میکنند . مشعل
احترام به پدر و مادر و بزرگان قبیله در آنجا به
روشنی و گرمی مسوزد .

در پامیر پرندگان وحشی به اقسام مختلف یافت میشود قاز، مرغابی و غیره در جیل های کوچک پامیر فراوان است و همه از کمیمن شکاری و آتش گلوله در امان اند و در فضای سرد و هوای نا آرام پامیر بر می افشاند.

غز گاو هاوکراچی هایکه باغز گاو بر ده
میشوند مسافر را از پنجه تا پامیر میرسانند
و در برگشت نیز تا پنجه می آورند. اسپه
های بر موی پامیر باجسته های خورد خود نیز
حاضر به این خدمت گزاری اند و بعد از آن
راه برای موتر هموار است.

خس و خاشه شانه خالی میکنند بهسوی دامنه
تای سخت و محکم و بی گیاه وحشیا نه
میگریزند و اسارت چند دقیقه را بامستی های
دیوانه وار پاسخ میگویند . پامیر ، گل فراوان
دارد . آواز پامیر هنگامه شاعرانه ایست که
اگر آهنگسازان آنرا بیافزیند آمیخته یی
از فریاد های بلبلان ، صدای دریا و غرش
درندگان خواهد بود که گاه گاهی نعره جوان
نرومند یا گریه کودک با آن می آمیزد .

این مردم با اندامهای متناسب و دارای خوش ترکیبی و زیبایی طبیعی بهترین نمونه های نسل آریایی اند.

جوانان پامیری با عضلات نیرومند نبرد شانرا با طبیعت آشکار می سازند. ساختن نمده، کلاه، بافتن گلیم چکن و ساختن موزه های چرمی از صنایع دستی آنجا بشمار میرود مردمان پامیر بشاش و خندان اند و از سالها پامینه صخره آسار و بازوان قوی به خشم با دها و توفان بارانها و سر گرانی بر فهای پامیر خندیده اند.

قرغز، این کلمه را مردم پامیر افغانی چنین
روشن می‌سازند که (تیت) پدر این قبیله
چهل دختر داشت و قرغز نیز در اصل قرغ‌تاز
است. قرغ به اوزبکی نیز چهل و قرز، دختر
معنی می‌دهد.

از تیت بزرگ چهار پسر ماند که هر یک
پدر یک قوم اند این فرزندان، قزل ایاق،
بیچ قور، علقه وحنه نام داشت که چهار قوم
قرغز نیز به همین نامها نامیده میشود.

تپه نان دریا میر شیوه مخصوصی دارد
در تیرگی شا مکاهان پراز آواز های ناآشنا
و شگفتی آور و بروی خرگاه ها پیره زنهار
خانواده ها آتش فراوانی می افروزند و خمیر
رامیان دیگ مخصوص هموار کرده سر دیگ
رامی بندند و سپس آنرا در آتش گور می کنند
و بدینگونه نان لذیذ و صحتی بدست می آرند
فراورده های شیر بخشی بزرگ غذای مردم
است.

په ژوندیو تیاترونو کښې د ځوانانو
ابتکارونو ته د لومړي ټوب حق ورکول
یو حتمي کار دی او د بزرګاس او وارنا
د ځینو ماهرانو په عقیده که چیرې د
ژوندیو تیاترونو د سناریو ګانو په
لیکلو - د ایرکټ کولو او تمثیل کولو
کښې په مستقیم ډول ځوانانو سهمه
دیر څې آخستلو چانس ور برابر کې
شي یقین دی چه له دغه کار څخه به
څو اړخیزې استفادې تر ګوتو شي.
ټاکل شویډه چي د ۱۹۷۵ کال د
اګست د میاشتې په وروستیو ورځو
کښې د وارنا د ښار په شمالي برخو
د توږی بحیرې په سواحلو کښې د
ځوانو هنرمندانو د ښوونې او روزنې
له پاره یو ورکشاپ جوړ شي .

لیکلو او دایرکت کولو کښې د بشري چاپیریال ټول ابتکارونه او هنري پدیدې په نظر کښې نیولی شوی دی له پاره چې لکه پیاوړتیا وده یې په څیر د ژوندۍ تیاوړتیا په برخه کښې د ځوانانو او په تیره د اماتورو هنرمندانو استعدادونو روزل شوی وی ښایي چې تر ټولو دمخه د یوې تمریناتي او تربیوي کورسونو جوړولو ته اقدام وشي او لکه چي وزارت او ژوندیو هنرونو د بین المللي فدراسیون د ورځنیو راپورونو څخه معلومیږي د موضوع د ۱۹۷۲ کال څخه راپه ديخوا د بلغاريا او د بالکان د حوزي د ځینو نورو هیوادونو له خوا په غور سره خبر له شویده .

ستاره گان

۱ فسا نه سا ز

شرمیلا تاگور در مورد همبازی های

خود سخن میگوید

از شگنی سمانت مدیون است به دهرمند احترام می گذرد. ششی کیو را انسان خوب میخواند. راجیش کهنه را کاکا لقب داده است. بدلیپ کمار اخلاص و ارادت دارد.

شرمیلا تاگور همکاری های بی شائبه را مانند ساگر که او را برای بازی در فلم ها تشویق و رهنمایی کرده در زندگی هنری خود اهم خوانده و از شگنی سمانت که وی را برای نخستین بار بحیث بازیگر اول در فلم های هندی موقع داده است جداً متشکر است زیرا فقط همین پرود یوسر بود که او را از بازی فلم بنگالی بسوی هنر نمایی در فلم های هند تشویق نمود.

شرمیلا قسم اول هنروری خود را با ظهور در فلم های بنگالی پیش نهاد که اگر رورده بسوی فلمهای هندی برایش کشود. نمیشد بشهرت و محبوبیت و مقام و منزلت کنونی هرگز نمیرسید.

شرمیلا عقیده دارد اگر چه در دایره صنعت فلمگیری هندوستان مقام و حیثیت فلم های بنگالی نیز زیاده دل است و طرز و شیوه و محبوبیت آن از نگاه تشکیلات هنری تا حوزه شمول در قطار فلمهای بین المللی راه دارد ولی در هندوستان از نگاه مارکیت و تعداد

تماشاچی در یک انحداد واقع میباشد و جان مطلب در این است که شگنی سمانت چهارده سال قبل درست در فرصتی که فروغ و جلو هنری شرمیلا در یک نقطه محدود تالو داشت در کلکته او را دید و بعد از اینکه چند قطعه فوتو از او برداشت دو روز بعد قرار داد دو فلم را با شرمیلا عقد کرد فلمهای وی (کشمیر کی گلی و ساون کی گپتار) نام داشت که از نگاه پذیرش مردم نقطه روشنی داشت شرمیلا بعد از چهار ده سال در مورد همباز هایش چنین صحبت مینماید.

شمی کیور :

شرمیلا تازه بطرز کار دائر کتر مشهور سینمای بنگال (سیت جیت رای) آشنا لسی حاصل کرده بود که بسوی فلم های هندی کشیده شد او در مورد ستاره ها و هنرپیشه ها و طرز کار دائر کترهای سینمای هند کوجکترین اطلاعی نداشت وی برای اولین بار برای بازی در فلم (کشمیر کی گلی) با شمی کیور مقابل شد بقول خودش در برابر شمی کیور سراپا دست و پاچه بود شرمیلا میگوید در مورد شمی کیور روایات متعددی وجود دارد که از حقیقت دور نیست او مرد پرروی و دیده درای است چنانچه این حقیقت در فلم یک شب در پاریس بوضوح نمایان شد چه آروز ها که شمی کیور گیتا بالی را از دست داده بود در صحنه های فلم سخت مایه آزار و اذیت شده بود چنانچه در بیروت نزاعی بین من و شمی کیور بوجود آمد بطوریکه اگر فلم از (شگنی) نبود حتما آنرا تکمیل نمیکردم لذا قسمت اعظم فلم را در حالیکه مناسبات ما عادی نبود و در غیر از صحنه های فلم با هم دیگر سخن نمیزدیم تکمیل شد و دیگر از بازی با او در فلم ها جداً معذرت خواستم

دهرمند :

هنر نمایی در فلم ها با دهرمند لطیف به خصوص دارد او مرد نهایت شریف و کم صحبت است در کار هیچکس کوجکتر پسند مداخله نمیکند و هیچگونه بلند پروازی نسبت به دیگران در نهاد وی موجود نیست او صاحب

یک شخصیت اخلاقی بوده ولی مقابل هنر حرمت هیچکس قدرت تحمل ندارد.

سنیل دت :

این باز یگر هم نهایت شریف - نیک کردار و صاحب اخلاق خجسته و نیک است احترام فراوان برایش دارد اما گاهی شوشی هایی میکند که در مقابل آن حوصله فراخ باید از خود نشان داد.

اودریکی از روزهای تهاد گذاری کارپوریشن «یو- پی» بدون مقدمه از عقب میکسوفون آواز داد که به تقریب این روز نیک و مسرت آفرین شرمیلا تاگور بحضور یسن سخن میگوید.

منکه از یکطرف آمادگی نداشتیم و از جانب دیگر کلمات شایسته اردو را بخوبی تلفظ نمیتوانستیم ازین شوشی سنیل صاحب بی اندازه خشمگین شدیم که این خشم و غیظ

مدنی دوام کرد ولی سنیل صاحب با ابراز اینکه از اینگونه شوشی ها کدام هدف بخصوص ندارد و صرف بقتضی صنعت است: اما روا میدارد معذرت خواست در هر حال باو احترام زیادی قابل است.

ششی کیور :

این هنر پیشه بکار هیچکس غرض دار



شرمیلا تاگور و دهرمند



شرمیلا تاگور و دلپ کمار
صفحه ۵۸

نبوده و کار های خود را خاموشانه پس وقت و زمانش انجام میدهد او مرد حلیم و برد بار بوده و عشق فراوانی بوظیفه معینه از خود نشان میدهد. اگر همبازی او نا وقت حاضر و یا غلطی های او در سن فلمبر داری تکرار شود هیچگونه عکس العمل از خود نشان نمیدهد و فقط خنده میکند.

ششی کیور برای همکاران خود بحیث يك دوست صمیمی مشوره های مفید میدهد او در صحنه های سکس و صحنه های رومانتيك خجالتی شده غالبا رخساره هایش مانده دو سیزه ها کلگون میشود خلاصه برای این بازیگر جوان و محبوب کلیه ستارگان احترام بخصوصی قایل میباشند.

راجیش کهنه :

براجیش کهنه همه خطاب و کاکاه را میکند که من هم او را بهمین نام میخوانم او برای اجرای کار بوقت وزمان معین حاضر نمیشود از اینرو با طرز کار او در طول کار فلم هائیکه با او همبازی بودم منم عادت کردم زیرادر دیگر فلمها بوقت معین بالای کار حاضر می شدم اما چون میدانستم که کاکا ناوقت میاید ازینرو با قبول اینکه کاکا سر وقت حاضر نمیشود منم وقت شناسی را ترك كردم اما اینکار فقط برای فلمهای کاکا بود پس کاکا برای نقش های محوله بسیار زحمت میکند و با دیگران نیز همکاری مینماید.

او بعد از ازدواج قدری متاثر مینماید برای اینکه فکر میکند ازدواج يك قسمت محبوبیت او را زایل خواهد کرد در حالیکه چنین نیست و اگر باشد باید این فورمول در مورد دلپس گمار بدیوانند دهر مندر و منو چکمار نیز صدق کند.

جای مگرچی :

این مرد بخاطر اینکه مربوط بقامیل مگرچی ها یعنی پرورد یوسر هاو دائر کتر های نام دار است از خودراضی وخیلی هم مغرور است در فلم (دل اور محبت) با دلسردی و بسی میلی تمام نقش خود را ایفا میکرد و علت آن هم این بود که درآغاز میخواست نقش

هیروئین فلم به اشا پار یکه تفویض شودولی از آنجا نیکه خواسته او بمنصه عمل نیامد علاقه او نسبت بکار های معینه روبکا هشی نهاد. اما در فلم شخصی خود که (همسایه) نام دارد با همان نخوت و خود پسنندی مخصوص بکار ها بحیث هیرو - پرورد یوسرو دائر کتر نابخر دانه می پرداخت به یگا نه



شر میلا تاگور وشوهرش

کسی که ابراز نظر نمیتوانست همانا کمره مین فلم بود چونکه در کمره هیچگونه سر رشته نداشت او در فلم همسایه با وصف صرف مساعی و تلاش های مذبو خانه اش باز هم موفقیتی بدست نیاورد و از آغاز تا انجام فلم حتی يك حرکتی به ستارگان نیا موقت و اگر هم یاد داشتی داشت صرف انتفاع نفسانی او را خالی میکرد.

دلیپ گمار :



ششی کیور وشر میلا تاگور



شر میلا تاگور در يك رست دیگر

ازدوستان

آزادی

فصل هادی محصل طب:

ای موهبت دور زمان آزادی
از بسکه مقام تو بلند آمده سر
محصول نبرد رزم جویان هستی
بر بیریق مانوشتی از خون شهید
شش جوزا وروز دیگر باتست
دائم باشی تو بر فراز سرما
زیباست اگر به جشن خودیاد کنیم
«هادی» شب وروز خواند این گفته خوشی

وای لغت ممتاز جهان آزادی
افکنده بیایست آسمان آزادی
ای آمده باتیروکمان آزادی
جاویدی نام کشتگان آزادی
بیست و شش ماه سرطان آزادی
چون چتر شکوه سایبان آزادی
نام خوب و خوش نامان آزادی
دایم باشی و جاودان آزادی

گرچه شعر مذکور به مناسبت جشن آزادی کشور برای ما فرستاده شده بود با آنکه چون دیر رسید بخاطر تقدیر از نعمت آزادی درین شماره نشر نمودیم.

سازیم اما در وقت آسایش و راحتی «دروقتیکه»
از کار آسوده شده و باید خوشحال و شادمان
باشیم امر یمن میباید نگرانی و پریشانی روی
زشت خود را بمانی نمایند و مارا وادار میکند
که از خود بپرسیم: «دو این زندگی بکجا میرسیم؟»
آیا روی خوشی و سعادت را خواهیم دید؟ و...
زمانیکه ما مشغول نیستیم مغز ما حالت خلأ
فضای خالی را میباید و چون از خواص طبیعت
است که همیشه فضاهای خالی را پر کنند بنا بر
آن میکوشد تا مغزهای خالی را تشخیص داده
و به نحوی آنها را مملو سازد. اما به چه وسیله؟
معمولا با احساسات، زیرجس اندوه، ترس،
حسد، کینه و عداوت همیشه بانی روی شدید و
وحشیانه ای پیش رفته و بقدری تند راه خود

را باز میکند که افکار آرام و احساسات خوش
مجبورند در برابر فشار اندوه از مغز بیرون
آید و جای خود را به آن بدهند.
چیز مورشل استاد علم تربیت در این
باره میگوید: «نگرانی در وقت کار پشما رو
نمی آورد، بلکه در پایان آن ظاهر میشود» در
آن موقع فکرتان بی اراده متوجه چیزهایی
میشود که بسیار زننده و مغز شما چون موتی
بدون باری است که بتندی پیش رفته و با
تکان های خود در هم میشکند، علاج نگرانی
و راه جلو گیری از این در هم شکستن عصبی
این است که مغز تان کاملا اشغال شده باشد.

ادامه دارد

پاسخها

کابل پیغله تریا عادل الیاس در مرکز
فرهنگی امریکا: از سلامهای پراز لطف تان
تشکر. خدا نخواست باشد که امیدشما به یاس
مبدل گردد. برای این سوء تفاهم مطلب ارسالی
شماره در همین شماره درج نمودیم:
آقای کریم شیون، شعر انتخابی
تان را گرفتیم به امید همکاری همیشگی
تان مطالب ارسالی اگر غیر از شعر
باشد زودتر نشر خواهد شد.
تخار - آقای عبدالرزاق نرس
صحت عامه تخار نامه تان رسید از
سلام و احترامات مزید تان تشکر
اندخوی - آقای عزیزالله (عزیز)
متعلم صف یازده لیسه ابو مسلم

ازدود های گرم و پر شور تان خیلی
متشکریم. امید است مجله ژوندون
بتواند تا در زمره مشترکین
همیشگی اش در آئینده امید همکاریهای
بیشتر شما.
کابل - پیغله لیلا (شعور) شعر
انتخابی تان رسید. امید داریم ازین
به بعد مطالب انتخابی غیر از شعر
بفرستید.
بروان - آقای محمد تدیر (زهیر)
اشعار ارسالی تان رسید امید است
در آینده مطالب شریین و با مزه دیگر
غیر از شعر نیز بفرستید.

ژوندون

آئین زندگی

بقیه از هفته گذشته

چگونه قبل از

آنکه نگرانی

مارا از پادر آورد

آنها خورد

کنیم

یاستور عالم معروف از آرامش دلایر اتوار
و کتابخانه یاد کرده است و بنظر شما عجیب
میاید که آرامشی در این دو مکان باشد اما علت
آن اینست که در کتابخانه و آزما یشگاه شخصی
بقدری در خود مستغرق میشود که فرصت
تسوی و نگرانی برایش باقی نمی ماند. ازین
رو محققین و اشخاصیکه مشغول بکار های
آزمایشی هستند خیلی کم گرفتار اختلالات
روحي و عصبی میگردد زیرا وقت اضافی برای
این قبیل چیزا ندارند. شاید بنظر شما
سنگین آید که اشتغال بکار موضوع ساده و
معمولی است. و نمیتواند باعث انحراف فکر
شده و نگرانی و دلپره را رفع کند در حالیکه
این موضوع مربوط به یک قانون کلی و
اساسی روانشناسی بوده و از مدتها پیش مورد
تأیید روانشناسان قرار گرفته است. طبق این
قانون انسان هر قدر هم که روشن فکر باشد
باز در یک لحظه نمیتواند نگرش را متوجه
بیشتر از یک نوع احساسات نمی پذیرد. و رود
یکی باعث خارج شدن دیگری است. مشغول
ساختن و وادار گران بکار راه معالجه ایست که
امروز روان شناسان درباره بیماران پیکونوریک
(عارضه روحي و عصبی) اجرا میکنند. این
عمل تازمی نداشته و آنرا از خیلی پیش بکار
میبردند و معتقد بودند که کاروسر گرمی باعث
شفای این چنین مریضان بوده و سبب آرامش
اعصاب تحریک شده آنها میگردد هر دکتروان
شناس بشمار میگویند که اشغال بکاری که از بهترین
دوای مسکن است که تاکنون برای اعصاب
شناخته شده است.

برای بیشتر ما مردم سهل است که در موقع
کار و زمانیکه بادیگران هستیم خود را سرگرم

لا فونتن

یکی از شعرای قرن هفدهم فرانسه که در
سال ۱۶۲۱ در شهر ساتو نیژی در یک خانواده
که از طبقه متوسط فرانسوی بود بدنیا آمده
لا فونتن است. لا فونتن که پدرش ماسور
جنگلداری در شهر خو دبود خودش در یکی
تحصیل پرداخت.

وقتی ۲۷ سال داشت با دختر شانزده ساله
ازدواج نمود. بعد از مدتی یعنی بعد از سپری
شدن ده سال رشته این ازدواج بهم خورد.
لا فونتن در سی سالگی بنوشتن آغاز نمود
اشعار زیبایی میسرود در همین موقع با طبقه
اشراف فرانسه آشنای پیدا کرد که این آشنایی
کمک های زیادی به وضع او نمود اولین اثر
شعری لا فونتن پارچه زیبایی بنام داستان
عاست که خطاب به یک دوك سروده بود و
در سال ۱۶۶۶ دومین قسمت اثر خویش را
بنام داستان ها تکمیل نمود و نشر کرد دو
سال بعد آن یعنی در ۱۶۶۸ اثر دیگری به
نام داستانها انتشار یافت و از آن بعد لا فونتن
به حیث شاعر چیره دست به جامعه ادبی
فرانسه معرفی گردید. و به عضویت اکادیمی
فرانسه نامزد شد. آثار این شاعر فرانسوی
حتی امروز شهرت زیادی در جهان داشته و نامش
را چاپ و ادبی ساخته است. لا فونتن در نوشتن
انارش اکثرا تحت تأثیر عادات و رسوم و
افکار شرقی می بود چنانچه اثر معروف او به
نام الحسانه هاداری خصوصیات زیاد تر شرقی
بخصوص کلیله و دمنه بود که آن را در قالب
شعر درآورده بود قسمت دیگر داستان های او
تحت تأثیر نویسنده بزرگ و شاعر آن معروف
ایتالوی قرار داشت.

لا فونتن نویسنده و شاعر خیلی محبوب
عصرش بوده و علاوه از اینکه در ادبیات
و پارچه هایش مهارت بزرگ ادبی به خرج
میداد از نگاه مفکوره نیرخیلی انتباهی و اخلاقی
بود او این نقدها و انتباهات را که در اشعارش
گنجانیده بود از زبان حیوانات و پرندگان به
خواننده بازگویی کرد. و از این لحاظ شهرت
زیادی حاصل کرده بود.

فرستنده: لریا عادل الیاس از شورای فرهنگی
امریکا.

عکس‌ها

تاریخ‌های

برجسته جهان

سال ۱۷۸۴ :

درین سال پتر گرین از بالتیموریک بالون را با کودکی به هوا بلند نمود و نخستین پرواز انسان رابه هوا عملی ساخت .

سال ۱۷۸۵ :

درین سال مردی بنام جان فیچ از نیو جرسی امریکا نخستین کشتی بخاری را بکار انداخت و در سال ۱۷۸۶ و ۱۷۸۷ کشتی های وی در بین تر نیون و فلا دلفیا رفت و آمد میکرد.

سال ۱۷۸۸ :

آسترلیا (بنام هالیند جدید) از طرف برتانیای اشغال گردید.

سال ۱۷۸۹ :

دراثر رای گیری جارج واشنگتن به حیث رئیس جمهور امریکا انتخاب گردید نتایج رای گیری چنین بود از جمله ۷۳ رای ۶۹ نفر که حاضر بودند به نفع او رای دادند ۴ نفر دیگر اصولا در مجلس رای دهی حاضر نشدند آدم معون واشنگتن هم ۳۴ رای حاصل کرد و برنده شد. انقلاب بزرگ فرانسه بتاریخ ۲۰ جون آغاز یافت اعضای شورای عوام در محکمه تینس سو گند یاد کردند تا آنگاه که پادشاه یک قانون اساسی و معقول نسازد دست از محاربه بر ندارند بتاریخ ۱۴ جولای به باستیل حمله کردند و درین روز همه محبوسان سیاسی رها گردید بالاخره مردم قدرت را بدست گرفتند.



دست و بازوی اینان پیوسته در کار و در خدمت تولید و رفاهیت مردم است

سال ۱۷۹۵ :

اتحاد مثلث بین روسیه، اتریش و برتانیه روی کار آمد.

سال ۱۸۰۵ :

ناپلیون که به حیث امپراتور فرانسه عرض اندام کرده بود بتاریخ ۱۷ اکتوبر اتریش را شکست داد امپراطوریت مذهبی رومن رامنهدم ساخت و برادران خود را بنام جوزیف و لویی پادشاه ناپل و هالیند مقرر نمود لار دنیلسون قوای بحری فرانسه را در کیپ تارا فلیگر شکست داد و بتاریخ ۲۱ اکتوبر سیادت خویش را درین محاربه از دست داد.

سال ۱۸۰۶ :

ناپلیون پروشیایی هارا بتاریخ ۱۴ اکتوبر ۱۸۰۶ شکست داد و سزار اسکندر اول معاهده صلح را امضاء کرده برادر دیگر خود را پادشاه ساخت.

سال های ۱۸۰۸-۱۸۰۹ :

فرانسویان به امر ناپلیون مادرید را اشغال کرده و بطرف روم حمله بردند ناپلیون جوزف رابه حیث پادشاه اسپانیا انتخاب نمود بعدا برنگال رانیز اشغال نموده جنگ با برتانیه را اعلام کرد.

سال ۱۸۱۰ :

ناپلیون باملکه ژوزفین ازدواج کرد مدتی با او بسربرد اما وقتی باشاهدختی از اتریش بنام ماریا لوئیزا برخورد چنان در عشق او اسیر شد که ژوزفین رابه مالمیزون فرستاد و بالتویزا ازدواج کرد بتاریخ ۲۰ مارچ ۱۸۱۱ نخستین فرزند آنها بدنیا آمد .

بتاریخ ۱۳ اپریل ۱۷۹۱ میرابو بقتل رسید در ۱۹ اگست ۱۷۹۲ محکمه انقلابی دایر شد و در ۱۷ سپتمبر همان سال جلسه ملی یز ر می منعقد گردید در نتیجه مذاکرات این جلسه بتاریخ ۲۲ سپتمبر جمهوریت فرانسه تاسیس و اعلام گردید.

در ۲۱ جنوری ۱۷۹۳ لویی شانزدهم را اعدام کردند پس از آن مجادله و جنگ های شدیدی ادامه یافت بتاریخ ۱۵ سپتمبر ۱۷۹۳ لویی هفده در مجلس جان سپرد و در ۸ جون ۱۷۹۵ صلح مجددا در فرانسه مستقر گردید انقلاب بزرگ پایان یافت بتاریخ ۲۴ دسمبر ۱۷۹۹ ناپلیون به حیث اولین نسل انتخاب گردید بعدا در اگست ۱۸۰۲ دوره قیادت او برای همیشه تثبیت گردید.



پیشه و رانیکه از پهلوی خدمت صادقانه بجامعه و مردم مصدر خیر و عمل صالح میگردند عنصر سلیم و عضو مفید جامعه شناخته می شوند.

قصه‌ای از غصه‌ها

سرگذشت واقعی

تهیه و ترتیب از مریم محبوب

تاو قتی که سر ویس از جا تکان نخورده بود من هرگز متوجه اشخاص دیگری که با من همسفر بودند نشده بودم، او لیر از همه صدای مردی که دم در واژه پیشروی ایستاده بود مرا متوجه موقعیتم و قیافه خود او ساخت، چیزی را میجوید و در همان حال صدا نمود:

یک دعای خیر...

لب های مسافران تکان خفیفی خورد، موتر به چپ و راست تکان میخورد و میخواست از سرك خاك آلود خود را به جاده اسفلت بکشد و رهنسپار کابل شود.

من برای اجرای کار مهمی به مزار رفته بودم.

زمانیکه به بلخمری رسیدیم یکی دو ساعت موتر در آن جا توقف کرد برای رفع خستگی از دروازه پیشروی موتر فرود آمدم از دنبال دختر فرود آمد با صورت گرد موهای موج و چشمان سیاه زاغی که نگاه معصومی از آن می تراوید.

پیرهن سید چین چین و آستین کوتاهی پوشیده بود. جلد تارک رنگش حاکی از آن بود که زیر اشعه داغ آفتاب بزرگ شده و لب این رنگ با آن چشم های زاغی، لب های گوشت آلود بینی متناسب به جهره اش قیافه او را چنان پر کشش ساخته بود که بادیدن او حالت مخصوص به من دست داد. خود را از سر راهش گوشه نمودم و او با احتیاط بدون اینکه به من نگاهی کند معصومانه از کنارم رد شد، اندکی بعد زن مسنی که شاید مادرش بود با بچه سیزده، چارده ساله ای به او پیوستند.

به خاطر تیشی که در دلم احساس کردم پیش خود شرمند بودم، گرمی مطبوعی بدنم را فرا گرفت با وجودیکه میگو شیدم از نگاه بسوی او برهیز کنم و عنان دلم را بدست هرزگی نسپارم، گاهی بدون اختیار

صفحه ۶۲

نگاهم بسوی او پرواز می نمود.

موتر دو باره براه افتاد، این بار در میان موتر نگاه دقیق تری به مسافری انداختم ولی این نگاه بیشتر به خاطر او بود. چند ساعت از ظهر گذشته بود که بکابل رسیدیم، دلم میخواست بدانم او به کجا میرود و در کجای کابل منزل دارد. ولی هرگز بفکر تعقیب او نبودم. بکس های مسافران را از بام موتر فرود آورده بودند تکیه ها دور موتر سرویس را گرفته بودند. سرك همراه آن دختر به مشکل بکس را بلند می کرد تا نزدیک يك تکیه ببرد، پیش رفت و کمکش نمودم تا بکس را در تکیه بگذارد. زن پیر و آن دختر هم نزدیک آمدند. زن پیر با لحن محبت آمیزی گفت:

تشکر بچیم!

هوش و حواسم متوجه دختر بود تا ببینم او در برابر من چه عکس العمل دارد. او همان نگاه معصومش را به من دوخت و بدون اینکه حرفی بزند بهلوی مادرش در تکیه جا گرفت. من که در گوشه راه دور شدن تکیه را مشاهده میکردم گوشیدم از نگاه او چیزی درك کنم... نگاهش بقدری عادی بی تفاوت و آرام بود که نمی توانستم چیزی از آن استنباط کنم... بنظر آمد که حتی موقع دیدن من هم مرا ندیده است نگاهش فقط يك چیز را نشان میداد آن «هیچ» بود این او لین بار بود که با چنین نگاهی مواجه شده بودم، فکر میکردم «او» در خاطر باقی نخواهد ماند، مانند هر تصویری دیگری از صفحه ذهنم پاک خواهد شد من حتی برخورد های وسیع تر و نگاه های

خیلی بر معنی تر دختران را بعد از اندك مدتی فراموش میکردم، اما نمیدانستم چرا در برابر این دختر با آن نگاه هیچش اینقدر تا تسیر پذیر بودم. روز ها گذشتند ولی من همچنان اسیر نگاه هائی بودم که از آن «هیچ» تراویده بود.

شاید همین ابهام، همین گنگی نگاه او روح حساس و گنجکا و مرا تصرف کرده بود...

دست به خیالبا نی زدم و خواستم رمز نگاه های او را دریابم ولی به هر نتیجه ای که میرسیدم قانع نمیکردم، فقط يك چیز مسلم بود و آن این بود که در نگاهش «هیچ» بود. حق داشتم تا راحت شوم، آخر هر نگاهی معنی ای دارد، در ساده ترین برخورد ها آدم با نگاه های مختلفی مواجه میشود و آشکار معنی نگاه را درك میکند.

هنوز یکماه از این جریان نه گذشته بود که باز هم او را دیدم من که در این مدت تلاش ذهنی فراوانی به خاطر درك معنی نگاه او به خرج داده بودم و جز «هیچ» نتیجه دیگری بدست نیاورده بودم نخواستم فرصت را از دست بدهم، نزدیکش رفتم بادل و جرات فراوان بدون اینکه موضوع در میان باشد با وی در صحبت را گشودم.

شما مرا به خاطر می آورید؟

شما را...

بلی

بعد اضافه نمودیم:

شما همسفر در راه مزار شریف بودید. لحظه ای مکث کرد، بعد لب هایش را بشکل جالبی جمع کرد و گفت:

اوه بلی...

لحظه ای بعد طوری که معلوم میشد کار ضروری دارد از من خدا حافظی کرد و رفت دیدار دوباره تصویری او را در ذهنم رو شنتر ساخت از این که به حرفم گوش داد و بخصوص مرا بیاد آورد امیدواریم قوی تر شد و علاقه ام در برابرش دو چند شد. وقتی او رفت گفتم:

اگر او هم را ضی باشد، با وی از دواج میکنم. و چه خوب است که ازدواج با عشق همراه است. با قدم های محکم راه خانه حمید را در پیش گرفتم. از کودکی عادت کرده بودم که هر رازی را او لیر از همه برای حمید بگویم. حمید از همان دوستان صمیمی ام بود که نمیتوانستم حرفی را نا گفته به او در دلم نگه دارم. مخصوصا اینکه دوماه قبل حمید نامزد شده بود و مرا به ازدواج تشویق میکرد.

بعد از احوال پرسشی مختصری حمید مرا بدرون خانه برد گفتم:

بقیه در ۶۳

ژوندون



خرادی و شبکه کاری روی چوب از هنرهای قدیم دستی در کشور ماست

سر افگشتان

فرا گیرند .
میرمن بیرم زن با احساس ژوف اندیش
کابل میروند و محصلین و محصلات که علاقمند
به صنعت قالین باشند ایشا ترا به هنر
بافت قالین آشنا میسازد .
میرمن بیرم هفته یک مرتبه به پوهنتون
و چیز فهم است و شش فرزند دارد وی در
مورد تربیه ، رسیدگی و مواظبت از فرزندانش
چنین گفت :

باوجود مصروفیت های پی گیر میتوانم در
امور منزل رسیدگی و نظارت نمایم و هم
فرزندان خویش را مطابق اقتضات عصر و
زمان تربیه و سرپرستی کنم و فرزندانم
به هر حرفه و هنر که علاقه و دلچسپی دارند
تادر امکان زمینه رشد استعدادشانرا مساعد
میسازم که تا از طریق دست یافتن به رشته
اختصاص خود بتوانند استعداد خویش را
بیشتر تبارز دهند و خدمت مفید وارزنده به
مردم جامعه و کشور خویش انجام دهند .

فراهم شود و یقیناً زنان مبارز
افغانستان با قبولی زحمات و اشکال
گوناگون مبارزه و وسیله های دست
داشته درین راه موفق خواهند شد و
جامعه آینده افغانستان ، بسد و ن
ایست که میرمنو تولنه در راه معین
خدمت به زنان شاهد موفقیت های
باشد تا عملاً در کار و پیکار فعالیت
های روز مره تساوی حقوق مردبازن
دولت جمهوری ضمن استقبال قابل وصف

محمد عوض بادغیسی و خانمش میرمن بیرم بادغیسی
برای نخستین مرتبه در ولایت بادغیس بافت
قالین را مروج ساختند و در این فن
شاگردان زیاد تربیت نمودند فعلاً در دستگاه
ها قالین بافی نو روز لعتید ۱۲۵ شاگرد از
طبقه انات مذکور جهت فرا گرفتن هنر بافت
قالین در نزدشان مشغول کاراند .

میرمن بیرم متخصص در صنعت بافتست
قالین است در مورد فرا گرفتن این فرسیه چنین
گفت :

ساختن قالین اساساً بوسیله اصول و
قوانین گراف پی ریزی میشود که به مراتب
وقت بیشتر ، حوصله فراخ و تجربه وسیع را
در بر میگرد اما اکنون برایم تجربه ثابت
کرده است که زنان و دختران کابل به اصول
و قوانین گراف آشنائی و بلدیت دارند میتوانند
خیلی بهتر خویش و زودتر هنربافت قالین را

دمیرمنو تولنه

دولت جمهوری ضمن استقبال قابل وصف
از تصمیم دولت جمهوری در سال بین-
المللی زن آرزو مندی زنان منور
ایست که میرمنو تولنه در راه معین
خدمت به زنان شاهد موفقیت های
باشد تا عملاً در کار و پیکار فعالیت
های روز مره تساوی حقوق مردبازن

دیدمتان نخواستید خود را به من
معرفی کنید سرم گیج بود . اصلاً
ندانستم از آن لحظه بعد چه چیزی
اتفاق افتاد .

آروز هم گذشت . مو ضوع را
برای حمید نقل کردم و ادامه دادم :
- نمیدانی حمید او چقدر
زیباست ... چشمان سیاه زاغی ...
ابروان کمان . و ...
حرفم را برید و گفت :
- با او ازدواج میکنی .
- معلوم مدثر ... پس خیال میکنی
ز تو عقب میمانم .

شب عروسی حمید فرا رسید .
من مو ظرف شدم که یکی
از خوشاوندان حمید را که
آدم مسنی بود با موتر به خانه اش
برسانم ... از قرار معلوم مرضش
شدت یافته بود . موقع که بر گشتم
متوجه شدم که عروس و داماد را به
سالون آورده اند و در جای مخصوص
قرار گرفته اند . خود را فوری به
عروس و داماد رساندم . در سه قد می
آن ها در جایم خشک شدم . عروس
چشمان زاغی و روی گرد داشت
بروی مو های سیاه و مو جش تا ج
سفیدی زده بودند . اندام سرپی
رنگش در میان لباس سپید عروس
زیبایی شکفت انگیزی به او داده بود .
صدای حمید در آن حالت گیجی می
شنیدم .

- نازی ... کریم را شناختی
بهترین دوست من ... عکس هایش
را که برایت نشان داده بودم ... همه
چیز تمام شد .

قصه ای از غصه

- میخواهم در باره مو ضوع مهمی
همرایت گپ بزنم .
خندید و گفت :
- اکنون مو ضوع مهمی در خانه ما
مورد گفتگو ست بیا ببین چه حال
است .
خلاصه عروسی حمید سر بر اه
بود . همه آما دگی برای شب عروسی
میگر فتند .
سه روز بعد از آن روز درجاده
عمومی صدای بگو شم رسید .
- آغا ...

سرم را بر گردانیدم نگاهم در نگاه
دختری که روی گرد و چشمان زاغی
داشت بر خورد کرد . او که متوجه
بهت زدگی و دست و پا چگی من
شده بود خندید و گفت :
- بدون شک باز هم به من کمک
میکنید .
آنگاه بسته ای را نشان داد که
در جابجا کردن به تکسی کمکش
کنم .

بعد از چند لحظه گفت :
- آخر شما زامن می شناسم .
استانرا میدانم . عکس های تا ترا .
- عکس های من را ؟
و خندید و گفت :
- اما شما دفعه های قبل که



رئیس تحریر : محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤول عبدالکریم رو هینا
معاون : پیغله راحله راسخ
مهمتم : علی محمد عثمان زاده .
تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
تلفون ارتباطی معاون ۱۰
تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
سوچورد ۲۶۸۵۱
آدرس : انصاری واپ
وجه اشتراك :
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر .
قیمت يك شماره ۱۳- افغانی

مطبعة دولتی



با ابزار و وسایل ساده کار منبر و محصول زیبا عرضه میکند



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library